

لُبُّ تَوَارِيخِ

« تَارِيخِ اَرْدَلَانَ »

تَأْلِيفُ :

خَسْرُوبِنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنُوچَهْرِ اَرْدَلَانَ

« مَشْهُورٌ بِمُصَنَّفِ »

دَسَالِ ١٢٤٩ هِجْرِي قَمَرِي

اسکین شد

لب تواریخ

« تاریخ اردلان »

تألیف :

خسرو بن محمد بن منوچهر اردلان

« مشهور به مصنف »

در سال ۱۲۴۹ هجری قمری

از انتشارات کانون خانواده اردلان تهرانبخانه  
تیران مهراه ۲۵۳۶

چاپ : از چاپخانه زندگی

شماره ثبت ۱۸۶۷ - مورخ ۱۸/۱۰/۲۵۳۶

## مقدمه

کتاب «لب تواریخ» که بحساب جمل با تاریخ ۱۲۴۹ ه. ق (سال تألیف کتاب) منطبق است وسیله مرحوم خسرو بیگ بنی اردلان مشهور به «مصنف» و متخلص به «جوهری» یکی از نوادگان مرحوم سلیمان خان اردلان والی کردستان (بانی شهر سنندج) که در آن ایام متصدی کتابخانه خسروخان (ناکام) والی کردستان بود، با سبکی ادیبانه ونثری منشیانه که ویژه قرن ۱۳، که بقرن بازگشت ورستاخیز ادبی معروف میباشد تألیف شده است. نسخه اصلی کتاب که بخط آن مرحوم و ممهور به مهر کتابخانه والی میباشد مأخذ چاپ این کتاب قرار گرفته است.

مرحوم غلامعلی خان اردلان که از صاحب منصبان تحصیل کرده و دانشمند وزارت امور خارجه بودند ونسخه اصلی خطی کتاب «لب - تواریخ» را در کتابخانه خویش داشتند، در سال ۱۳۲۷ شمسی به تکثیر نسخ معدودی از قسمتی از کتاب مزبور که مربوط بتاریخ اردلان است اقدام کرده ونسخ ماشین شده رابه چند نفری از افراد خانواده اردلان هدیه نمودند، یکی از این نسخ نصیب آقای علی اردلان رئیس محترم هیئت عالی انتظامی مالیاتی وزارت دارائی گردید.

در اسفند ماه ۱۳۵۴ شمسی در ملاقاتی که با ایشان دست داد و صحبت از جمع آوری مدارك و اسناد مربوط به تاریخ اردلان می نمودیم ایشان به وجود چنین کتابی اشاره کردند و سپس نسخه ماشین شده ای را که داشتند در اختیار گذاشتند که مقدمات چاپ و تکثیر آن فراهم گردد.

بررسی مقدماتی نسخه ماشین شده نشان داد که کم و بیش اغلاط و اشتباهات ماشین نویسی دارد و چون نسخه خطی اصلی نزد سرکارخانم قشنگی اردلان دختر شادروان غلامعلی خان بود از ایشان تقاضا شد که نسخه اصلی را چندی به امانت در اختیار بگذارند. ایشان با لطف خاصی این درخواست را اجابت نمودند و بدین ترتیب با استفاده از نسخه ماشین شده و تطبیق و مقابله دقیق با نسخه اصلی، یک نسخه نهائی تنظیم و ماشین شد و برای چاپ آماده گردید.

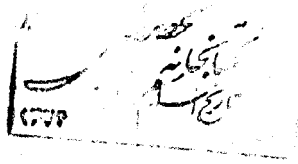
امر مقابله و تطبیق در جلسات متعدد و با صرف ساعت ها وقت و با نهایت دقت و سیله آقایان علی اردلان و سیف الدین اردلان و اینجانب انجام پذیرفت. کوشش ما، در این بود که امانت نوشته اصلی محفوظ بماند و هیچگونه دخل و تصرفی در آن صورت نگیرد حتی در مواردی که به بعضی نارسائی های عبارتی و یا احیاناً اشتباهاتی برخورد میشد عین آنچه در نسخه منحصر بفرد آمده بود برای چاپ آورده شده است. تنها چیزی که به اصل نوشته اضافه گردیده غیر از نقطه گذاری، این است که در مورد اسامی بعضی نقاط و نیز پاره ای از کلمات که تصور میرفت برای خواننده روشن نباشد در ذیل صفحات مربوط توضیحاتی داده شده است.

ب  
کتابخانه  
۱۳۷۷

از آنجائیکه اصل موضوع، یعنی در اختیارداشتن این تاربخ، مرهون علاقه و جستجوی شادروان غلامعلی خان اردلان بوده که نسخه اصلی را بدست آورده و در چند نسخه ماشین کرده و تکثیر نموده اندخیلی بجا و بموقع و وظیفه حق گزاری خواهد بود که به روان این بسزرگوار درودی احترام آمیز تقدیم گردد و برای قدردانی و تشکر از این کوشش، شرح حال مختصری از آن مرحوم که بوسیله فرزند برومندشان آقای همایون اردلان سفیر شاهنشاه آریامهر تهیه گردیده است پس از این مقدمه آورده شود.

اقدام به چاپ و نشر این تاریخ اولین قدمی است که در راه جمع-آوری آثار تاریخی و خدمتی خانواده اردلان از طرف کانون خانوادگی برداشته شده است. امیدواریم خداوند متعال توفیق عنایت فرماید که این کارپی گیری شود و بتدریج مدارک دیگری جمع آوری و تکثیر گردد و در دسترس علاقمندان گذارده شود.

تهران مرداد ۲۵۳۶  
دکتر اسمعیل اردلان



## شرح حال شادروان غلامعلی خان اردلان

مرحوم غلامعلی خان اردلان روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الثانی ۱۳۰۴ هجری قمری در قریه ظلم آباد کرمانشاهان هنگامیکه والدینش از سفر عتبات مراجعت مینمودند دیده به جهان گشود.

پدرش حاج نجف قلی خان فتح‌الملک فرزند ارشد حاج محمد علی خان سردار مکرم اول ونوه رضاقلی خان والی کردستان بوده‌است. حاج نجف‌قلی خان فتح‌الملک که شخصیتی فرهنگ‌دوست و علاقمند به توسعه علم و دانش بود و با همراهی عده‌ای از فرهنگ‌دوستان اقدام بتاسیس اولین مدرسه پسرانه در شهر سنندج نموده بود، فرزند ذکور ارشد خود غلامعلی خان را در سن ۹ سالگی به استانبول فرستاد تا در مدرسه سلطانیه استانبول که در آن زمان معروفیت خاصی داشت به فراگرفتن علم و دانش پردازد. غلامعلی خان دوره تحصیلات خود را با موفقیت در مدرسه سلطانیه به پایان رسانید و در اثر این موفقیت پدرش وی را برای ادامه و تکمیل تحصیلات عالی به فرانسه فرستاد و غلامعلی خان بسا علاقه و پشت کار فراوانی مدرسه علوم سیاسی پاریس را به پایان رسانیده و بین کلیه دانشجویان

فرانسوی رتبه اول را حائز گردید. جریان این موفقیت را اولیای مدرسه علوم سیاسی پاپازیس از طریق سفارت ایران باطلاع مقامات دولت شاهنشاهی رسانیده، وزارت معارف از طریق وزارت امور خارجه در تاریخ ۲۰ محرم ۱۳۲۸ هجری قمری، يك قطعه نشان علمی درجه يك برای وی فرستاده است. وزارت امور خارجه که از این طریق به لیساقیت این دانشجوی ایرانی آگاه گردید وی را در ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۸ هجری قمری (مارس ۱۹۰۹) به سمت وابسته سفارت ایران در لندن منصوب و بدین ترتیب غلامعلی خان خدمت سیاسی خود را در همان سال شروع نمود و تا دیده از جهان فرو بست در راه خدمت به میهن عزیز دقتیقه‌ای فروگذار نکرد.

مرحوم غلامعلی خان شخصیتی دانشمند و اهل مطالعه و تحقیق بود و بزبان‌های فرانسه و انگلیسی و ترکی استانبولی تسلط کامل داشت. در سال ۱۲۹۵ شمسی ازدواج نمود. دو دختر و يك پسر که نتیجه این ازدواج بود تقدیم جامعه داشت. سر انجام در نهم آذر ۱۳۳۳ شمسی لبیک حق را اجابت گفت و دیده از جهان فرو بست.

## لب تواریخ

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین حمدی که آغاز کلام را شاید شکر خالق است که از  
مرحمت شامله مخلوقات عالم علوی و سفلی را خلعت وجود پوشانید  
«تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شیئی قدیر» و نیکوترین سپاسی که  
ابتدای کتاب را آرایش نماید، ثنای حاکمی است از حکمت کسامله،  
انتظام حال عباد را در اقطار آفات برآفت و سیاست حکام نامدار و  
وخوانین ذوی الاقتدار مقتدر و مربوط گردانید. حکیمی که هستی جمیع  
موجودات پرتوی از نور وجود و احسان اوست و خالق که صفت همه  
مصنوعات قدرتی از مقدرات مرحمت بروامتنان اوست. عالمی که  
علم قدیمش محیط مقیمان مرکز خاک و دانائیکه رأی مستقیمش احاطه  
سرایر سایران افلاک.

بدون زانکه یاری زکس خواسته	جهانی بدین خوبی آراسته
که ره سوی کنه کمال برد	خدایا چه یارای فهم و خرد
چسان وصف گوید جلال ترا	چو غایت نباشد کمال ترا



« فتبارك الله احسن الخالقين » و درود بیحد و صلوات لاتحصی  
 ولاتحد بر مهر آسمان نبوت و بدر افلاك رسالت، محرم خلوتسرای لامكان،  
 باعث وجود انس و جان ، مشرف بتشریف کریمه « و ما ارسلناك » مخاطب  
 بخطاب « لولاك لما خلقت الافلاك » سرور انبیا و مهتر اصغیا محمد المصطفی  
 علیه التحیة و الثنا و تسلیمات زاکیات بر مرقد منور اقدس و مشهد مطهر مقدس،  
 شمع شبستان ولایت و سرو بوستان امامت ، شمس چهارم فلك ملك  
 خلافت ، گوهر دریای فضل و هنر، پیشوای ائمه اثناعشر، غالب کل غالب،  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام و بر اصحاب و آل کرام او باد ،

\*\*\*

و بعد بر مرآت خواتر دوربینان و آینه بواطن و ظواهر دانایان  
 معنی آفرینان پرتو افکن میشود که طوایف بنی اردلان و ولات و حکام  
 ذیشان ایشان که از ایام قدیم الی الان در ولایات موصل و دیار بکر و سایر  
 کردستانات و بابان متمکن مسند حکمرانی و معاصر چنگیزی و گورکانی  
 بوده اند و از پادشاهان کمی بر آنها دست تسلط نداشته و خودسر در آن  
 بوم و بر، حکمروا و فرمانفرما بوده اند ولی کتابی مشتمل بر کیفیت احوال  
 آن گروه پرشته تحریر و سبک تسطیر در نیامده و بنا بر آن گذارش آن طایفه  
 در پرده خفا معدوم و حقیقت حالاتشان در کنج اختفا نامعلوم .  
 لهذا کمترین خلق الله و اقل عباد الله خسرو ابن محمد ابن منوچهر بنی-  
 اردلان، فی الواقع نه باین امر از جانبی مأمور و نه طمع و توقعی در نظر منظور  
 است ، بلکه از بی شغل و کاری ، اوقاتی را گذرانیده بدینوسیله شبی را  
 یروز و روزی را شب رسانیده خود را مشغول بدین کلمات چند ساخت ،  
 فضولی کرده خود سر، به تحریر این نسخه پرداخت .

آنچه در شرفنامه بنظر رسیده ، از دانشمندان شنیده ، یا در سایر کتب معتبر دیده ، برشته تحریر و سلك تسطیر کشیده «من الله الاعانه - والتوفيق .»

## در بیان اکراد بنی اردلان

بدانکه در قدیم الایام این طوایف اکراد چهار گروه بوده‌اند که اقوال و افعال آنها اختلاف داشته و دارد ، اول طایفه بنی اردلان، دوم جماعت لر، سوم فرقه کرماج ، چهارم گروه گوران . و ولایت کردستان مملکتی است عریض و وسیع و ولایتی است طویل با جبال رفیع که ابتدای آن از طرف دریای هرمز است تا ولایت مرعش و موصل و دیاربکر و لرستان و بعضی از عراقین عرب و عجم که انتهای آن به مملکت فارس میرسد و این طوایف همگی بشرف دین اسلام مشرف هستند ، سوای فرقه‌ای که در حین استیلای بنی امیه در بلده مقدسه شام جنت مشام روز گار گذرانیده، بعد از چندی از آن مکان عودت و خود را به کردستان رسانیده، شخصی از جمله مریدان شیخ عدی ضلالت شعار که یکی از خلفای مروانیه بوده اوهارا فریب داده ، پا از جاده شریعت نبوی برون نهاده ، طریق گمراهی را در پیش داشته و شیطان را ملک کبار خویش پنداشته ، دوست موافق یزید و خصم منافق امام مظلوم شهید خود را می‌شمارند و حضرت - علی المرتضی‌ الرعن و بزرگان دین را طعن می‌زنند و آن گروه داسنی و خالدی و محمودی هستند «لعنت الله علیهم اجمعین» .

\*\*\*

**گفتار در بیان نسب اردلان و اولاد ایشان - در بیان نسب بابا اردلان** اگرچه اختلاف در میان هست و بسرحد تحقیق نپیوست، گویند از اولاد اردشیر بابکان و ابتدای دولت ایشان در زمان سلطنت چنگیز خان بوده است. تفصیل آن اجمال آنکه مدت‌ها در دیاربکر و موصل و آن سمت‌ها پادشاه بالاستقلال بوده، سبب انقلاب دهور و تصاریف اعوام و شهرور، از ایل و طوایف خویش دور و نصیب و تقدیر او را بخاک شهر زور آورده و از آنجا به پلنگان<sup>۱</sup> و مدتی در میان گوران حاکم و حکمران بوده، در اواخر سلطنت چنگیز خان کوی<sup>۲</sup> و حریر و شهر<sup>۳</sup> زور و بابان<sup>۴</sup> را متصرف، ضبط و ربط

۱- پلنگان یا پالنگان که خرابه های قلاع معتبر آن در نزدیکی شهرستان فعلی پاوه باقی است .

۲ - کوی بر وزن خوی و همچنین حریر هر دو از توابع اربیل و جزء موصل است .

۳- شهر زور یا شهره زول در خاک عراق و در جنوب شرقی سلیمانیه ( نزدیک مرز ایران و عراق است ) و مدت‌ها مرکز حکمرانی ولایت اردلان بوده است . یاقوت حموی در قرن هفتم هجری مینویسد : شهر زور عبارت از سرزمین وسیعی بین همدان و اربیل ( قسمت شرقی ولایت موصل ) است که مردم آن کرد میباشند . بمضی از مورخین نوشته اند که چون حکومت این شهر بیشتر در دست زورمندان قبایل کرد بوده لذا بدین اسم خوانده شده است و برخی بنای آنرا بزوربن ضحاک نسبت میدهند .

۴- بابان: منظور سرزمینی است که محل سکونت طایفه بابان بوده است. یکی از حکام این طایفه بنام سلیمان پاشا ( معروت به سلیمان بیه ) در اواخر قرن ۱۱ هجری در نواحی شهر بازار (شهر بائیر) و شهر زور و حوالی آن حکومت داشته است. از نواده او بنام ابراهیم پاشا در سال ۱۱۹۹ ه. ق شهر- بازار را آباد کرده و بنام سلیمانیه خوانده است.

مهام آن مملکت بدو منصرف و مفوض گشته، چون وجودش بآب و گل پاک طینتی سرشته، نیک نفس پاک سیرت، خوش ذات حمیده سریرت، پسندیده اخلاق نیکو کردار، رعیت پرور ستوده اطوار، پاک اعتقاد صایب رأی صافی ضمیر، باعامه مردم سلوک خوب و رویه و قانون مرغوب، که او امر و نواهی بجای آوردی و کارهای شایسته بسیار کردی، ولایت معمور و آبادان گردانید و قواعد نیکورا بانجام رسانید. ببرکت این طریقهای شایان مدتهاست حکومت در خاندان او مانده، و اولاد و احفادش اسب طرب را در میدان کامرانی رانده، بعد از زمانی مدید که رخت بسرای عمیقی کشید، داعی حق را لبیک اجابت گفته، کلول ولدش در مسند حکومت قائم مقام پدر گردید «یفعل الله ما یشاء و یحکم و ما یرید .»

\*\*\*

**کلول بن اردلان** - بعد از فوت پدر بزرگوار، کلول بر مسند ایالت استقرار یافت<sup>۱</sup> پرتوالتفاتش بر احوال رعایا و بر ایاتنافت، اهل ولایت سر برخط او، نهاده دست فقر و احتیاج را بسته، ابواب جود و احسان را گشاده، اوقات را صرف سرپرستی رعایا و برایا ساخته، و بامور مملکت پرداخته، قاعده امور ملک و قوانین ملت را خوب دانستی، دور و نزدیک را از خود خشنود نموده، تا توانستی مراسم حکومت و ریاست بجای آوردی و اعمال شایسته بسیار کردی، بعد از مدتی بجوار رحمت ایزدی پیوست، خضر ولدش بجای او نشست.

\*\*\*

---

۱ - بنا بر روایت بعضی از تواریخ این واقعه در سال ۵۶۰۶ هـ ق ثبت

شده است .

**خضر بن كلول<sup>۱</sup>** - چون بعد از فوت پدر قدم بر معارج ایالت گذاشته آن فرخنده پی مانند آباء خویش طریق پسندیده و رویه خجسته پیش گرفت و مهم دین و دولت استقامت پذیرفت ، فتنه در خواب و بخت بیدار، مردم در آسایش و آرام و قرار، فسقه و ظلمه در اضطرار، از شرط کیاست و کمال ریاست پرتوالتفات بر احوال رعایا و برابری تافته، شورش و انقلاب تسکین یافته، امن و آسایش وقوع و آرام و قرار شیوع گردید. در ضبط ممالک و حفظ مسالك در شیوه آباء عمل کردی، و اعمال پسندیده بجای آوردی، بانتظام امور ولایت قیام نمود و تنسیق کار مملکت اقدام فرمود، رسوم عدل و انصاف را تازه، و مردم از وجودش سرور بی اندازه داشتند. بعد از زمانی چند، رخت بسرای بقاء کشیده، از محنت دنیا خلاص گردیده، الیاس ولدش بجای خود نشانیده.

\*\*\*

**ذکر الیاس بن خضر** - بعد از رحلت پدر الیاس برمسند حکمرانی تکیه زده، طنطنه کوس دولت را بمسامع دور و نزدیک رسانیده و کوچک و بزرگ را نواله خور خوان احسان گردانیده، حاکمی منصف و بصدق اخلاق متصف، انواع خیرات و مبرات از او صدور یافته، اکابر و اعیان و اشراف ولایت بخدمتش شتافته ، بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و دانش و زیور ادب و حلیه تواضع و کمال مکرمت و طینت پاک و فرط جود و شیوه شجاعت موصوف، و به اخلاق حمیده و اطوار پسندیده و کرم و فروپاکی باطن و ظاهر معروف، خصوص در تنظیم قواعد

---

۱ - در تواریخ جلوس خضریک یا خدریک اردلان سال ۶۲۹ ه. ق.

ضبط شده است

شریعت و امور مملکت و رفاه حالی سپاهی و رعیت منفرد و ممتاز بود بعد از زمانی که به مراسم حکمرانی مشغول گشت عالم فانی را وداع نموده در گذشته « انالله وانا الیه راجعون ». خضر ولد او در ریاست جانشین پدر گردید.

\* \*\* \*

**ذکر خضر بن الیاس** - چند روزی خضر مشغول عزاداری پدر بود. بعد از آن بر متکای امارت و حکمرانی تکیه نمود در امر حکومت استقلال بهم رسانید. بزال مرحمت و ضیاع و شریف را از چشمه سار عنایت سیراب و شاداب گردانیده، امیر فرخنده پی فرخ قدم؛ حاکمی مبارک سیر خجسته شیم، خداوند جود و سخی و کرم، معدوم کن ظلم و جور و ستم، که افعال ذمیمه از او دور و اعلی و ادنی از وجودش خوشحال و مسرور، آثار عدل و جود و سخی و شرم، بر صفحات احوال اولایح و انوار حمیت و آزم بروجنات روزگار او ظاهر و فاتح، کامل عقل، و افر فضل، ثاقب رای، صایب تدبیر. قولی راسخ و عهدی ثابت داشتی، دنیا و مافیها را کان لم یکن انگاشتی، رعایت احکام شرعی و سنن مصطفوی، بواجبی کردی و تعظیم و تکریم علماء و صلحا بجای آوردی، عامه ولایت در سایه مرحمتش در مهد آرام و آسایش گذرانیده تا اینکه دست اجل دامن حیاتش گرفت «کل نفس ذائقه الموت» را شفت، از دنیا رحلت و بروضه قدس خرامید. حسن ولدش بر مقر حکومت مستقل گردید.

\* \*\* \*

**اوصاف حسن بن خضر** - چون حسن از مراسم عزاداری پدر فارغ شد بر مستندایالت تکیه زد، به رای احسن و حسن تدبیر با بخت جوان و تدبیر پیر

و چهره حسن و شیوه مستحسن، قواعد پسندیده‌ای که پدرش بنانهاد بود منهدم نگردانیده و کارهای شایسته را بتقدیم رسانیده بمهمات مملکت پرداختی، واحوال لشگری ورعیت نیکوساختی، ابواب سخی و کرم گشوده، خاص و عام را خوشحال و خرم نموده، بزبور عدل و احسان آراسته و بحلیه، بر امتنان پیراسته. بصفات دین و دیانت موصوف، و بکمال عقل و کیاست معروف، از ارتکاب مناهی و ملامتی که سبب احوال جهاننداری است دور، و به ثبات عهد و صدق قول و دوام میثاق مشهور، در اعلام کلمه دین مبین و قلع و قمع مفسدین سعی مشکور بجای آوردی، نام نیکویادگار گذاشتی، واعمال حمیده برپای داشتی، تا از این سرای سپنج و منزل عناورنج، بسرای راحت و استراحت نقل کرد و امرحق را بجای آورد. بابلول ولدش بر ولایت عهد تکیه نمود.

یکی چون رود دیگر آید بجای      جهانی نماند به بی کد خدای

\*\*\*

**صفت بابلول بن حسن** - چون بابلول در جای پدر بمقربالت نشست دست بذل و سخی را گشاده، ابواب فقر و فاقه را بست، نقد و جنس بیشمار به اهل سپاهی ورعیت، بذل و عطا فرمود و برحمت شایان، اهل آن دیار را مسرور و خوشحال نمود. حاکم دانشور، عدل گستر، رعیت پرور، بزرگمنش و امیری خوب طلعت، مهیب صورت، با داد و دهش بود. چون قدم برمسنند ایالت گذاشت درشجاعت و مردی و سخی و کرم، مثل و مانند نداشت، بهرجارفتی مظفر و منصور مراجعت نمودی و بهر دیار که روی آوردی نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت اقبالش وزیدن گرفتی. القصه

در میدان، شجاع و دلیر و در جنگ و جدال افزون از پلنگ و شیر بود. در مردانگی رستم یل و در زد و خورد قاتل مرگ و جلاد اجل بود تا اجل دامن گیر و جان را سپرده دست تقدیر کرد، امر حق را بجای آورده منذر ولد او بجایش تمکن یافت، پر توضع وجود و سخایش بر احوال دور و نزدیک تافت.

\* \*\* \*

**افعال منذر بن بابلول** چون منذر بر جای پدر در مسند ولایت صدر نشین و بر بالش امارت تکیه نهاد، اهالی ولایت را از صورت حال اعلام داد، مردم آن دیار از استماع این خبر بهجت آسا مستبشر و شادمان شده، امرا و اعیان و روسا و سرخیلان ولایت با تحف و هدایای فراوان و پیشکش بی حد و نهایت شایان، بخدمتش شتافتند و از تشریفات لایق سرافرازی یافتند. بفضل و دانش و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن آداب از ابنای زمان و حکام آفاق منفرد و ممتاز بود، در تنظیم امور مملکت و تنسیق مصالح عباد و مهمام ملت، بساط عدل و داد، گسترده و گوی نیکنامی را بچوگان دلاوری در میدان مردی از امثال و اقران ر بوده و برون برده، خلاق آن دیار را مطیع و منقاد خود ساخته و مدتی با ممر حکومت پرداخته، متوطنین و سکنه ولایت در سایه امن و آسایش او خوش گذران، و صغیر و کبیر در ظل مرحمتش در بستر آرام و امان. چون اجل نزدیک رسید مأمون بیک را جانشین خود قرارداد گردانید، جهان فانی را وداع کرده و در گذشت. ولدار شدش قائم مقام او گردید.

\* \*\* \*

**کردار مأمون بیک بن منذر** - چون مأمون بیک بطالع میمون



و بخت مسعود دست مرام برگردن شواهد حکمرانی آورده و استقلال در امر ریاست بهم رسانید اعدای دولت را مقهور و مخدول گردانید، هواخواهان خوشحال و مسرور ساخت و آوازه جود و سخی را در عالم انداخت . تیغ آبدارش مملکت را از خاشاک طغیان خصمان خالی گردانید و از کاس مرام، شربت خوشگوار زلال مرحمت را بکام دور و نزدیک چشانید. قلم صیت عدلش خط حکمرانی بر صفحه قلمرو بنگاشت و ذات پسندیده سمانش<sup>۱</sup> بصفوف مکارم اخلاق و فنون فضائل در میان آفاق امتیاز داشت. حاکمی کاردان و امیری کامران، بمزید توفیق کردگار موفق و در مراسم سرپرستی مملکت مستوفی، شجاعت او در عالم مشهور و سخاوت او در صفحات جهان مسطور، رجال و نساء از وجودش مبتهج و مسرور گشته، استبشار بسیار نمودند. ابواب جود و سخا گشاده، خورد و بزرگ را نقد و جنس وافر داده، احسان بی شمار بجای آورد و کارهای شایسته نمایان بسیار کرد. در آن مملکت از فقر و فاقه نامی و از احتیاج نشانی نماند. بر اکثر ولایت نافذ فرمان گشت. چون سی و دو سال از حکمرانی او گذشت مشاهیر ملک و اعیان دولت را حاضر ساخته گفت اکنون زمان دولت ما بانقضاء و دوران حشمت بانتهای رسید، چنان میخواهم که نوکر و رعایا که ودایع حضرت خالق - البریاند، در زحمت و مشقت نیفتند و حق در مرکز استحقاق قرار گیرد، ولایت را در بین فرزندان باید قسمت کرد، چنانچه بگه بیگ که ارشد اولاد و ا عقل بود بر ناحیه ظلم<sup>۲</sup> و گلعبیر و شهر زور<sup>۳</sup> و نفسود<sup>۴</sup> و شمیران و هاوار

---

۱ - سمات یمنی روشهای نیکو.

۲ - قلمه ظلم و زلم و ضلم ( بکسر و ضم ) در اغلب کتب آمده است،

در خاک عراق و نزدیکی شهر زور واقع است.

و داوران<sup>۵</sup> حاکم ساخت و سرخاب بیگک را برنواحی هشلی<sup>۶</sup> و مهربان<sup>۷</sup> و تنوره و کلووش<sup>۸</sup> و نشکاش<sup>۹</sup> حکمران نمود و سروجک و قراداغ<sup>۱۰</sup> و شهر بازار و آلان<sup>۱۱</sup> الی عمادیه<sup>۱۲</sup> بمحمد بیک تفویض و واگذار فرمود و بسبب رشادت و شجاعت مأمون بیک الحال طوایف بنی اردلان بمأمونی هم ملقب هستند. بعد از زمانی فراوان باین وتیره گذران بعد مأمون بیک از این سرای ظلمت آئین بفردوس برین خرامید، داعی حق را لبیک اجابت در دادور و بسرای آخرت نهاد که «کل شی هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون».

- 
- ۳- گلنبر ( بضمه و کسره کاف ) که به کردی خلمار گویند در کنار شرقی جلگه شهرزور و هردو در دامنه کوههای اورامان در خاک عراق واقع و تابع ولایت موصل است .
  - ۴- نفوس اکنون به نوسود معروف و در شهرستان پاوه واقع است .
  - ۵- شیران - هاوارو داوران در دامنه شاه کو «شاکو» دمرز مریوان نزدیک کردنه دزلی و در خاک عراق واقع است - داوران در کتاب شرفنامه راودان ذکر شده است.
  - ۶- هشلی از دهات بخش مرکزی کرمانشاه .
  - ۷- مهربان یا مهروان اکنون مریوان نامیده میشود .
  - ۸- در شرفنامه کلووس آمده و اکنون جوانرود نامیده میشود.
  - ۹- نشکاش یا نشکاژ از دهات مریوان است .
  - ۱۰- قراداغ یا قره طاغ نزدیک سلیمانیه است.
  - ۱۱- ممبر آلان در انتهای پیشرفتگی جبال سرحدی ایران در خاک عراق واقع و راه ارتباط کردستان مکرری (مه آباد) باموصل است . این ممبر که رود زاب از آن میگذرد از قدیم ممبر اقوام مهاجر بوده است اکنون قسمتی از آن جزء خاک سردشت و در ایران واقع است .
  - ۱۲- عمادیه در شمال موصل و در کردستان عراق است و بنام «آشب» ( بکسرشین ) خوانده میشده است.

\*\*

**گفتار در احوال بگه بیگ - چون ملك از مأمون بيك نزاع ،**  
و جهان فانی را وداع نمود پسران هريك در جای معینه خود مشغول  
حکمرانی و رعیت داری و خوش گذرانی بودند و بزرگی بگه بیگ و کوچکی  
خود را قبول نمودند ، بتقدیم خدمتش پرداختند و او را از خود رضامند  
ساختند ، هريك در ولایت خود بامر حکومت اشتغال ، بعد از مدت چهل و دو  
سال بگه بیگ از دار غرور بدهسرای سرور انتقال و ذلك تقدیر العزیز المتعال .  
بعد از فوت بیگه بیگ ، مأمون بيك ولدش بحسب ارث و استحقاق  
وارث مملکت شد ، برمسند امارت نشست ، دست جود و عطایش در ابواب  
رنج و ذلت بست .

\*\*

**حالت مأمون بيك ثانی -** بعد از عزاداری پدر مأمون بيك ثانی  
بر وساده ایالت و حکمرانی مستقر گردید . صیت عدل و آوازه اخلاقش  
باطراف و اکناف رسید ، دور و نزدیک از آوازه عدلش خرم و خوشحال ،  
رعایا و برابا دوام عمر و دولتش از درگاه ایزد متعال سئوال ، عاماً از  
اخلاق حمیده اش شادمان و مسرور . خاصاً از اوصاف پسندیده اش خوشدل  
و محبور ، ضعیف و شریف و فقیر و غنی کمر متابعت و مطاوعت او بر میان  
جان بسته ، بخضرت و نصرت قامتش سر روی در جویبار ایالت نرسیده ،  
بطراوت و لطافت او گلی در گلستان ولایت نشکفته و باوصاف پسندیده اش  
آثار علوی و امهات سفلی ندیده و نشنفته . کریم النفس نیکوسیرت ، لطیف  
طبع ، پاکیزه سریرت ، عدل گستر خوب منظر ، متواضع ، رعیت پرور ، عالم  
نواز دریادل ، عدو گداز عادل ، بارعایا و برابا و سپاهی و لشگری معاش  
نیکو کردی ، و باطوار پسندیده و صفات حمیده اقدام نمودی ، در ترویج

اوامرونواهی کوشیدی واز کم خدمتی وخیانت اهل ولایت چشم پوشیدی، در شریعت غرا، مساعی جمیله بتقدیم آوردی و کارهای نیکو بسیار کردی، تا اینکه دو سال از حکومت او گذشت سلطان سلیم خان خواندگار<sup>۱</sup> روم سلطان حسین را باعسا کر آن مرزوبوم بعزم تسخیر ولایت کردستان تعیین و مأمور و هنگام ورود بحوالی شهرزور تلافی فریقین روی نمود. بعد از مجادله و مقاتله بسیار و کشتش و کوشش بیشمار، نه از این سوظفرونه از آن طرف خطر، جدال و نزاع را بیفایده دیده در قلعه ظلم حصارى گردیده، سلطان حسین باجنود روم وافواج بیشتر از اعداد نجوم، آن حصن متین را محاصره، راه آمد و رفت را بر قلعه گیان بست، مأمون بیک در قلعه نشست. چون رشته امید از همه جائی گسسته و در نجات را بر روی خود بسته دید روی از معرکه برتافت و بدرگاه سلطان روم شتافت. هنگام ورود به پیشگاه حضور، سلطان او را مجبوس و مقهور. سرخاب بیک فرصت غنیمت بسته ولایت مأمون بیک را تصرف نموده با اهالی ولایت نوازش و باجنود و عساکر روم سازش.

\*\*\*

**ذکر حکمرانی سرخاب بیگ** - چون سرخاب بیک ظلم و شهر زور را ضمیمه ولایت خود ساخت با اهالی روم طرح موافقت انداخت. بعد از آنی در امور ولایت استقلالی بهم رسانید و دوروز دیک را بخود راغب گردانید. ابواب مودت و اتحاد باشاه طهماسب صفوی گشوده و طریق مخالفت با سلطان روم پیموده، این معنی سلسله جنبان غیظ و خشم خواندگار گردید، مأمون بیک را از حبس خلاص گردانید و او را بخلعت و

---

۱- خواندگار یا خواندگار عنوانی بوده است در زمان صفویه ایرانیان بسلاطین عثمانی داده اند و مخفف خداوندگار است.

نوازش خاص، دلنوازی و بتفویض سنجاغ<sup>۱</sup> حله اش<sup>۲</sup> سرافرازی داده تا سنه هزار و چهارم هجری حله در تحت تصرف اولاد واحفاد مأمون بیک ثانی بود. سرخاب بیک بعد از آنی که شهرزور و ظلم را بحیطه ضبط در آورد بر محمد بیک برادرش قهر و غلبه کرده ولایت او را نیز تصرف نموده و در سنه نهصد و پنجاه هجری القاص میرزا برادر شاه طهماسب باطالع شوم از برادر خایف، و روی فرار بسمت روم نهاد و در آنجا وجودش را غنیمت شمرده عساکر بسیار با سرعسگری باو سپردند، روانه ایران ساختند. از گوشه و کنار دست و بردی و زد و خوردی میکردند، کاری پیش نبرده چون القاص میرزا از عساکر روم مأیوس گردید، دانست که کاری از اوها ساخته نمیشود، خود را از روم روگردان کرده و پناه بسرخاب بیک آورده و او را در حضرت شاه طهماسب شفیع گناهان خود نمود. سرخاب بیک در حضرت شاهی بمقام شفاعت و عذرخواهی در آمده بجرائم او اعتراف و عفو تقصیرات او را درخواست، شاه طهماسب از این وسیله باطناً خوشحال و ظاهراً گناهان برادر را پامال، از سرجرائم او در گذشته، بعلاوه رقم عفو با شاه نعمت‌اله قهستانی، ایالت ولایات شیروانات را بدو ارزانی. القاص میرزا باخاطر ریش و کمال خذلان و تشویش، سرخویش و درگاه شاهی را پیش گرفت، در ساعت ورود امر بقید و حبس او فرمود در قلعه قهقهه او را

- 
- ۱- سنجاغ یا سنجاغ از رسوم حکومت عثمانی بوده که ولایتی را باین طریق بنام کسی مقرر میکردند که نوعی تیول بوده است.
  - ۲- حله: شهری است در خاک عراق و در ۱۲۰ کیلومتری شهر بنداد و نزدیک شهر تاریخی بابل پایتخت کلدانیهای قدیم. این شهر را حله بنی یزید یا جامعان نیز گفته اند و از اواخر دوره خلافت بنی عباسی این شهر بزرگ و آباد رو بخرابی نهاد و کم کم بصورت قصبه‌ای درآمد است.

مغلول گردانیده بعد از یکسال بقتلش رسانیده. سرخاب بیک از تنخواه این خدمت نمایان، بمرحمت شایان و نوازشات بی پایان، بهره مند و بانعام واحسان گوناگون از حدافزون سربلند و ممنون گردید علاوه بر آن هر ساله یکمزار تومان نقد از خزانه عامره شاهی بانعام او بدستور استمرار، مقرر و برقرار شد، مدت شصت و هفت سال بامر حکومت اشتغال و باشاه طهماسب طریق اطاعت و سازگاری پیموده و ابواب مخالفت و نفاق را مسدود نموده محمدبیک برادرش بعد از انتزاع ولایت، یکران گریز را بمهیز تیزتک درجولان، روی امید را بدربار عثمانی و آن سامان آورده، سلطان سلیم رستم پاشای وزیر اعظم را باجمعی از پاشایان و میرمیران و گروهی از اهالی کردستان باعساگر بی پایان تعیین و روانه ایران ساخته بعد از طی منازل و مراحل وارد شهرزور. سرخاب بیک تاب مقاومت عساکر بی شمار روم را در خود ندیده، کوچه نجات را بن بست و جنود روم را قوی دست دید، در قلعه ظلم متحصن گردید قشون روم قلعه را محصور ساخته و بتاخت و تاز نواحی شهرزور پرداخته. مدت محاصره دو سال کامل امتداد یافت تا از طرف شاه طهماسب حسین بیک باجمعیت وافر بامداد قلعه گیان شتافت، جنود عثمانی ترك محاصره کرده و سرعسگر آنها بی جدل و نزاع در همان مکان ملك هستی را وداع، عساکر عثمانی دروادی بی سرو سامانی حیران، و در بیدای بی پاوسری سرگردان مانده، اهالی قلعه مرکب جلادت را از قلعه برون رانده، باخذ غنائم و اسب و اسباب و اموال لشکریان پرداخته و قلعه را از وجود رجال الناس خالی ساخته، محمد پاشا نامی از رومیه فرصت غنیمت شمرده، پی بکار قلعه و قلعه گیان برده، دلیرانه خود را

بقلعه رسانیده، قلاع و توابع را تصرف گردانیده. سرخاب بیک خایب<sup>۱</sup> و خاسر<sup>۲</sup> ولابد، ناچار گردن برقبه اطاعت اهل روم داده و دل بر اطاعت انقیاد عثمانلو نهاده در سنه نهصد و شصت و نه هجری، ولایت سرخاب بیک داخل ممالک محروسه عثمانی و سرخاب بیک را از ایزد چل و علا یازده فرزند کرامت و ارزانی فرموده:

- ۱- حسن بیک - ۲- اسکندر بیک - ۳- سلطان علی بیک -
- ۴- یعقوب بیک - ۵- بهرام بیک - ۶- ذالفقار بیک - ۷-
- اسلمس بیک - ۸- شهبوار بیک - ۹- صاروخان - ۱۰- قاسم بیک - ۱۱- بساط بیک .

ملخص کلام سلطان علی بیک ولدش که از دیگران در مردی و شجاعت امتیازی داشت، ولایت را بعد از سه سال، از تصرف رومیه بیرون آورده در آن سال بجوار رحمت حق پیوست. بهرام بیک ولد دیگرش حسب الامر پدر در عمادیه و رواندز حکمران و از آن تاریخ الان که سنه هزار و دوصد و چهل و نه هجری است اولاد و احفاد او در رواندز<sup>۳</sup> و آن سامان صاحب حکم و فرمان میباشند. حال تحریر محمد بیک نامی از همان طایفه صاحب داعیه و استعداد است چنانچه علاوه بر رواندز و عمادیه، کوی و حریر و اربیل<sup>۴</sup> و بعضی جاهای دیگر را تحت تصرف آورده و از سلطان علی بیک

- ۱- خایب: ناامید .
- ۲- خاسر؛ زیان دیده .
- ۳- رواندز از بلاد کردنشین عراق و مرکز علمی و فرهنگی قوم کرد، از توابع ولایت موصل است .
- ۴- اربیل یا اربل (بکسر همزه) که بکردی هولر یا هولیره یگویند شهری بوده است در سرزمین آشور که در جلگه نینوا واقع است و دارا (داریوش سوم) از اسکندر در این شهر شکست خورده و اینک از توابع ولایت موصل است .

دو پسر یار دگار مانده که دو یکانه گوهر درج عظمت و اجلال و دو بلند اختر  
برج شوکت و اقیال بوده‌اند، چون هر دو در صغرسن، موسوم به تیمورخان  
و هلوخان. در این اوان سرخاب بیک روی از دنیا بر تافت و بعالم آخرت شتافت  
و سرخاب بیک شصت و هفت سال با مرحکومت قیام و اقدام نمود. بساط بیک  
ولد سرخاب بیک قدم بر بساط ایالت گذاشت، ولایت از فروغ ایالتش روشن  
و ساحت آن بوم و بر، از وجودش خوش نما تر از گلشن گردید.

\* \*\*

**دربیان امارت بساط بیک -** چون بساط بیک بر مسند حکومت  
تکیه زده اهالی ولایت خرم و شادمان گردیدند. حاکمی صاحب شوکت و  
امیری عالی همت بود، کیاست و عقل و کمال داشتی، و گنجینه سینره را از نقود  
و جواهر علوم مالا مال پنداشتی، بر توالتفات بر حال و احوال سپاهی و رعیت  
انداخته، مهم اهالی ولایت را بی واسطه و وسیله ساخته، و با مر ریاست و  
حکومت پرداخته، تا اینکه تیمورخان و هلوخان بحد تمیز رسیده، نیک را از  
بد شناخته، پناه بدرگاه شاه اسمعیل ثانی برده، کاری از برایشان صورت  
حصول نپذیرفته، شاه اسمعیل ندای «ارجعی الی ربیک» را شنفته، داعی حق  
رالبیک اجابت گفته، آفتاب عمرش بزوال رسید. هرج و مرج در ایران شیوع  
و فتنه و آشوب بر مملکت وقوع یافت. تیمورخان و هلوخان دست تطاول  
بنهب و غارت ولایت بساط بیک دراز، تا اینکه مرغ روحش بجانب مرکز  
اصلی در پرواز، بساط بساط بیک را فلک کج بار در چیده و برجیده و در  
سرای دیگرش نشانیده، بی جنگ و جدال در سنه ۹۸۶ حکومت موروثی بکف  
اقتدار تیمورخان رسید.

\* \*\*

**ایالت تیمورخان و لدسلطانعلی بیک -** تیمورخان بر مسند  
حکمرانی آرام و قرار گرفت: ع- هاتف غیبهش مبارکباد گفت. امیری ملک



نهاد، پاك اعتقاد، بسخاوت وشجاعت آراسته وبه آداب فضیلت پیراسته،  
 عدل آرای، نیکورای، مؤید بتأییدات ربانی وموفق بتوفیقات سبحانی،  
 ضیاءالتفات برحال عموم ولایت انداختی وخاص وعام ولایت راخوشدل  
 وخرم ساختی، درشجاعت مردانه ودرمردی فرزانه. چون درایران صاحب  
 کاری ودرمملکت سلطنت مداری نبود، باسلطان روم سازش واز دولت  
 عثمانی بمرحمت کامل اورا نوازش، چنانچه هر ساله صد هزار آغچه<sup>۱</sup> از  
 دربارسلطان بعلاوه نوازشات نمایان، بموجب مستمری اومقرر وولایت را  
 دربین سه پسر خود تقسیم: سنندج وحسن آباد وقزلبه وظلم وشمزرور را  
 بسطان علی بیگ ولد ارشد تفویض نمود وقراداغ را ببوداق بیگ واگذار  
 فرمود و محال مریوان را بمراد بیگ بخشود وشمربازار را بمیر علم الدین  
 مفوض گردانید. بعد از چندی کرمانشاهان وسنقرودینوروزرین کمر که الحال  
 بگروس اشتهار دارد تصرف نمود. داعیه خود سری بر کاخ دماغش جاگیر،  
 مغرور بگرز وبرز وتیغ وشمشیر خویش گردید، گاهی خود را روم وگاهی  
 قزلباش محسوب گردانید واسب جلادت خود کامی بهر طرف میدوانید.  
 مشغول تاخت وتاز حوالی خویش، دور ونزدیک از بیمش در اضطراب و  
 تشویش، عالمی از خوفش هراسان، وجمعی از ترسش گریزان، تا اینکه  
 بولایت عمر بیگ کلهر چپاول انداخته اوهم بپناه بردن شاهوردی خان لر  
 خود را از ورطه هلاک وبیم فارغ ساخته، هر دو باجنود نامعدود در معبر  
 تنگ، با آوازه تیغ وتیر و تفتنگ، پیغام جنگ، بگوش اورسانیدند. بعد از  
 زدو خورد بسیار تیمور خان لابد وناچار فرار اختیار کردی، از اعوانش قتل  
 وجمعی کثیر اسیر، و خودش نیز اسیر پنجه تقدیر گردید ولی اورا معزز و

۱ - آغچه : واحد پول عثمانی بوده است.

مکرم داشته بعد از چند روز از اندیشه مآل کار با احترام تمام و نیل مرام او را روانه ولایت گردانید. بعد از قلیل ایامی آسایش، ازین شکست و خواری عبرت نگرفته بنای تاخت و تاز و بعجزه و مساکین دست تطاول دراز کرد. چند روزی گذشت بعزم گشت صحرا و دشت غفلتاً چپاول بگروس انداخته در آن اوان، دولتیار سلطان<sup>۱</sup> سیه منصور<sup>۲</sup> در آنجا ضابط، جمعیتی فراهم آورده سرراه بر اوها گرفت، مهم بمقابله و مقاتله انجامید. تیمورخان غالب و گروس مغلوب گردید در اثنای شکست گروس فرار دولتیار، تیمورخان از راه غرور در پای قلعه زرین کمر عبور، در فراز قلعه و بروج بشلیک تفنگ مشغول، از تقدیرات الهی گلوله بمقتل تیمورخان رسیده او را مقتول گردانید این حادثه در سنه نهم صد و نود و هشت هجری واقع، بعد از آن هلوخان برادرش حاکم و فرمانروا گردید.

\*\*\*

**در بیان گزارش هلوخان -** چون هلوخان بجای برادر بر بالش حکومت تکیه زد، ولایت از عهدش ترو تاز و رعایا و متوطنین از وجودش سرور بی اندازه رخ نمود. بیمن معدلتش کار ولایت رونق و طراوت پذیرفت گل تمنای صغیر و کبیر از گلستان آمال و امانی شکفت، ضیاء رأفت بر احوال سپاهی و لشگری انداخته و پرتوالتفات شامل حال رعایا و برابری ساخته، بعد از استقلال حکمرانی و عزاداری حادثه سنوح، ابواب آمیزش با سلطان

۱- از سال ۹۶۰ ق. ه. گروس ( زرین کمر ) به خلیل بیک از امراء سیاه منصور تعلق گرفت و سپس فرزندش دولتیار سلطان جانشین او شد که اعلی جد خوانین گروس بوده و مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی از اخلاف و احفاد اوست .

۲- سیه منصور که سیاه منصور و سیاه منصور هم میگویند از ایلات کرد است که در منطقه گروس ساکن و طایفه کبودوند از این ایل میباشند .

مرادخان خواندگار مفتوح نمود و با قزلباشیه طریق موافقتی گشاده فرمود. در امر حکومت بکلی مستقل گردید، کمتری بتاخت و تازمی پرداخت و با جوار همسایه طرح دوستی و موافقت انداخت، ولایتش معمور و خزانه اش موفور، خیل و حشم بسیار و توابع بیشمار گردید. علاوه قلعه ظلم در جاهای دیگر سه قلعه بنا نهاد: اول قلعه پلنگان که پایتخت گوران بود؛ و را آباد و معمور گردانید. الحال هم آثار قلعه و عمارت و مساجد و بازار آن باقی است. دوم قلعه حسن آباد که الحق مکانی بدان رفیعی و جائی بدان فاریابی و وسیعی در عالم نبوده و نیست. سیوم قلعه مریوان که هر کدام قلعه و عمارت و حمام و مساجد و اسواق بنا نهاد آثار همه باقی میباشند، تارفته رفته دست آمیزش و موافقت را از روم و قزلباش بریده، خود سر با حکومت مشغول گردیده. در سنه هزار و نوزده هجری حسین خان بر سر، قلعه حسن آباد آمده با هلوخان جدال نماید گوشمالی بسزایافته چون علم بخت خود را نگوینسار دید، دم را علم و گوش را قلم کرده با خاطر شکسته بدیار خود شتافته. بعد از آن هلوخان چون با استحکام قلعه مغرور و از کثرت دولت و ذخیره مسرور و از حصانت و متانت برج و رصانت<sup>۱</sup> بار و خاطر جمعی داشتی شاه عباس را کان لم یکن پنداشتی در گلستان کردستان بعیش و عشرت و خوش گذرانی و خرمی و کامرانی اوقات میگذرانید و رایحه ای از آن بمشام تمنای شاهی نمیرسانید. این معنی باعث تحریک و ترغیب شاه عباس میگردد با جنود نامحدود بعزم تسخیر کردستان از اصفهان حرکت و منزل بمنزل وارد اسفند آباد و در منزل میهم نزل، بعزم تماشا بر سر کوهی مرتفع پرتو و وصول میافکنند که ملاحظه جبال کردستان و مشاهده معبر آن مکان نماید. آلی بالای زنگنه در آن اوان

---

۱ - رصانت: بروزن قناعت بمعنی قوت و محکمی و استواری.

بمنصب جلوداری خاصه شاهی اختصاص داشت واقف حضور بوده بسبب قرب جوار، شاه عباس استفسار احوال کردستان را از او نموده او هم بجهت اینکه خود را از ایلات اکراد شمرده و صداقت را بجا آورده بعرض شاهی میرساند که کردستان را جبمال معظم و قلاع محکم میباشد. سقناقها دارند که ظایر عزم هیچ بلند پروازی بر قله آن مجال صعود ندارد و سنگلاخهای سخت و راههای پر درخت بهم میرسد که بیک تیز دو هم هیچ گردن فرازی بدان عروج نتواند، علاوه بر آن مردان جنگی شیرافکن و دلاوران دشمن شکن در آنجا موجود است هر یک با رستم و اسفندیار لاف برابری و با افراسیاب ترك، دعوی همسری میکنند. صلاح در این است حضرت شاه دست از این مطلب کوتاه، که اگر خدانخواستہ هنگام تلاقی شکست بر احوال سپاه رودهد این ننگ و عار در دودمان صفویه تا قیامت باقی، شاه عباس گفت آلی بالی را مصلحت دانسته، از آنجا پیش تر آمدن نتوانسته معاودت مینماید. بار سال رسل و رسایل ابواب سازگاری میگشاید و هلوخان را بتشریفات فاخر سرافراز میکند. بالاخره هلوخان ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح نموده و طریق مخالفت مسدود فرموده. خان احمدخان ولد خود را با پیشکش شایان روانه دربار شاهی، بعد از ورود به پیشگاه حضور، بنوازشات گوناگون او را ممنون و مسرور ساخته این معنی باعث ترقی آلی- بالی گردیده و کار خان احمدخان بجائی رسیده شاه عباس خواهر قدسیه خود را که گوهر ناسفته درج دودمان شاهی و آفتاب سایه پرور حفظ المپی است بخان احمدخان بخشیده او را بمنصب مصاهرت سر بلند گردانیده بعد از عیش و عروسی مهده علیا و ستر کبری نواب علیه عالییه شاهزاده اعظم

---

۱ - سقناق: بروزن سنجاق، بمعنی استحكامات

زرین کلاه، خان احمدخان را بنوازشات چندسرافراز و بین الامثال والاقران مفتخر و ممتاز فرمود و مدتی بتربیتش پرداخت و او را سر بخود ساخت و بر شاه عباس عیان بود که هلوخان برضا و رغبت خود بانجمن حضور او نخواهد رسید و ملاقات او را از جمله واجبات میدید. شاه عباس باخان احمدخان ابراز مطلب داده و خان احمدخان انگشت قبول بردیده نهاده متقبل آن شد که مراجعت کرده و این خدمت را بعمل آورده پدرش را گیرانیده و بانجمن حضورش رسانیده از آنجا باخلاق فاخر و تشریفات لایق از حضرت شاهی رخصت انصراف حاصل و بولایت کردستان واصل و پرتوالتفات بر اهالی ولایت انداخت و اعزه و اعیان را بنوازشات مسرور ساخت. هنگام ملاقات پدراز شرف دستبوس بهره ور. هلوخان را نثار و شادیا نه پسر بخاطر رسید مقرر فرمود مویز و گردو بسیار آورده و بحضار مجلس ایثار کرده هریک را مثنی مویز و دو مشت گردو در پیش رو و دو سنگ از برای مغز گردو گذاشته چون خان احمدخان از این برخاستن و نشستن و مویز خوردن و جوز شکستن اطلاع بهم میرساند در سر کار خویش مجمعهای در کمال رنگینی مملو از انواع حلویات و شیرینی بمجلس حاضر میسازند. هلوخان از مشاهده این، در نهایت خشم و کین خان احمد خان را میگوید باین شربینی اوقات را از من تلخ گردانیدی و کار کردستان را بجای بد رسانیدی و باهمان طیش و غیظ از مجلس برون جست و بدرون رفت و نشست. درب قلعه را بروی خان احمدخان بست. خان احمدخان از این واقعه بی تاب و از این قضیه در اضطراب که امر معهود را چگونه جواب گوید و چاره این کار را از که جوید، دروادی حیرت خجل و در بیدای فکر متفعل لابد و ناچار آن حصار استوار را محصور و بمرحمت الهی

و الطاف پادشاهی مغرور گسردید تا ایام محاصره بطول انجامید و کار  
حصاریان بنهایت رسید تا اینکه والده خان احمدخان مستحفظین قلعه را  
فریب داده و ملا یعقوب نامی را بنزد خان احمدخان فرستاد که امشب  
در فلان موضع با جمعیتی آماده ، نصف شب آمده و ایستاده . ملا یعقوب  
بعداز تبلیغ رسالت و رسانیدن پیغام معاودت ، هنگام ورود بقلعه کسی  
ازین حیص و بیص مخبر گردیده گزارش را بهلوخان رسانیده بحبس او  
فرمان داده که فردای آن بیدار عدمش فرستاده از آنجا که قبض و بسط امور  
و مفتاح گشایش کار نزدیک و دور وابسته بتقدیر ایزد داور است نه بزور  
سرپنجه سعی بشر ، چون خسرو مهراشتههار ، ازاین نیلی حصار رخت آسایش  
بقلعه غرب کشید و ماه شب گرد با انواع انجم و اختر قدم بعرصه میدان  
گذاشت خان احمدخان خود را به پای قلعه رسانیده و والده اش را از واقعه  
مخبر گردانیده ، هنگامیکه هلوخان در بستر آسایش غنوده و در جامه خواب  
استراحت نموده ، خان احمدخان بدستیاری سلم<sup>۱</sup> توفیق بر قلعه عروج و  
قلعه که نمونه والسماء ذات البروج است بحیظه تصرف آورده و کسانی  
چندرا بمحافظت و ضبط برج و بارو و دروازه تعیین کرده ، خود بامعدودی  
چند هریک باتیغ و سپرو کمند بی هنگام و بی خبر بر سر جای پد ررفته همان  
ساعت او را گرفته و روانه اصفهانش گردانیده و بحضور شاه عباس رسانیده  
در حضور شاهی مفتخر و مباهی گردیده بعد از آنی که اعزاز و اکرام تمام  
با او بانجام رسانیده در مجلس خاصش نشانیده و بتشریفات لایق و نمایان  
برودش احوالش مزین گردانیده ، بنوازشات شایانش سرافراز و بخلاص  
فاخره اش ممتاز فرمود . بعد از مرحمت های گوناگون و تعظیم و تکریم از

---

۱- سلم بفتح س و لام مشدده بمعنی نردبان است .

حدافزون اورا مرخص و روانه کردستان ساخته پرتو وصول برسر اهالی ولایت انداخته رقم ایالت و حکمرانی ولایت شهر زور و کردستان باسم سامی و نام نامی خان احمدخان صادر گردید ، این مژده دلپذیر بگوش خاص و عام رسید .

\*\*

### ذکر ایالت خان احمدخان ولدهلویخان - چون خان احمدخان

بر مسند ایالت کردستان متمکن گردید، نسیم بهجت و سرور برچمن احوال اهالی و ادانی وزید، خورد<sup>۱</sup> و بزرگ را بهره یاب نوازشات گوناگون ساخت و انوار التفات بر حال رعیت و سپاهی انداخت؛ ابواب انعام و احسان گشاده دور و نزدیک را هر یک بهره و نصیبی داده ایالتش در سنه اثنا و عشرين والف ولادتش در سال اثنی بعد الف . چون از دلنوازی رعایا و برابرا فراغت حاصل ساخت بتجهیز سپاه و لشکر پرداخت جمعیتی کامل فراهم آورده و اساسه و اسباب سپاهیگری را درست کرده بنای دست اندازی مملکت روم و تاخت و تاز آن مرزو بوم نهاده با سپاه مستعد و آماده، قلع و قمع طایفه بلباس<sup>۲</sup> را و جبهه همت سپهر ماس ساخته علم نیکنمایی و جلادت را افراخته پنجه دلیری را گشاده و کمر همت را بسته تیغ دشمن کش را از آب و کمند عزم را تاب داده، تکیه بریاری و یاوری از ائمه اطهار مددکاری، بالشگر ببخند و قیاس، چپاول به سمت مگری و بلباس انداخته با احتشام تمام و جتود ظفر فرجام، بیغوله های سخت و راههای پردرخت را طی ساخته بدان

---

۱- درست آن خرد است که در لغت نامه ها آمده ولی با این رسم الخط هم

در منشآت قدیم نویسندگان ، دیده میشود.

۲ - بلباس از ایلات بزرگ کرد در منطقه جنوب غربی مه آباد

«ساو جلاغ مگری» و قسمتی از آن در خاک عثمانی سابق و عراق فعلی ساکن میباشد .

مکان صعب المسالك پرتو وصول افکند. جماعت خدانشناس بلباس بعد از استماع این خیر و حشت اثربهیات اجتماعی با جمعیت بی قیاس بعزم رزم پیش آمده تلافی فریقین واقع، بمقابله و مقاتله انجامید، بعد از دستبرد جانبین وزد و خورد طایفتین، دلیران اکراد بحملات مردانه بر قلب اوها تاخته جمعیت اوها را از هم جدا ساخته، بلباس منہزم گردیده شکست فاحش بر احوالشان راه یافته و بیدار خویش شتافته، اکثر آن طایفه قتل و دستگیر و باقی نیمه جانی را بدر برده، گریز را غنیمت شمرده با خاطر ریش بخانه و کوچ خویش رسیده فوراً اوها را کوچانیده و قتل جسیال رفیعشان رسانیده، پناه بسقناق برده بار دیگر جمعیت فراهم آورده، جدال و قتال را آماده، با بیست هزار سواره و پیاده در سر راه ایستاده، دوباره جنگ در پیوست چند نفری از جنود کردستان بیدار عدم فرستاده، باز تاب مقاومت نیاورده عزیمت اختیار، دلیران از عقب آنها ایلغار و بدان طایفه دچار، بعد از قتل و اسیر بسیار احترامه و کسب بی شمار، بدلاوران ظفر شعار نصیب، یکران عزم را جلو نکشیده تا بسقناق ایشان رسیده بمحاصره قیام و بتاخت و تاراج اطراف و جوانب اقدام نمود، اوها را چند روز محاصره کرده، راه آمد و شد برایشان مسدود که شاید از درد جوع بجان و از خوف سیف و سنان بامان آیند. چون معبر سقناق منحصر بیک راه باریک، اوهم بسان دیده مور تنگ و تاریک، بغیر از خودشان دیگر از آن نشان نمیجست، تا اینکه شخصی جمیل از نسوان آن قبیله، بعزم تفرج وارد اردو میگردد. خان احمد خان را بنوک سنان طعن، آزرده خاطر میگردداند و میگویدمعطلی شما در تسخیر سقناق چیست. در جوابش میگوید که معبر آن نامعلوم و طریق دخول در آن معدوم، از آن جهت راه صعود بقلل جبال و دخول



«میان آن طایفه بدسکال نیست آن شیرزن بعد از شنیدن این سخن اشاره»  
 «بموضع مخصوص خویشتن میکنند که این هم راه دخول نداشت، مردان»  
 «مصاف به حملات زهره شکاف و تیغ آبدار او را جاده هموار ساخته،»  
 خان احمد خان را عرق حمیت در جوش و جنود ظفر نمود در خروش،  
 بادلاوران شیرشکار و پیادگان خنجرگذار و تفنگچیان مریخ صلابت و جوشن  
 پوشان کیوان مهابت، توکل بخالق جزء و کل کرده دامن همت بر کمر  
 زده بعون و هدایت ایزد کارساز آهنگ فراز، بیاری ایزد داور، عبور از آن راه  
 میسر، چون از آن معبر سخت و باریک بسقناق آن طایفه نزدیک از در  
 ممانعت پیش آمده و به غلطانیدن سنگ، انداختن تفنگ عرصه حیات  
 را بر دلیران تنگ کردند، نزدیک بود وهنی روی دهد، دلیران شمشیر  
 کین از نیام برکشیده سینه را سپر ساخته و خود را بسقناق انداخته  
 صغیر و کبیر و برنا و پیر آن طایفه را از زیر تیغ گذرانیده، غنیمت  
 و اموال فراوان بدست لشگریان افتاده و آن جماعت را بدیار عدم  
 فرستاده، روساء و اعزه و اعیان ساوجبلاغ و مراغه و ارومیه با پیشکش  
 بی تعداد و اسپه‌های تازی نژاد بخدمتش آمده و حکام بر هر یک از آن سه  
 ولایت تعیین گردانید، از راه کوی و حریر متوجه روان دژ و عمادیه گردید.  
 جمعی از اولاد بهرام بیک بن سرخاب بیک که در آن دیار بسر میبردند  
 بسبب انقلاب زمان از مرتبه ریاست افتاده و برمتکای فقر و فاقه تکیه داده  
 خان احمدخان بنا بمراعات ایلی اوها را جمع آوری ساخته و بتربیتشان  
 پرداخته بعد از مرحمت و نوازش بی حساب، سه نفر روسای ایشان را  
 انتخاب، از این قرار هر یکی را از حکومت جائی بهره‌ور و کامیاب ساخت  
 روان دز را به قرا حسن بیک تفویض نمود و خالد بیک را بر خوشنا و حاکم

گردانید، عثمان بیک را بمرتبہ امارت عمادیه رسانید. قراحسن بیک را چون از عقل و شجاعت و مردی بر آنها امتیازی داشت بامیر و صاحب اختیار دیگران قرار داد نمود، از آنجا او را بسرداری عشایر و قبایل آن حدود تعیین و مأمور فرمود، در اقتدار و شوکت و مردانگی و شجاعت درالسنه و افواه مشهور گردید، الحال میررواندز که اربیل و عمادیه و کوی و حریر را متصرف شده از احفاد اوست. القصه خان احمد خان بعزم قلع و قمع طوایف داسنی و خالدی عطف عنان کرده و بدان جماعت رو آورده چون بدان حوالی رسیده و آن طایفه از این واقعه مخبر گردیده متمورانه و بی باکانه با جمعیت و افری بمقابله و مقاتله پرداخته هنگام تلاقی از طرفین، دلیران جنگی بضرب سیف و سنان چندین مردان نامی را از مرکب هستی به دیار نیستی فرستادند آخر الامرنسیم فتح و ظفر بر احوال لشکر کردستان وزیده، داسنی و خالدی هزیمت و بدیار خود عزیمت نمودند یک شبانه روز، اوها را تعاقب نموده سرورنده بسیار و اخترمه و اسباب بی شمار بدست دلاوران نصرت شعار رسید. از آنجا حکام بجهت کوی و حریر تعیین گردانید، از آنجا متوجه موصل گردید و بشش فرسخی آن رسیده حاکم آنجا تاب مقاومت را از خود مسلوب دید بسمت حلب<sup>۱</sup> دوید، روانه شده ولایت را گذاشت عمال و افندیان موصل با پیشکش بسیار بخدمت خان احمدخان آمده اوها را هر یک بقدر مرتبه و پساویه، بخلاص گرانمایه سرافرازی داد، بی قتال وارد آن مکان خلد مثال گردید و از شرف زیارت حضرت یونس علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام فائز<sup>۲</sup> و بهره مند

۱- حلب: از شهرهای معمور و قدیمی واقع در شام (سوریه فعلی) میباشد.

۲- فائز: از شری رها یافته و بخیری رسیده.

و از جبهه سائی تراب آستانش فیض یاب و سربلند گردید، چهل روز آن مکان مشرف را مضرب خیام ظفر فرجام ساخت و در آن سرزمین رحل اقامت انداخت بعد از آن از روح مطهر او استمداد و فتح نامها را به اطراف و اکناف فرستاد بعد از انتظام و انتساق آن برویوم گذارش را به شاه عباس مرقوم، او هم یکدست خلعت مهر طلعت با خنجر مرصع و اسب بازین و یراق اعلا بجهت او ارسال و جواب او را بدینمئوال نوشته که باید دارالسلام بغداد را بحیطه تصرف و ضمیمه ممالک محروسه نمائی.

او نیز از آنجا بسمت کرکوک عنان تاب و آن ناحیه را نیز بحیطه ضبط آورده و بسمت بغداد نهاد. بعد از ورود بآن قلعه سپهر بنیاد، بغداد را محصور، چون آوازه جلادت و شجاعتش بسمع نزدیک و دور رسیده هنگام ورود، دارالسلام بغداد را مسخر و ضمیمه مملکت ایران گردید. از آنجا نقد و جنس

فراوان و مال و اموال بی پایان بسر کارخان احمدخان و امنای دولتش رسید، از آنجا بانیل مرآه عطف عنان و بعد از چندی وارد کردستان گردید و ضیع و شریف را بنوازش شایان و صغیر و کبیر بعواطف و احسان بی پایان مسرور و شادمان گردانید. گویند مدت این سفر هفت سال و سه ماه بوده. بهر حال روایت است که چون شاه عباس بجوار رحمت ایزدی پیوست و شاه صفی بر مسند سلطنت نشست باخان احمدخان الفت و سازش و به تشریفات لایق او را نوازش میکرد. **سرخاب بیگ** و ولدخان احمدخان بسبب خواهرزادگی شاه عباس و تربیت یافتگی آن، اغلب او را در اصفهان در خدمت شاه صفی بسر میبرد. گویند شاه صفی چون آثار عقل و فضل و شجاعت و مردانگی از سرخاب بیگ میدید و اوصاف دانش و وجود و عطایش میشنید از او اندیشه داشته تدبیر او را بشاهد و یردی خان لروا گذاشت. شاه و یردی چون شربت ناگوار تیغ زهر آلودار دلانی

را بسیار چشیده و زحمت بی‌شمار از سیف و سنان آتش بار کردستانی کشیده  
 تلخی آن هنوز در کام مذاقش برون نرفته و زحمت این درد و جانفش باز  
 باقی است از جبن بددلی در مقام انتقام در می‌آید و بعرض شاه صفی میرساند  
 که سرخاب بیک جوانی است آراسته و آماده و از طرف مادرش از زاده باخلاق  
 حمیده معروف و باوصاف پسندیده موصوف، آثار شجاعت و مردانگی از  
 او پیدا و انوار شادت و فرزانی در وی هویدا، بتحقیق رخنه در سلطنت  
 و فتنه برپا خواهد کرد و باید او را از میان برداشت یا موکلان بروی گماشت.  
 شاه صفی را حرف شاه و بردی خان موثر افتاده، حکم بکنند چشم آن سرو-  
 آزاده کرده مردم دیده آن جوان را از حلقه برون آورده. خان احمد خان از  
 استماع این خبر وحشت اثر غمناک و محزون و احوالش دگرگون گشته  
 علل متضاده بر طبیعتش غالب آمد. مزاجش از جاده استقامت منحرف گشت  
 سربالین ناتوانی نهاده طلعت غمزدای روز تندرستی بلقay شب دیچور  
 سستی مبدل گردید. دست طبیب از دامن معالجه و مداوای او کوتاه و  
 استعمال ادویه مفرده و مرکبه مطلقا مفید نیفتاد. بلکه بر عکس نتیجه  
 بخشید. بیماری رو بتزاید نهاد بالمره از عقل عاری و بری گردید.  
 امرای اکراد و اخلاص کیشان نیکو نهاد او را در یک اوتاغی اجاداده مراقب  
 احوال او بوده عامل و مباشر را بهر دیار فرستاده دخل و تصرف بیگانه  
 را در ولایت نداده، کارها مختل و امر ولایت مهمل ماند. بعد از یکسال  
 بقدرت حکیم علی الاطلاق پروردگار انفس آفاق بیماریش بصحت مبدل

۱- بسیاری از لغت نویسان این کلمه را ترکی میدانند و ترکان عثمانی  
 آنرا «اده» تلفظ کنند و بعضی نوشته‌اند که ریشه آن وثاق عربی است و با اشکال  
 «اتاغ» - «اوتاغ» و «اتاق» نیز آمده و اکنون با رسم الخط «اطاق» در  
 فارسی رایج است

۲۹  
 سید محمد  
 ۱۳۷۲

ومزاجش بطریق اول گردید. ملك را مالك و خصم را هالك گردانید. اهالی ولایت که از قانون اخلاص و دولت خواهی انحراف یافته بحال اعتدال باز آورد و بعضی از اعیان مملکت که در سلوک مناهیج خدمتگذاری پابرون گذاشته بیمن التفات و حسن اهتمام او بر جاده استقامت مستقر و متوقف گشت از نسیم لطفش چمن حیات خورد و بزرگ مانند سبزه سراز خاک بر کشید و از شمیم خلقش نهال زندگانی دور و نزدیک سرسبز وریان اگر دید، ولایت را بدستور سابق الی موصل بحیط ضبط در آورد بنای سازگاری با اهالی روم و خواندگار نهاد و ابواب مخالفت بر روی اهل ایران گشاد، چشم از همه کاری پوشید و در صدد انتقام کوشید با سپاه کینه خواه بنای جولان بازی و بولایت اطراف و جوانب دست درازی نمود و از کرمانشاهان و همدان تا ارومیه بحیطه تصرف آورده از تسخیر قزلباش اخراج و سکه حکمرانی را با اسم خود رواج، تا اینکه در ولایت عجم جمعیت بسیاری فراهم آورده و بسرداری زال خان تعیین و روانه کردستان کرده در کنار دریاچه مریوان تلاقی فریقین واقع، آن دو دریای لشکر در جوش و آن دو بحر زخار در خروش آمده در مقابل هم ایستاده. بازوی دلیری را به زد و خورد گشاده بعد از کشش و کوشش بسیار و دستبرد بیشمار، مردانی چند در آن معرکه جنگ، بضرب تیغ و تفنگ بدیار عدم آهننگ نمودند، از آنجا که فتح و ظفر وابسته بتقدیر ایزد داور است نه بضرب دست و بازوی سعی بشر، جنود عجم غالب و قشون خان احمد خان مغلوب، جمعی کثیر از اکراد و روم در دریای فنا معدوم گردیدند. خان احمد خان بموصل رفته بعد از چندی در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و در جوار حضرت یونس تاقیامت نشست .

---

۱ - ریان بر وزن عیان بمعنی تروتازه و شاداب و سمراب است .

**سلیمان خان بن میر علم الدین بن تیمور خان** - در سال ۱۰۴۶  
 برمسند ولایت و حکمرانی قرار گرفته، گلهای تمنای اهالی کردستان از  
 وجود مقدمش شگفت. گویند حمیده اخلاق و عالم نواز، عدل گستر و گردن  
 فراز، در مردی شجاع و دلیر و در وجود وسخی بی عدیل و نظیر، رعیت پرور،  
 عادل، دانشمند؛ در یادل، با سپاهی و رعیت سلوک و معاش خوب کردی و با فعال  
 شایسته و اوصاف بایسته موصوف و بمکارم اخلاق پسندیده معروف بود.  
 گویند میر علم الدین در عین حیات خان احمد خان پناه بسلطان روم برده  
 چون اجل دامنگیر و نصیب و آب خورش وابسته بتقدیر رب قدیر است  
 کاری برای او میسر نشده در آنجا بعالم آخرت شتافته. سلیمان خان ولدش  
 در آن اوان در خدمت خان احمد خان بسر میبرد چون آثار شجاعت و  
 مردانگی از او دیده و حرکات و سکنات او را در بزم و رزم پسندیده در صدد  
 آن بود که باتمام کارش پردازد او را از میانہ تلف سازد. سلیمان خان مطلب  
 را بفراست عقلی یافته و بدرگاه شاه صفی شتافته پناه بآنجا برد و مدتی  
 در سفر و حضر آب تلخ و شور را خورد. تا اینکه شاه صفی در دور قلعه ابروان  
 بارومیه مشغول قتال و جدال بود سلیمان خان در آن معرکه چند نفری را  
 بضرب تیغ تیز و شمشیر خونریز از صدمات مردانه و حملات شیرانه از  
 مرکب هستی بخاک مذلت نیستی انداخت، بنا بر آن در حضرت شاهی بترقی  
 و نوازشات مفتخر و مباهی گردید تا بعد از فوت خان احمد خان متصدی  
 امر حکومت گشت. چون چندی از ایالت او گذشت حسب الامر پادشاه،  
 قلاع ظلم و پلنگان و حسن آباد را خراب گردانیده سنندج را پایتخت ایالت  
 و حکمرانی ساخت و طرح قلعه و عمارت و حمام و مساجد و اسواق انداخت.  
 همه را باتمام رسانیده و قنوات حفر کرده و آب آنرا با شتر گلو در میان

دیوار بشهر و عمارت آورده، در آن عهد او ان سلطان مرادخان خواندگار روم با افواج عساکر آن مرزوبوم بعزم استرداد دارالسلام بغداد آمده او را از تصرف قزلباش انتزاع و ضمیمه مملکت روم ساخت. خسرو پاشای وزیر اعظم را باجنود نامعدود روانه ولایت ایران نمود. بعد از طی منازل و قطع مراحل بمریوان رسیده شهر زور و قزلجه و شهر بازار و قراداغ را متصرف، بنا بر آن شاه صفی از سلیمان خان بدگمان او را احضار باصفهان کرده او را مرخص ننموده تا پیک تند دواجل بسر وقتش رسید و مرغ روحش را بجنات عدن رسانید. مدت بیست و دو سال بحکمرانی ولایت و والیگری ایالت اشتغال. مرید سلطان کلهر که ناظر سلیمانخان بود مردی زیرک و دانشمند و هوشیار و معروف درگاه شاهی بود بصوابدید و مصلحت او ایالت سنندج را بکلعلی خان ولد سلیمانخان تفویض و حکومت مریوان را بولد دیگرش خسروخان واگذار و سهراب سلطان ولد کلعلی خان را بحاکم سیاه کوه<sup>۱</sup> برقرار نمود، محل اورامان را باورامی سپرده و محال پلنگان را بمرید سلطان داده و صفی خان سلطان را بمیان ایل جاف و جوانرود فرستاده که بدینوسیله سر بر کشی نیز از نندو خود را مطیع و منقاد اوسازند.

**کلعلی خان ولد سلیمانخان** - در سنه ستین و الف بر مسند حکومت نشسته، گویند مردی صادق و پاکدل و بی کینه و حسد بودی و با هر کسی سلوک و رفتار خوب نمودی و مال و دولت بسیار جمع کردی و بسر داری خوزستان مباحی بودی و آنجا را تصرف نمودی، بیست و دو سال

---

۱- سیاه کوه اکنون بنام تپله کوه معروف است و دویلوک میباشد که یکی

در سقز و دیگری در سنندج واقع است.

حکمران بوده بجوار رحمت ایزدی پیوسته .

**خان احمدخان** - ولدش بجایش نشسته چون خان احمدخان ثانی بمقرایالت وحکمرانی آرام وقراریافت پرتو ضیاء جودو کرمش بر احوال دورونزدیک تافت، اهالی ولایت سربرخط امرش نهاد، ابواب عطاوا احسان را بروی خاص وعام گشاده، مال و اموالی که پدرش جمع کرده و اندوخته بود همه را بیاد فنا داده، اوقات شبانه روزی را صرف سیر و شکار و خوشگذرانی میساخت وبامرحکومت کمتری میپرداخت، اعزه واعیان از این حالات افسرده وپریشان، اجامرواوباش خوشدل وشادمان. عوام از افراط جود وسخایش دلخوش ومسرورازآن جهت بخانه زرینه<sup>۱</sup> مشهور بود. چون دایم بلهو ولعب مایل ومشغول بحرف و کارهای لاطایل بود خسروخان عمویش مراتب را بشاه سلیمان عرض، رقم ایالت کردستان را برای خودطالب، شاه سلیمان نیزباین معنی راقب، رقم وخلعت ایالت بجهت خسروخان صادر ووارد. هنگام ورودخلعت ورقم، خسروخان درمریوان باطبل وعلم سرشب سوار شده طلوع صبح وارد سنندج گردیده. غفلتاً خان احمدخان را محبوس گردانیده وروانه اصفهان ساخته خودش بامر حکومت پرداخته.

**ایالت خسروخان** - چون درسنه احدی وتسعین والف<sup>۲</sup> خسروخان ولد سلیمان خان بمقرحکمرانی متمکن گردید ابواب ظلم وستم بازو دست جوروتعدی بر اهالی ولایت دراز، مردم از جور وستمش بتنگ آمده عاماً عموماً بدربارشاهی برسم دادخواهی میروند، حضرت شاه اوهاراخواه -

---

۱ - منظورا زخانه زرینه خان طلائی است.

۲ - سال ۵۱۰۹۱ . ق .



ناخواه راضی و عذرخواه گناهان ماضی او شده همه را آشتی و تصالحه میدهد و بکردستان روانه میسازد. باز بدستور سابق افعال ناشایسته و نالایق از او سر میزند دوباره مردم روی تظلم بدرگاه شاهی میآورند، این دفعه علاوه بر آن افعالی چند از آن ناخردمند سر میزند یکی اینکه شکوه چیمها خودشان را به بست انداخته که هنگام فرصت عرض مطلب را بشاه برسانند خسرو خان و عمله اش بر سراوها میسازند و جمعی را مجروح میسازند. مراتب بسمع شاه میرسد حکم بقتل خسرو خان میکند در میدان شاهی و مکان دادخواهی جلادان مریخ صولت، بشیخ سیاست نهال عمرش را پی و نامه زندگانیش را طی کردند.

**تیمورخان اجرلو** - بضباطی کردستان تعیین و وارد آن سرزمین در سنه ثلث و تسعین و الف<sup>۱</sup> باین امر مأمور و اهالی کردستان خوشحال و مسرور ساخته با جمیع اهالی ولایت سلوک و رفتار خوب بتقدیم رسانید. مدت شش سال ضابط بالاستقلال.

**خان احمدخان ثانی** - دوباره در سنه تسع و تسعین و الف<sup>۲</sup> بمقر ایالت و حکمرانی آمد. باز بدستور گذشته بنای لهور و لعب را گذاشت و خود را بسیر و شکار و ادات، مردم کردستان بدر بارشاهی رو آورده دوباره او را معزول کرده .

**محمدخان ولد خسروخان** - در سنه خمس و مائه و الف<sup>۳</sup> والی گری کردستان بر محمدخان قرار گرفت. در اوائل حکومت او سلیمان پاشای بابان با جمعیت و سپاه فراوان و لشکر بی سروسامان بعزم تسخیر کردستان در

---

۱ - سال ۱۰۹۳ ه . ق .

۲ - سال ۱۰۹۹ ه . ق .

۳ - سال ۱۱۰۵ ه . ق .

حرکت آمده بعد از ورود بآن حدود، مریوان و اورامان و سیاه کوه را تصرف نمود، سهراب سلطان را در سقز مقتول گردانیده و ابراهیم بیک میراسکندری را در مریوان بقتل رسانیده، چون سلیمان ببه<sup>۱</sup> جمعیتش بی حساب وحد و سپاه و لشکرش بی شماره و عدد بود، با وزیر بغداد هم مجادله نمود، غالب آمده و وزیر و لشکر روم را منهزم گردانیده، از آن جهت آوازه غلبه او را بدربار شاه سلطان حسین رسانیده از دربار شاهی عباس خان زیاد اوغلی را سردار با جمعیتی بی شمار بدفع سلیمان ببه مأمور گردانیده، عباس خان بجناح استعجال بسلیمان ببه ملحق، هنگام تلاقی در مقابل هم بتسویه صفوف پرداخته و سنان و سیوف را بکار انداخته، دست و بازوی دلیری گشاده، جنود روم سواره و جیوش قزلباش پیاده، جمع کثیر را از لشکر بابان بدیار عدم فرستاده، بضرب تیغ و تفنگ عرضه میدان را برایشان تنگ کرده بسیاری قتل و اغلبی اسیر و ذلیل گردیده، هزیمت اختیار، سلیمان ببه با معدودی چند فرار و روانه اسلامبول و آن دیار گردید. قاسم سلطان اورامی ببه عباس خان سردار میرساند که محمدخان والی و اهالی کردستان با سلیمان ببه هم بیعت و همدستان بوده اند. سردار حکم بقتل و عام اهالی کردستان کرده کله مناری از رؤس ایشان در صحرای مریوان میسازند و سر قاسم سلطان بالای همه میاندازند و نصب میکنند.

«من حفر بشرأ لآخیه فقد وقع فیه» بوقوع پیوست، الحال تپه در صحرای مریوان موجود است بکلین کوه مشهور است. شاه سلطان حسین از این حرکت مذبح عباس خان سرگران، در میدان اصفهان گوسفند و ارامر بذبیح او کرده بدن او را بی سر در میدان انداخته و سر او را بر سردار نهاده، سرداری

---

۱- ببه تعبیر از طوائف بابان است که اطراف سلیمانیه و سنج سکونت

دارند و شنبه ای از کرماج هستند.

او را ثابت ساخته ، حسین‌خان لر را بسرداری تعیین نموده و در سنه هزار و صد و ده وارد بسمت آلان شده، از آن نواحی باخذ باج و خراج قانع و جماعت بلباس را تاخت و تاراج نموده و قتل و غارت و اسیر کرده . محمدخان بعد از این واقعه سه سال دیگر با امر حکومت پرداخته، جهانگیر سلطان ولد کلبعلی‌خان که تخم عداوت او در سینه پر کینه کاشته و دایم با او خصومت و عداوت داشته مردم تحریک و ترغیب بعزل او نموده در سنه ۱۱۱۳ محمدخان را معزول .

محمدخان گرجی در همان تاریخ بحاکم کردستان منصوب چونکه خود را از جمله اهل تسنن محسوب و خود را بشافعی قلم میداد باعث معزولی او گردیده بعد از سه سال رقم عزل بر احوالش کشیده حسن‌علی‌خان ولد محمد مومن‌خان اعتماد الدوله را بحاکم کردستان قرارداد نمودند در سنه ۱۱۱۶ با امر حکومت قیام نظر باینکه تابع مذهب اثنی عشر و پیرو آئین امام جعفر بود اهالی کردستان بجان و دل از افعال او بتنگ آمده در فکر کارش بودند ولی اجل امانش نداد بعد از دو سال بدیار عدم روی نهاد .

**حسین‌علی‌خان** برادرش در سنه ۱۱۱۸ بجای او تعیین، او نیز مثل برادرش شیعه امامیه و پیرو اثنی عشریه بود، از او نیز تبرا و بیزار و دل بر معزولی او قراردادده بعرض شاه سلطان حسین رسانیده و عرض ایشان بدرجه قبول و او را از حکومت معزول . کیخسرو بک نامی را بضابطی از دربار شاهنشاهی آوردند، بعد از یکسال و شش ماه او را نیز معزول کردند .

**عباس قلی‌خان ولد محمدخان** در سنه ۱۱۲۲ بسوالی‌گری منصوب چون اعزه و اعیان کردستان طالب این مطلوب بودند او را در امر

حکومت مبسوط‌الید ساخته و به تنظیم و تنسيق رعایا و برایا پرداخته بعد از سرخاب بيك، اولاد بابا اردلان سه فرقه شده طایفه ايکه والی ولایت کردستان بوده و هستند از نسل مير علم الدين و گروهی در سقز و سیاه کوه حکمران و جماعتی در سنندج و بعضی بلوکات در سلك اعزه و اعیان خود را می‌شمارند. اگرچه حال تحریر جمعی کثیر از آن طایفه بشام یکشنبه احتیاج دارند. بعد از آنی که عباس قلی خان بامر حکومت پرداخت، شاه سلطان حسین اورا با جمعیت کردستان بدفع فتنه میرویس افغان که در قندهار بیرق خود سری برافراخته تعیین و مأمور ساخته. از ولایت حرکت، بتهران رسیده، اهالی کردستان تاب و طاقت رنج سفر قندهار را در خود ندیده بی دستوری و رخصت، بصوب ولایت مراجعت کرده. این معنی دامن زن نایره غضب شاهی گردیده عباس قلی خان بهای مواخذه و بازخواست طلبیده اونیز باین وسیله عذر خواه تقصیر اهالی کردستان گشته، بتدبیر علی قلی بيك ولد سهراب سلطان بن کلبعلی خان بوده که این جمعیت بولایت معاودت نموده از آنجا تدبیر موافق تقدیر نبود، نقش این مطلب در آئینه مرام عکس پذیر بود، از عباس قلی خان غیظ گرفته اورا از منصب حکومت معزول و خلعت و رقم والی گری ولایت کردستان باسم علی قلی بيك ولسند سهراب سلطان صادر گردید.

**علیق‌لیخان** - در سنه ۱۱۲۹ علی قلی خان در قریه شخله، قریه ایست از قرای محل خورخوره، سکونت اختیار و در غایت فلاکت و اضطرار و نهایت بدگذرانی و عدم اعتبار شبی را بروز رسانیده چند نفری همدم و همصحبت او بوده اند در آن عالم ضیقت و عسرت و تنگدستی، از روی تأسف و غمخواری او را میگویند از این دهکده بجائی یا بدر ب دولت

سرای پادشاهی زوآورده بلکه از این فقر و فاقه نجات یابی. در جواب گفته است «هرگاه خدای تعالی بدهد در شخلمه هم میدهد.» در آن اثنا خلعت ورقم بگردستان میرسد. شخص خلعت آور بسراغ علیقلیخان بلدی بر میدارد تا او را بشخلمه میآرد. در آن حین رودخانه که از کنار قریه جاری از کثرت باران و طغیان سیل بهاری عبور از آنجا در نهایت دشواری مسیر بود علیقلی بیگ بعلت ذلت و خواری و عدم آذوقه، سکنه قریه را میگوید که راه گذر عبور از رودخانه، کسی باوها نگوید و طریق این بلدی را نپوید بلکه از آن طرف رود عبور و بسمت دیگر مرور نماید که اگر باینجا بیایند باید امشب مهمانداری اوها را کرد و تعارفی بسجا آورد ماکه از میزبانی عاجز و مضطر و خوردنی بغیر از غصه و غم معدوم الاثر خلاصه بهر نوع هست عبور میکنند و خلعت ورقم را میدهند علیقلیخان بعد از آنی که خلعت ورقم واصل و خاطر جمعی حاصل مینماید از غم و غصه میرهد و رفقا را میگوید: نگفتم «هرگاه خدا بخواهد در شخلمه هم میدهد» در کمال تفاخر و امتیاز بخلعت ورقم ولایت سرافراز باکرام و اعزاز وارد سنندج و بامر حکومت میپردازد و اکابرو اشراف رامینوازد. چون علیقلی خان بر مسند حکومت نشست «تلك الايام نداولها بين الناس» بسوق پیوست. در آن اوان اهالی لرستان سر از اطاعت باز زده گردن خود سری برافراشتند امنای دولت مراتب را بشاه سلطان حسین عرضه داشتند علیقلیخان را بسرداری تعیین و با جیوش پر خاشجوی کردستان روانه آن سرزمین نمود.

علیقلیخان حسب الامر شاهی با جنود ظفر، راهی و روانه لرستان گردید، بعد از ورود بآن حدود اهالی لر با جمعیت بختیاری فراری بعضی

در بیغوله‌های متواری نمود و جمعی در قلاع جبال سقناق. بعد با جمعیت کثیر نعم‌الاتفاق متهورانہ پیش آمده در عرض راه ملاقی یکدیگر گشته از دوطرف دست و بازوی دلیری گشاده از بوارق<sup>۱</sup> سیف و سنان و صواعق تفنگ جان ستان مردان گزین از پشت زین بر روی زمین افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم‌رایت، نصرت‌آیت، کردستان وزیده مضمون و انا فتحنالک فتحاً مبیناً» ظاهر گردیده شکست فاحش بر احوال آن طایفه روی داده به سبب خاطر جمعی از استحکام قلاع و ارتفاع کوه و سختی سقناق بعد از يك میدان گریز غلبه کرده معاودت نموده باز بنای ستیز و آویز نهاده عاقبت چون راه نجات را مسدود و خود را در جنب کردستانی بی‌وجود دیده از ضرب دست یلان بجان و از خوف سیف و سنان بامان آمدند. والی آن مکان با پیشکش شایان پیش علیقلیخان آمده والی لر را با چند نفر روسا و سرخیلان بمدلول «انارسلنا الیک فاعفهم» بدربار شاهی فرستاده و عذر خواه جرایم ایشان گردیده، هنگامیکه بانجمن حضور رسیده لسان را بمقال «فاعسف عنا و اغفرلنا» گشاده در حضرت شاهی بعزاجابت مقرون، بعد از عفو تقصیرات و اخذ مالیات، اوهارا نوازشات از حد افزون کرده رخصت انصراف حاصل و بولایت خویش واصل. در سنه اثنی و ثلثین و مائسه بعدالالف<sup>۲</sup> علیقلیخان را از حکومت معزول و بحاکم سقز و سیاه کوه منصوب گردانید. عباسقلیخان دوباره بر تبه ایالت ولایت کردستان به مرتبه سرافرازی رسید. در این اثنا فتنه افاغنه بظهور گردید، مفصل آن در تاریخ نادری مسطور است، عباسقلیخان با جمعیت کردستان بجهنگ

---

۱ - بوارق جمع بارقه بمعنی درخشندگی و روشنی است، از بروق

مشق است که بمعنی درخشیدن است. ۲ - سال ۱۱۳۲ ه. ق.

افغان رفته تلاقى فریقین واقع شده نیران قتال وجدال از جانبین اشتغال و سروتن دلیران در زیر قوایم اسبان پامال، جمعی کثیر از افغانه از ضرب حرب دلیران بدیار عدم شتافتند و بعضی از اهالی کردستان گریز را فرصت یافتند، بقیه پاداری کرده با دست و بردوزد و خورد جنگی، بگریز باستیز و آویزرو بولایت آورده، گریختگان قبل از عباسقلیخان و سایر سپاهیان وارد کردستان میشوند، اهالی ولایت اینگونه حرکات را از اوها ناپسند و فرار کردستانی را از دست افغانه بر خود ننگ و عار میدانند گریختگان را جمع کرده و بطور نسوان چادر شب بر سر ایشان پوشیده و در تفضیحی احوالشان کوشیده، هر یکی را نامزد شخصی گردانیده. خلاصه افغان بر ایران غالب و رومی نیز ولایت سرحدات را طالب بودند. افغانه در اصفهان مستقل و رومی نیز کردستان و کرمانشاهان را الی سلطانیه و ابهر و تمام آذربایجان و آن بوم و بر را مسخر، از هر طرف مشغول دست اندازی و از هر سمت بنای پادرازی نهادند مردم از جور افغان بفرغان و از ظلم رومی هراسان شدند. از یک طرف روس در مازندران استیلا یافت و از جانبی ولایتی را عرب مسخر گردانید و در جای دیگر ترك و عجم خود را بمیان مملکت رسانید، هر سرکشی گردن بخود رانی برافراخت و هر بومی خود را بدیاری انداخت.

القصه ایران از ظلم مخالف ویران و مملکت از جور دشمن بجان آمدند تا اینکه فروغ مهر طلعت نادری بسان خسرو خاوری جلوۀ ظهور نمود، ولایت ایران را بضراب بازوی دلاوری از مخالف استرداد و هند و توران و خوارزم را بر سر او نهاد و هر مملکتی را بوارث بالاستحقاق خود داد. صفحه ایسران را از خار و نخس روم و افغانه پاک ساخت و دشمنان

را مجموع بر خاک هلاک انداخت در تاریخ نادری بتفصیل مسطور است. هرکس را حقیقت مراتب آن منظور است او را مطالعه نماید از آن جمله خان پاشای ولد سلیمان بیه در سنندج مشغول حکمرانی بود او را نیز با سایر حکام روم برون کرده...

**سبحان وردی خان ولد محمد خان - در آن اوان درخمنه به**  
سبحان وردی پاشا ملقب وبامر حکومت آن مکان صاحب منصب بود و روم را اطاعت مینمود، در سنه اثنی و اربعین و مائه بعدالالف<sup>۱</sup> او را ملقب بلقب خانی ومستقل امر ولایت وحکمرانی گردید در این اثنا نادر شاه رایت ازدها پیکر، بسمت هرات در اهتراز و شاهباز همت را بعزم تسخیر آن صفحات در پرواز آورده، شاه طهماسب را پیروی نادر شاه بخاطر رسیده بارومی<sup>۲</sup> بنای مقابله ومقاتله میگذارد، ابتدا غالب میاید، ثانی - الحال مجادله مینماید، مغلوب میگردد از فکر بیهوده دور و دراز، بارومیه ابواب مصالحه باز. بدستور سابق ولایات را بتمامی رومی تصرف نمودند. ایندفعه خالد پاشای برادر خانه پاشا حاکم سنندج و در هر دیاری آواز هرج و مرج بلند گردید و تاخت محمود سارائی در سنه ۱۱۴۴ بوقوع رسید، این واقعه ها مسموع سمع نادر شاه گردیده از خشم وقهر بسیار اژدر بیر خود پیچیده و مانند بیدبر خویش لرزیده، بعد از تسخیر هرات ونظام آن سرحدات بتندی برق وتیزی باد روی عزم را بعراق وآذربایجان نهاد، مخالف را دوباره از ولایات بیرون ودشمنان را بکلی سرنگون گردانید. در سنه خمس و اربعین و مائه بعدالالف<sup>۳</sup> خانه پاشا را از سنندج اخراج ومایوس

---

۱- سال ۱۱۴۲ ه. ق.

۲- منظور دولت عثمانی است. ۳- سال ۱۱۴۵ ه. ق.



از اخذ باج و خراج، باز سبجانوردی خان بمقرايالت تكيه زد. بعد از يك سال سبجانوردی خان را معزول مصطفی خان برادرش بایالت ولایت کردستان سرافرازی و اهالی کردستان را دلنوازی، چون از عهده حكومت برون نیامد، رقم عزل بر صفحه احوالش كشید، سه باره سبجانوردی خان بر ولایت کردستان مبسوط امید گردید، شش سال بامر ریاست پرداخت و پرتوالتفات بر احوال اهالی ولایت انداخت، بعد از معاودت نادرشاه از سفر هندوستان او را بحضور طلبیده، احمد سلطان ولد سبجانوردی خان که در سفر هند و توران از ملتزمین رکاب بود و خدمات نمایان از او بعمل آمده بنیابت الایاله کردستان تعیین و مأمور فرمود. در سنه ۱۱۵۳ احمد سلطان را احضار باز سبجانوردی خان را روانه آن دیار ساخت. باز بامر حکمرانی پرداخت بعد از یکسال و سه ماه معزولش گردانیده و احمد سلطان را بمرتبه خانی رسانیده و بوالی ولایت کردستانش قرارداد گردانیده.

**احمد خان ولد سبجان وردیخان** در سنه اربع و خمسين و

مائه و الف<sup>۱</sup> چون خان احمد خان مسند ایالت کردستان را از وجود خویش زیب و زینت داد، ابواب احسان و انعام بر روی خواص و عوام گشاد، در ضبط ممالك و حفظ مسالك، طریق خوب اقدام فرمودی و در قلع و قمع طوایف قطاع الطريق بلوازم جد و جهد اقدام مینمودی، در مراسم امور ولایت و رفاه حالی سپاهی و رعیت دقیقه غافل نبودی. در سنه ۱۱۵۵ بسبب قحط غلات و عدم حبوبات اهالی کردستان دل غمین و سینه چاك، جانها در غم و آنها گرفتار دام هلاك، از شدت جوع، مردم بخوردن خاك شروع، و از معدودی نان، تنها خسته و دیده ها نمناك گردید. او جاق خبازی

---

۱- سال ۱۱۵۴ ه. ق.

کور و چراغ خانوادها بی نور گردید . کردستان نزدیک بویرانی رسید ،  
 الحق خان احمدخان در آن اوان ابواب احسان گشوده هر روز اعلی و  
 ادنی را جیره خوار انعام و احسان نموده طریق ضیقت را بسته و درب  
 انبار پادشاهی را شکسته براهل ولایت تقسیم و انبارات خویش را بفقرا  
 و مساکین تسلیم . از خوف و بیم آنکه انبارشاهی شکسته ، ابواب نجات  
 را بر روی خود بسته ، از سطوت و صولت نادری توقف در ولایت نتوانسته ،  
 بعزم فرار بمملکت روم بزصدر زین نشسته ، بشهرزور نزول و بآن بوم  
 و بر ، پرتو و ضول افکنده ، ظاهر بیک ایل بیگی<sup>۱</sup> احشام جاف ، علی الظاهر  
 از جاده اطاعت و خدمتگذاری انحراف ورزیده او را بحضور طلبیده  
 فوراً تن او را از بار سرسبک گردانیده باطنش را بدرک اسفل رسانیده  
 خالد پاشای متصرف بابان از استماع این خبر وحشت توامان بسا هزار  
 بیم و تشویش بقدم استقبال پیش آمده و پیشکش خوب گذرانیده تعارف  
 خوب بانجام رسانیده الحاصل ، از آنجاری و روانه موصل ، بعد از وصول بآن  
 دیار ، حاکم آنجا طریق مخالفت گشود و ابواب موافقت مسدود نمود بانداختن  
 توپ و شلیک تفنگک پیغام جنگک بگوش خان بافر هنگ رسانید . باعث خشم و  
 قهر ، خان احمد خان گردید بغلبه قلعه را تسخیر و حاکم آنجا را دستگیر ،  
 فوراً با تمام کارش پرداخت و بدیار عدمش روانه ساخت ، دیگری را بجای  
 او نشانید از آنجا راهی و وارد دیار حلب و دیار بکر گردید . القصه بهر  
 دیار که پرتو و ضول انداختی و محل نزول ساختی ، هر گاه حکام و اهالی آن  
 مکان طریق اطاعت و انقیاد پیمودی او را بنوازش و تشریفات خاص

سرافراز نمودی و اگر سبیل مخالفت با زوپا از حد گلیم خود دراز کشیدی به آره جفانخل حیات او را ازها در آوردی و دیگری را در جای او نصب کردی، خلاصه بدین تیره روزگار گذرانید، تا خود را بحوالی قسطنطنیه رسانید. حسب الامر خواندگار، صدراعظم با چندین پاشایان معظم و دیوان افندی و شیخ الاسلام، با جمعیت تمام در کمال شوکت و جلال تاپک منزلی باستقبال آمده، خان احمد خان را با اعزاز و اکرام داخل اسلامبول و بسرای سلطانی نزول. بعد از نوازشات گوناگون بیحد و مر، و مرحمتهای از حد افزون، قیصر او را روانه آدرنیه<sup>۱</sup> ساخته و سایه وصول بر سراهالی آنجا انداخته، آن مکان در زمان قدیم که قسطنطنیه در تصرف فرنگک بوده مقر حکمرانی و پایتخت سلاطین عثمانی بوده، بخان احمد خان تفویض و واگذار فرموده و در محال و بلوکاتش حکمرانی نموده. در آن اوان که خان احمد خان از ولایت کردستان برون خرامید، منوچهر بیک بن محمد بیک نواده سلیمانخان والی که جداولین راقم حروف است بنیابت ولایت کردستان منصوب، چون تباهی انبارشاهی وقوع و گذارش آن بسمع نادری مسموع گردید، منوچهر بیک نایب را بسبب مواخذه انبارت بحضور طلبیده اوهم از اینجاریهی و روانه حضورشاهی گردیده در عرض راه انبار دارها را تلف، بعد از آنی بحضور نادرشاه مشرف و ازوی مواخذه انبارت کرده در جواب بعرض رسانیده اولاً اینکه الحال انبارت سرکار مملو و مشحون و بمرحمتشاهی از بیشتر افزون است. ثانیاً هنگام قحط اگر انبارشاهی را تباہ و بمخلوق تقسیم نمیکردیم زیاده از نهصد و پنجاه هزار نفر

---

۱- اکنون آدرنه نامیده میشود از شهرهای مهم کشور عثمانی سابق بوده

که در کنار بحر اسود و در مرز ترکیه فعلی و بلغارستان واقع است .

بدیاری عدم میرسید من تن بقصا دادم و کسی را بعدم آباد نفرستادم، بممات یکنفر باعث حیات چندین بشر باشد، سهل است سرخود را برکف دست نهاده و باین دربار آورده و بکشتن خود افتخار کرده «گر بکشی حاکمی و ربناوای رواست». چونکه منوچهر بیک بامحاسن سفید بحضور نادرشاه رسید بعد از این گفت و شنید یک جلد قرآن مجید را بخط صیرفی بدو بخشید و بخلاص فاخره اش سرافراز گردانید، رقم نیابت را باز بدو داده و بولایت کردستانش فرستاده، باز سبحانوردی خان را بامر والی گری ولایت مأمور ساخت. مدت سه سال دیگر بامر ریاست و حکمرانی پرداخت. نادرشاه دست ظلم و تعدی در آستین گشاده از آنجهت کردستان رو بخرابی نهاده سبحان وردی خان را باز بحضور طلبیده و به بیگلربیگی<sup>۱</sup> تهرانش سرافراز گردانیده و جمیع اعزه و اعیان کردستان را کوچانیده بتهران فرستاد، منوچهر بیک نایب از آنجا فرار اختیار مدتی درنجمار<sup>۲</sup> قرار گرفته بعد بشهر زور رفته در اباعبیده<sup>۳</sup> بدار قرار خرامید، داعی حق را لبیک اجابت گفته نادرشاه حاجی مولا ویردی خان قاجار را بعزم ضابطی روانه کردستان. **ضابطی حاجی مولا ویردی خان قاجار** - بضابطی کردستان روانه وخرابی ولایت را بهانه کرده حاجی مولا ویردی خان قاجار وارد سنندج گردید سبب ویرانی ولایت و معدومی سکنه و رعایت دخل و تصرف ناکرده و کاری ندیده بعد از شش ماه نادرشاه او را بحضور طلبیده باز سبحانوردی

---

۱ - بیگلربیگی بمعنی بزرگ شهر و یسا رئیس کسدخدایان شهری

بوده است.

۲ - نجمار یا نژمار (بکسر نون) یکی از دهات مریوان است.

۳ - شاید منظور ابو عبیده است که مرتع و سهمی است در سمت شرقی موصل و دارای قراء و آبادیهای بیشمار که مرج موصل نیز نامیده میشود.

خان را والی ولایت گردانیده این دفعه ولایت بکلی خراب و رعیت بتمامی نایاب، در اواخر همان سال باز او را معزول و حسنعلی خان ولد عباسقلیخان را بوالی ولایت کردستان منصوب گردانید.

**حسنعلیخان بن عباسقلیخان** - در سنه ثمان و خمسین و مائه بعدالف! حسب الامر نادرشاه بامر حکومت اشتغال، چون زحمت بیفایده موجب ملال میشد بعد از یکسال باز نادر شاه سبحانوردی خان را روانه کردستان ساخت و بامر ریاست و ولایت پرداخت. در سنه ۱۱۵۹ هجری سبحانوردی خان را بحضور طلبید محمد رضا بیک گرجی را بامر ضابطی روانه کردستان گردانید.

**محمد رضا بیک مشهدی** - گویند مردی تند خوی و هرزه گوی، تیزخشم و بند چشم بود. اعلی و ادنی از وی تنفر می نمود، اعزه و اعیان برای جزوی امری مفتضح میکرد و انواع بد رفتاری را بعمل میآورد، ابواب ناسازی باز و دست تظلم دراز کرده اعلی و ادنی در نظرش یکسان و وضع و شریف از افعالش هراسان، لابدرو بدرگاه نادری آورده و از ظلم و تعدی او شکایت کرده او را معزول **سبحانوردی خان را بار هشتم بوالی ولایت کردستان** قرار داد داده و رو بولایت نهاده لازمه سعی و کوشش بعمل آورده دیناری از مال دیوان وصول نکرده، مردم از خوف و بیم نادر شاه از جان بیزار و در دل خود مخمر کرده بیکبارگی فرار اختیار، عاماً عموماً رایشان بر آن قرار میگردد و سبحانوردی خان از اوها میپذیرد در این اثنا خبر قتل نادرشاه میرسد مردم کردستان را حیاتی تازه و سروری بی اندازه رو میدهد چند نفری سواره افغان سقلاونشین کردستان بوده خبر قتل

نادرشاه میشنوند، بفکر تاخت و تاز ولایت میافتند. سبجان وردی خان در آن مواد تدبیر عاقلانه بکار میبرد که جماعت سقلای را یکان یکان بخلوت میطلبید و اوها را میگوید که مردم کردستان حشرات و کوهی هستند، بتمامی جمع می جنگلی و بعضی احشامی، ماها جمیع آنها را از نادر شاه پنهان داشته ایم حالا اولاً از شنیدن این خبر خرم و خوشحال و تمامی آن طوایف نوشته بنزد من ارسال و اظهار کرده که بیایند و مجموع شماها را بگیرانند، بعد از مطالبه اسب و یراق، شما را لخت و غریبان و اکثر شما را بقتل رسانند، با تمام کارتان پردازند و قلیلی را روانه اوطان و دیار خویش سازند. چون درین عرض مدت از شما بجز نیکی، بدی ندیده و حرف لغوی از کس نشنیده، بنا بر آن شمارا مستحضر گردانیده که هنوز آن شیاطین - الانسها نرسیده شماها رخت نجات بمامن عافیت کشیده. یاران از استماع این خبر جملگی پریشان احوال و مضطر گردیده، سرخویش و راه اوطان را پیش گرفتند بهمدان رسیده آنجا را تاخت و تاز گردانیده.

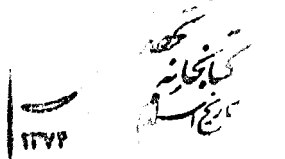
در سنه ۱۱۶۰ با ما ابراهیم شاهی، حسنعلیخان با ما و الیگری بکردستان راهی میشود، فوراً ابراهیم شاه را شاهرخ میرزا بقتل میرساند و سبجان - وردی خان بهمدان رفته در آنجا داعی حق را لبیک اجابت گفته نعرش او را آورده در شیدا<sup>۱</sup> خاک کرده. ولایت کردستان فی الجمله آبادی بهم رسانیده، حسنعلیخان جمعیتی را فراهم گردانیده از طوایف افغان و بعضی گروه دیگر کردستان معمور. در این اثنا خبر خروج امام قلی خان زنگنه در کرمانشاهان ظهور. تفصیل این اجمال آنکه امام قلیخان زنگنه بکثرت سپاه مغرور، از گروه کلهر و سایر ایلات کرمانشاهان جمعیتی موفور فراهم گردانیده و استعدادی کامل در خود دیده بالشکری زیاده از حد و سپاه لاتحصی

---

۱- شیدا کوه مرتفعی است در بخش بیلاق شهرستان سنندج که بر قله آن گنبدی ساخته شده و مقبره سبجان وردی خان در آن قرار دارد.

ولایت، از لرو بختیاری و سایر طوایف و زنبورک و توپخانه زیاد و جزایرچی  
بی تعداد، رو به کردستان نهاد حسنعلی خان نیز با جمعیتی که داشت  
قدم بمیدان دلاوری گذاشت، بمقابله او شتافت و در دربند بیلاور<sup>۱</sup> تلاقی  
فریقین صورت وقوع یافت. صفها از دو طرف راست کرده و نصرت از خدای  
درخواست کرده بانداختن توپ و تفنگ آتش حرب و جنگ را بنوعی  
افروخته، که خرمن حیات جمعی کثیر در آن میانه بآتش بیداد سوخته،  
جوانان نامی از مرکب هستی بدیدار نیستی معدوم گردیدند. اهالی کردستان  
بحملات مردانه و صدمات دلیرانه بسان سمندر روی بدان آتش و آتش خانه نهاد  
بسیاری از آنها را بعدم آباد فرستاده بعد از ستیز و آویز بر قلب ایشان، جلوریز  
اوهارا از جای برداشته زنگنه مرکب تند دورا با مهمیز کله تیزرانده و بگریز  
نهاده، سرزنده بسیار و اخترمه و کسیم بیشمار نصیب دلیران ظفر شعار گردید  
نسیم فتح و ظفر بر سپاه حسنعلیخان وزیده و توپخانه و زنبورک و اساسه زنگنه  
بدست دلاوران کردستان رسیده، مدتی در آن مکان بتقسیم غنائم و اخذ  
وجوهای مشغول گردیده بعلاوه کرمانشاهان، سنقر و دینور و بروجرد و نهاوند  
و گلپایگان و ملایر و کزاز<sup>۲</sup> و فراهان را متصرف گردانیده. در آن اوان از طرف  
وزیر بغداد سلیم پاشا بحاکم بابان برقرار و خالد پاشا فرار اختیار و پناه

- 
- ۱ - از «بیلاور» که در کتاب شرفنامه «بیلاور» و در جای دیگر «تیلاور»  
آمده است قطعاً منظور «نیلاور» میباشد که سه آبادی وسیعی است در بلوک ماهی  
دشت کرمانشاهان و در دره های کوه بنی گز واقع گردیده در کتاب فرهنگ  
آبادیهای ایران «نیلاور» کوچک و بزرگ در کرمانشاهان ذکر شده است.
- ۲ - کزاز برون بزاز از دهستانهای بخش آستانه اراک که از ۷۲ قریه  
تشکیل شده و از جمله آنها اژنا و شازند میباشد.



بحسنعلی خان آورده، حسنعلیخان نیز معاونت او را کرده باجنود کردستان بدفع سلیم پاشای بابان کمرهت بسته، از سنندج حرکت و وارد مریوان میگردد. از طرف وزیر بغداد که پاشا و حشم آقاسی و حاکم موصل و عشایر اعراب و جنود بی حد و حساب بکومک و امداد سلیم پاشا آمده و قوچ پاشای حاکم کوی، ممدومعاون او بوده در صحرای مریوان تلاقسی فریقین اتفاق افتاده، بعد از تسویه صفوف، دست بر سنان و سیوف بازیده، مهم بمقاتله انجامیده، آتش حرب و نیران طعن و ضرب ارتفاع یافت که نایره اش بچرخ چارم شتافت، از شعشه تیغ آبدار و برق اصلحه آتش بار:

چهر بهادران همه را کوبه زریر<sup>۲</sup> روی دلاوران همه را رنگ سندروس<sup>۳</sup> قشون کردستان منهزم گردیده حسنعلیخان بنزد آزاد خان فرار و سلیم پاشا وارد سنندج و در آنجا قرار گرفت. بعد از تعذیب اعزه و اعیان و تخریب آن مکان او هم نزد آزادخان رفته مبلغ خطیر پیشکش بدو داده، آزادخان بطمع مال و دولت افتاده ننگ و عار را برکنار نهاده، گذشته از غیرت و ناموس، حسنعلی خان را محبوس، بدان وسیله آبروی خود برد و حسنعلی خان را مقید و مغلول بسلیم پاشا سپرد، رقم ولایت کردستان را علاوه بابان بدو تفویض نمود. بعد از مراجعت و رسیدن بولایت حسنعلی- خان را بدیار عدم فرستاد و خودش بر ولایتعهد تکیه داد. خالد پاشا دست

---

۱ - منظور اصلحه است که اشتباها با این املاء نوشته شده است .

۲ - زریر گیاهی است که با آن جامه رنگ کنند و بآن اسپرک هم میگویند. بعضی لغت نامهها نوشته اند همان زرد چوبه یا زرچوبه یا نوعی از آن میباشد که صباغان برای رنگ کردن بکار برند .

۳ - سندروس که لغت یونانی است ( Sandarache ) صمغ زردی است از نوع درختی در افریقا بدست می آید و به زرنیخ احمر نیز معروف است .



توسل بدامن وزیر بغداد برده و روی التجا بدرگاه او آورده و ولایت بابان را بدو واگذار کرده، سلیم پاشا بعزم شکایت این حکایت، بنزد آزادخان شتافته. کریم خان زند فرصت یافته بشهر سنندج چپاول انداز، آنجا را تاخت و تاز کرده اجامه را و بپاش بعد از غارت و تاراج، شهر را آتش زده اهالی کردستان لابد و لاعلاج حاکم بابان را از ولایت اخراج، کریم خان برادر حسنعلی خان را بجای کرماج والی و بحاکم ولایت قرارداد نموده.

**کریم خان بن عباسقلیخان** - چون کریم خان در بازگاه ولایت مستقل گردید فی الحقیقه برمسند ایالت رسید، ولایت از وجود نجشش رو به خرابی نهاد و مملکت از قدم شومش در اضطراب افتاد، دل‌های خلق افسرده و روی خلایق پژمرده، اعلی و ادنی از بیکاره او محزون و اعزه و اعیان از این واقعه دل پر خون، دور و نزدیک از افعالش قرین غصه و غم، و کرد و تاجیک از اطوارش با حسرت و افسوس توام، زشت را از زیبا نشناخته و خوب را از بد تفاوت نیانداخته، نان و آبی خوردی و آبروی خود را بردی. خاک بر سر کردستان که کریم خان هم در او با مر حکومت پرداخت و آتش بجان خود و خان و مان عالمی انداخت، نباید کسی از کرم کریم کار ساز و مرحمت ایزد بنده نواز نا امید گشت که: این عجوزه غروس هزار داماد است. چون مردی بود بیکاره و بسمت شامیان و آنجاها آواره شد و بادش بدر رفت.

مسند یوسف کجا گردد شکار انداز گروگ

مسکن عیسی چرا باشد چرا گاه حمار

گویند شبی از آدمان اعزه و اعیان، بدزدی بخانه کسی رفتی و خانه صاحب، دزد را گرفتی بنزد کریم خان آورد، همان ساعت دزد را مرخص کرده گوش صاحب مال را بریده. از اینگونه افعال بسیاری از او بظهور

رسیده، آری فلک کج بارسفله پرست دون نواز درقرنهای سال از اینگونه اشخاص جهال از پرده خفا و کنج اختفا بیرون آورده و مشهود دیده بینندگان دارد. نقل است از پادشاهان قدیم شخصی بدیهیم فرماندهی و اورنگ پادشاهی رسید و در مملکت ایران حکمران گردید، چون از عقل بهره نداشتی خود را مالک هفت اقلیم پنداشتی، در روز بار، مملکت را بر ملازمان قسمت کردی، با وجودی عسس، امر و نهیش قدم از چار<sup>۱</sup> دیوار حصار بیرون نتوان گذاشتی و حکمرانی بس جز این که خود در آن شهر نگاهداشتی کار دیگری نمیتوانست. نوبتی بازرگانی بهمراهی کاروانی در عرض راه، قطاع الطریق مال او را برده بودند بداد خواهی بدر بار پادشاهی آمده، از شکایت راهزنان پادشاه را حکایت میکرد از وی پرسید مردم که جایی گفت مردم هندوستان، همان ساعت حکم کرد در قم حکومت مملکت هند بنام او بنویسند چون که کارگذاران او از دیوانگی و نادانیش بلدیت داشتند، کسی او را نگفت این چه مهمل است میگوئی تا یکی از ملازمان بعرض رسانید این تاجر را حاکم هندوستان قرار داد فرموده میباید بتجهیز لشکر پردازد و به سپاه و جمعیت خود را مستقل سازد این سخن در دل آن ابله جایگیر آمده مبلغ خطیر بآن بازرگان داده و او را از مجلس برون فرستاده، برود حکومت هندوستان بکند. دفعه دیگر در ویشی از اهالی چین چیزی از او خواستی، حکومت بلاد چین را بدو عطا فرمود. اگر چه در همه او ان از این نوع اشخاص نادان نه منحصر بیکمی است، از این نوع اشخاص چنده<sup>۲</sup> خود را دانشمند میدانند، در کمال پاکیزگی امرشان میگردد و بسیاری هستند که در عقل و کمال افلاطون زمانه و در فضل و هنر در عالم یگانه، بشام یکشبه محتاج و بقوت یکروزه احتیاج دارند.

۱ - چارمخفف چهار است که در ادبیات فارسی زیاد آمده است.

۲ - منظور تعداد غیر معین است.

یکی رارساند بخت شهبی یکی را نشانسد بخاک تهی  
دراین دنیا راقم حروف را شکایتی از روزگار و درد دلی از فلک  
کج رفتار بیخاطر رسید:

ای فلک خانه ات خراب شود جگر ت چون دلم کباب شود  
چه طالعی است بمن دادی از روزالست و چه بختی است که مارا  
هست. از سن طفولیت انتظاری میکشیدم تا بحد رجولیت رسیدم، از گلستان  
جهان گلی بکام دل نچیدم و حسب التمنای خویش قوت و قدرتی ندیدم،  
چه زحمتهای بیفایده کشیدم و چه شربت تلخ و شور حوادث چشیدم، ثمری  
از بوستان جهان کامرانی نخوردم و لذت دوروزه عمر فانی را نبردم.  
شد بکام عالم و یکدم بکام مانشد ما بمینای فلک گویا که سنک انداختیم  
گفتیم امروز بدگذشت فردا خوب میشود، نشد و امسال بدگذشت  
سال دیگر بهتر میشود، بدتر بود «بمن نگذشته هر گز روزی از روز دیگر بهتر»  
از وطنم دور انداختی و بدیار غربتم آواره ساختی، ای فلک این قدر چرا زحمت  
دادی و ولایت بولایت فرستادی، بعد از آنم چرا باز آوردی و خاک عالم  
بر سر کردی.

روز جزا شکایت جور ت چو سرکنم تا خاک هست در صف محشر بر سرکنم  
مرا کردی معطل و سرگردان و از افعال خود خجل و حیران، آیا  
توقع امید از که دارم و روی التجا بکجا آرم. ای چرخ دون پرست، چند  
روزم فریب دادی جزئی اسباب معیشتم فرستادی. بشوانی چند و ماه  
رویان مشکین کمند و دلبران گیسو بلند، خورسندم ساختی بعضی را بعدم  
آباد انداختی و بقیه را با عدم اوضاع از دستم گرفتی «زمانه  
هیچ نبخشد که باز نستاند» را در گوشم گفتی اکنون بگذران جزوی شاگر

هستم، نمیدهی و بوجه معاش راضی هستم بندادن منت مینهی .

مردمان روزبهی میطلبند از ایام بنده امروز زدیروز بتر میبینم  
 جمعی از غایت ضلالت و جهالت سفک دماء مسلمین را مباح می-  
 خوانند و خوردن مال ایتام و صغیر و کبیر را حلال و صلاح میدانند از  
 طریق ثواب دور و از کثرت معصیت مغرور، از مناهی اجتناب ندارند و اوامر  
 خالق را بجای نمیآرند، از اول عمرشان تا بحال در کمال دولت و عزت و  
 جلال، جیب و دامان آمالشان از نقود و جواهر مالا مال و از کثرت بضاعت  
 و وفور دولت و استطاعت خوشحال و بانند و ختن و دفینه و پس انداز  
 اشتغال، بنده با چشم حسرت از دور نگاه میکنم و روی خود را سیاه میکنم  
 که زمانه از بسکه کارش تباه است خودش و قارون روشن سیاه است، بنده  
 اگر داشته باشم میبخشم و میپوشم و میخورم و مینوشم و اعانت  
 تنگدستان را کرده ام و اکنون هم باین عدم اوضاع باز می‌کنم، حال  
 تحریر که سخن باینجا رسید دانشمندی باین سخن مرا خشنود گردانید گفت:  
 آنکس که توانگرت نمیگرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند  
 باز گفت: منعم را خیلی دیده‌ام و تعریف غنی و مالدار را بسیار  
 شنیده‌ام، نه گنج و مال را بقائی و نه دنیا را اوفائی هست و اوصاف بسیار  
 اغنیا را شنیده‌ام که چگونه مال از دستشان برون رفته و بضر و ستم  
 از اوها گرفته بلکه خیریت<sup>۱</sup> شما در این باشد که اوضاع شما این چنین  
 باشد، واقعی دل حقیر را باین سخن تسکین داد باینوسیله طمع را در  
 طاقت بلند باید فرستاد، اگر چه نه طاقت آن، در گوشه عزلت نشسته به  
 مطالعه کتاب پردازم و نه قدرت آن که بتجرع باده ارغوانی چهره را گلرنگ

---

۱ - این کلمه مصدری در کردستان بکار برده میشود.

سازم، بهمین طور که هست قانع و شاکر و بدین بار نسا طاقت، حلیم و صابر که «ان‌الله‌یحیب‌الصابرین». اکنون شکر گذاری خدای را بر زبان آرم و بجرائم خویش اعتراف دارم که در مقام عذر خواهی درمی‌آیم و از وخامت عصیان و سوء خاتمت طغیان اندیشه نمایم. بار آلهما بحرمت رسول‌سروز، از مرحمت بی حد و مر، از سرگناهانم درگذر و رحمی بر حالم آور، ای نفس ستمکار، ای سرکش بی صبر و قراز، باین چندروزه ضیق و تنگدستی چه شکایت‌ها کردی و از این اندک عسرت و بدگذرانی چه حکایت‌ها بر زبان آوردی، شکر خدای بجای آور و از این مرحله بگذر که چه نعمت‌های گوناگون را بتو مرحمت و ارزانی فرموده و سالهای سال ترا در کمال استقلال یمنت‌های آمال رسانیدی، چه نفع دیدی بجز حسرت و غم و چه شکر گذاری را بتقدیم رسانیدی بغیر از رنج و الم، اکنون بچهارروزه عسرت دلتنگ و با فلک در نزاع و جنگ:

نه از آن دلشاد و نه از این غمگین باش

و نه باین تلخ مزاج و نه بدان شیرین باش

آن از تو گذشت و این هم در گذران است.

إذا ضاقت بك البلاء وافكر، في الم نشرح فعسر، بعد سيرين اذا فكرته فانفرح.

دوروزه زندگانی و چهاروزه جهان فانی بغصه و غم يك ساعت نمی‌آرد.

غم مخور ایدل که باز ایام شادی هم رسد

هر کجا زخمی است آنرا عاقبت مرهم رسد

در جهان روز ازل هر چیز را بنوشته‌اند

گر شود یکساله ره چون وقت شد دردم رسد

شادباش از غم رسد اندر پی او شادی است

شادمانی نیز بی دستوری غم کم رسد

گاوو خورا از غم و شادی عالم بهره نیست

خاصه بهر آدم است ارشادی و گر غم رسد

نسبت آدم درست آنکه شود با آدمی

کانچه با آدم رسید آن بر بنی آدم رسد

خسروا، ناخوش مشو کایام شادی در گذشت

بر خدا دل نه که خوشکامی و شادی هم رسد

خاتم از دست سلیمان گرچه در دریا فتاد

چون خدا خواهد همش انگشت در خاتم رسد

رحمة الله امیر دهلوی را که این اشعار چند، از آن مرد خردمند

تحریر نمود و باعث تسکین دل مستمند حزین بود.

فلک دون نواز و سقله پرست دست رد بر هنر ور اندازد

رنج تجرید بر مسیح نهد جل زربقت بر خر اندازد

بهما مش استخوان بخشد بمگس قوت شکر اندازد

اگرچه در این آوان ضیقت عالم گیر و عسرت در همه جا کثیر، نه منحصر

بقلیل است، جمعی وافر دیده ام و از بسیاری هم شنیده ام پدر با پسر در

نزاع و دختر با مادر در جدال :

این چه شور است که در دور قمر میبینم

همه آفاق پر از فتنه و شر میبینم

دختران را همه جنگست و جدل با مادر  
 پسران را همه بدخواه پدر میبینم  
 هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد  
 هیچ مهری نه پدر را به پسر میبینم  
 اسب تازی شده مجروح بزیرپالان  
 طوق زرین همه درگردن خر میبینم (۱)  
 اگر چه گویند از تأثیر کواکب است، حقیر را یقین چنان غالب  
 است که همه از قدرت ایزد بی همتا و جملگی خواهش قادر جل و علا  
 است.  
 دهر همین است و همین بوده است      قاعده دهر چنین بوده است  
 نه از آن شادباش و از این غمین و نه بآن دلخوش دار و بدین  
 اندوهگین.  
 زحاد ثبات جهانم همین پسند آمد  
 که زشت و خوب و بد و نیک درگذردیدم

۱- این غزل را به خواجه حافظ شیرازی نسبت میدهند و این ابیات نیز  
 از آن غزل است :  
 ابلهان را همه شربت زگلاب و قند است  
 قوت دانا همه از خون جگر می بینم  
 هر کسی روز بهی می طلبد از ایام  
 علت آنست که هر روز بقرمی بینم  
 پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن  
 که من این پند به اذدر و گهر می بینم  
 ولی محققین و حافظ شناسان معتقدند که این غزل از لسان الغیب نیست  
 و در دیوان های چاپی معتبر نیامده است .

علاوه بر اینها ای عزیزان:

یاری اندر کس نمی بینم باران را چه شد

دوستی کی آخر آمد، دوستداران را چه شد

آه از دست زمانه که عاقل و دیوانه و جاهل و فرزانه در آن گذران مینمایند.

باری راقم حروف را تعذیر باید کرد و تأدیب باید زد که ای کم فهم نادان

بی هنر و ای از پیشه ضعیفی کمتر، تو کیستی که بخود مینازی و چیستی که باین

حرفها می پردازی. خالق بشر ترا این همه نعمت های وافر داده، یکی اینکه از عدم

بوجودت رسانید، دیگر اینکه دلت را بنور ایمان منور گردانید و قوت دست و پا

و بینائی و شنوائی و سایر لذایذ دنیائی ارزانی فرموده قدر هیچ کدام را

نمیدانی و بقدر صد هزار یک مرحمتش، شکرانه اش بجای نمی آری:

ای بی تو دمی قرار نتوانم کرد      احسان ترا شمار نتوانم کرد

گر بر تن من زبان شود هر موئی      یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

الهی من اگر در جام باده عصیان هستم در هر حال ترا می پرستم و اگر

دیوانه و نادانم در همه وقتی ترا میخوانم:

چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی

ز تو گرفتارم و گریستم بود این عنایت و آن کرم

همه خوش بود تو ای حکم چه تملطف و چه جفا کنی

توشهی و همه جهان ترا تو مهی و انس و جان ترا

ز ره کرم چه زیان ترا که نظر بحال گدا کنی



من اگر چه پیرم و ناتوان تو مرا ز درگاه خود مران

بوفور رحمت بیکران گرا از این بلا تورها کنی

ای کریم خطا بخش عذرآوران وای رازق روزی ده انس و جان،

روی امید را بدرگاه تو باید آورد و توقع روزی و رزق را از تو باید کرد

که در حد بشر نیست روزی موری بدهد و منت بر سرپشه نهد .

المهی فرو مانده و بیکسم	شده قافله پیش و من و اپسم
بقمرار برانی که خواند مرا	بلطف اربخوانی که راند مرا
ندارم بغیر از تو فریاد رس	مرا درجهان لطف تو یار بس
کنون گرنه لطفت شود یار من	بیغما رود جملگی بار من
المهی به پاکان درگاه تو	که جانها ببازند در راه تو
یصبح تهجدا گذاران دین	بشام غریبان زار و حزین
که مرغ روانم از این آشیان	بیال شهادت بجننت رسان
چو گرد روان از بدن جان من	ز شیطان نگهدار ایمان من
خدایا جهان پادشاهی تراست	ز ما خدمت آید خدائی تراست
خداوند بالا و پستی توئی	ندانم چه ای هر چه هستی توئی
همه آفریدی بسبالا و پست	توئی آفریننده هر چه هست
توئی کاسمان را برافراختی	زمین را گذرگاه او ساختی
اگر بامدادست را هم بتوست	همه روزتا شب پناهم بتوست
چه خواهم بتوروز و شب یاوری	مکن شرمسارم در این داوری

«الله خالق کل شیئی وهو الواحد القهار». ای دیوانه بچه طاعت و زهد و  
عبادت مینازی و بکدام بندگی و فرمان برداری ، باین همه زبان درازی

۱ - شب زنده دار بودن - نماز شب یا نماز نافله گذاردن .

می‌پردازی. سراپایت غرق دریای عصیان، بچه‌شرمی این همه شرح و بیان، با کدام اوصاف حمیده‌ات و با چه اخلاق پسندیده‌ات این همه توقع‌داری اگر چه مرحمت ایزدباری از معصیت توافزون و عفو و کرم او از حد و حساب بیرون است «الاله‌الحکم والیه ترجعون» سبحان‌الله؛ حقیر را ببین که از کجا بکجا<sup>۱</sup> افتادم و اشتهب<sup>۲</sup> خامه را در کدام میدان جولان دادم، از بدکاری کریم‌خان<sup>۳</sup> کمیت خوشخرام بنان، تا چه مرتبه سرکشی کرد و عنان از کف رایض<sup>۴</sup> گرفته و در بیدای حیرت جولان بازی می‌نماید، می‌باید بر سر مطلب رفته، عنان از کف‌رها شده‌را باید بدست آورد و در میدان مطلب گردانگیزی کرد.

کجا بودم اکنون فتادم کجا      عنان سخن شد زدستم رها  
 چون از طایفه بنی‌اردلان کسی شایسته والیگری باشد نبود بنا بر آن  
 چند ماهی با کریم‌خان بحسن، کاری کرده و پای او را بمیان آورده تا اینکه  
 کسی لایق حکمرانی و شایسته سری و سرداری و جهان‌بانی باشد شود. در  
 آن عهد او ان خسروخان ولدخان احمدخان در غیاب، و کسی شایسته والی  
 ولایت باشد نایاب و خسروخان هم در عهد شیاب در خدمت محمدحسنخان

- ۱- شاید این مضمون مأخوذ از نظامی گنجوی است که چنین سروده است:  
 چه میگفتم و در چه پرداختم      کجا بودم اشهب کجا تاختم
- ۲- اشهب اسب سیاه و سپیدی است که سپیدی آن غالب باشد.
- ۳- منظور کریم خان پسر عباسقلی‌خان است که مؤلف پیش‌تر بشرح حال او مفصلاً پرداخته است.
- ۴- رایض سوارکار و اسب‌آموزی که ریاضت تعلیم کرده اسب را تحمل میکند.

قاجار بسره میبرد. در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک کریمخان رو بدیار آخرت نهاد و سلیم پاشا و سلیمان پاشا هر دو ادعای ولایت کردستان را داشته و هر دو عرایض را با پیشکش و گماشته بنزد محمد حسن خان میفرستند. خسروخان مطلب را یافته و بخدمت محمد حسنخان شتافته، سبقت گزیده، مطلب را بعرض رسانیده، در جواب میگوید «تو محمد حسنخان را بد شناخته، من چنان کسی نیستم که چشم از ننگ و عار بپوشم و ولایت را به بیگانه بفروشم و غیر مستحق را ولایت نخواهم داد» بروایتی محمد حسن خان میفرماید «خسروخان تو سر کچل محمد حسن را بد شناخته، حرف من یکی است، صاحب کردستان توئی، این حرفها را نمیخواهد، از هر بابت خاطر جمع باش». همان ساعت دست رد بر سینه گماشتگان اهالی بابان نهاده و پیشکش را با نهاپس داده و رد کرده بیابانش فرستاده، خلعت و رقم ایالت ولایت کردستان را بنام خسروخان مرقوم نموده و او را روانه آن مرز و بوم فرموده.

**بیان حکمرانی خسروخان** در سنه ۱۱۷۰ هجری خسروخان علم نیکنامی و شجاعت برافراشت و قدم بر مسند امارت و حکمرانی گذاشت ولایت سوخته و کارها ناساخته و دهات خراب و رعیت نایاب، اعزه و اعیان و اغیاب، خورد و بزرگ در اضطراب و اهالی ولایت افسرده و جمیع خلایق پژمرده، محل سکونت نواب عالی و بندگان والی، بقدر یک گل قالی، در آن حواشی و حوالی، سوای قلعه حسن آباد غیر ممکن بود، بسبب عدم مکان و نبودن استعداد بقلعه حسن آباد رفته و در آن مکان قرار گرفته، بحسن تدبیر غایبان را جمع کرده و حاضران را استمالت داده، بر عمارت و زراعت ترغیب نموده، بانندگ فرصتی فی الجمله ولایت را معمور و آبادان گردانید و سایه عاطفت و احسان بر مفارق دور و نزدیک رسانید. چون در بارگاه

ایالت حکمرانی قرار گرفته، صفحه ولایت رونق و طراوت پذیرفته، پرتوانوار التفاتش بر مفارق اهالی و ادانی تافته، برودوش احوال رعایا و برابری از تشریفات مراحمش زیب و زینت یافته، بتنظیم امور ولایت و تنسیق امور و کاررعیت و رفاه حالی سکنه و متوطنین و سبک باری آن سرزمین پرداخته و سایه مرحمت و عطا را بر ساکنان ولایت انداخته، عاماً عموماً غاشیه اطاعت و فرمانبرداری او را پیرایه برودوش و قلاده بندگی و جان نثارش را زیب کردن و گوش ساخته، سوای خسرو بیک و مهرعلی سلطان با ایل و طوایف مسرور و با استعداد و جمعیت مغرور بودند سر از اطاعت پیچیده و پا از دایره خدمتگذاری بیرون کشیده کردن بخود سری برافراخته و خسروخان را از خود آزرده خاطر ساخته، چون در آن اوان، احوال ولایت مهمل و کارهای دیگر مختل بود هر گاه والی میخواست تدبیری کرده و حکیمانانه آبی بروی کار آورده، موافق مزاج ایشان نبود از آن جهت کمر همت بدفع آنها بسته و با کمال استقلال در قلعه نشسته که بوسیله رشته حیاتشان را گسسته و خودش هم از افسردگی رسته، در سنه ۱۱۷۲ هجری سرشکار و تفرج دشت و کوهسار از قلعه برون بسته از فراز به نشیب تشریف آورده و مهرعلی سلطان و خسرو بیک را تکلیف کرده از آنجائیکه آن خائن خائف و هر کس که ناخدمتی ورزد، دستش در کارها لرزد. خدمتگذار بیبیک و خائن دایم خوفناک است، از کارهای بی اصل خویش در بیم و خوف و در دل هراس و تشویش کشیده و تدبیر چنان بخاطرشان رسیده که هر گاه یکی از ایشان بخدمت خسروخان بیاید و دیگری در منزل توقف نماید یا یکی برون قلعه رود آنگاه در درون قلعه بماند بنابراین، آن روز مهرعلی سلطان در رکاب والی روانه و خسرو بیک عذری را بهانه آورده در قلعه نشسته که بدین تقریب بمشت خاشاک راه

سیلی را بسته. خسروخان بعد از سیر و گشت در آن کوه و دشت بجهت خوردن نهار و اکل چاشت فرود می‌آید و در آن مکان مهر علی سلطان را امر به حبس می‌فرماید و چند نفری برای گرفتن خسرو بیک روانه قلعه مینماید. خسرو - بیک بنابه غروری که داشت، خود را ثانی رستم دستان میپنداشت؛ تن به حبس در نمیدهد دست و بر دی کرده و ز دو خوردی بجای آورده بقتلش میرسانند سرش را از تن جدا کرده بحضور خسروخان آورده بعد از کشتن او، بقتل مهر علی سلطان حکم صادر میشود. او را بضر تیغ تیز بدیار عدم میفرستند، خسروخان بنابه وفور کیاست در امر ریاست استقلالی بهم رساند. در سنه ۱۱۷۲ آزاد افغان بغزم تسخیر کردستان بازوی دلیری گشاده، با استعداد و جنود زیاده، همگی مستعد و آماده، وارد کردستان و پهای قلعه می‌آید. خسروخان اگر چه در قلعه نشسته ولی درب قلعه را نبسته، چند روزی آزاد خان در برون قلعه سرگردان و خسروخان در میان قلعه با اساس<sup>۱</sup> و اسباب و سامان، گذری بمحل آزادخان نمیداد. محمد آقای جلو دار خاصه را پیش او فرستاده که برسانیدن پیغام او را باضطرار تمام انداخته و از آنجا بموطن خودش روانه ساخته او را بگوید اگر یکسال تمام در آنجا رحل اقامت اندازی و خود را مشغول بقلعه گیری سازی، اگر همه آتش شوی خود را خواهی سوخت، اگر همه باد گردی نتوانی شعله شروشوری افروخت، اگر خاک شوی بقلعه نتوانی رسید و اگر آب گردی بگرد این قلعه نتوانی گردید، باید در این محل و مقام سرگردان وادی ادبار، و آواره هر دیار گردی، در این صورت کار بیجا و محال و توقف بیمال، چه فایده دارد. محمد آقا هنگام ورود بآن مقام و تبلیغ احکام و پیغام، آزادخان را میگوید که خسروخان چنین فرمود. او هم

---

۱ - منظور اناث البیت است که باین صورت آمده است.

بعد از این گفت و شنود میگوید «**خاک بر سر آزاد که خسرو هم فرموده**». در همان روز کاری پیش نبرده بلکه از اجتماع این حرف کله خورده، نادم و خاسر معاودت کرده. خسرو خان مدت شش سال بامر ریاست ولایت اشتغال داشت و در کمال شوکت و جلال استقلال، تا در سال ۱۱۷۶ کریم خان زند در ایران فرمانروا و در مملکت حکمروا گردید. سلیمان پاشای بابان عریضه و پیشکش شایان بجهت کریمخان فرستاد او هم رقم ولایت کردستان را بدو داد. واقعی، خدای عالمیان محمد حسنخان قاجار را بیمار زد که حمیت و تعصب او را کریمخان نداشت، آزاد خان را نمیشود منع کرد. بهر تقدیر سلیمان پاشا بامر حکومت کردستان پرداخت و سنندج را با توابع ضمیمه شهر زور و بابان ساخت. گاهی در سنندج گذران و دمی در بابان حکمران، تا اینکه در سنه ۱۱۷۷ در دست فقیه<sup>۱</sup> ابراهیم نامی بقتل رسید. محمد پاشای برادرش قائم مقام او گردید، او در بابان بحکومت مشغول و علیخان ولد سلیمان پاشا بسنندج نزول نمود. خسرو خان بعد از معزولی، مدتی نزد کریمخان بوده، باز او را بوالیگری کردستان قرارداد، روانه ولایت ساخت، سایه وصول بر سر اهالی ولایت انداخت، حق در مرکز خود قرار گرفت، هاتف غیبی گفت در او انیکه سنه یکم هزار و یکصد و نود و یک بود خداوندگار روم والی دارالسلام بغداد را امر کرده که جمعیتی تمام بجهت مطالبه انتقام بر سر ولایت کردستان فرستد او نیز بعضی از عساکر بغداد، و از لشکر موصل بآن سامان سپاه بی تعداد و از عشایر اعراب افواجی زیاده، بمعاونت محمد پاشای بابان بکردستان فرستاد. محمد پاشا با جنود بیحد و سر، بی هنگام و بی خبر، خود را بمریوان رسانید چون این خیر در کردستان شایع و خسرو خان را از

---

۱ - اهالی کردستان به طلبه علوم دینی فقیه میگویند.

این وقایع مطلع نمودند، نه کسی را بی‌امداد بجائی روانه و نه طلب استعانتی از بیگانه، به پشت گرمی یکتای یگانه، با جمعیتی که داشت مقهورانه ایلغارو در مریوان بایشان دچار، در عرض راه قلبیلی از گروسی و افشاری بدو پیوست، اگرچه وجود اوها را باعث شکست احوال خود میدانست ولی برگردانیدن آنها را مصلحت ندیده بکنار دریاچه مریوان رسیده روی بدشمن آورده و صفها راست کرد، بعد از آراستن صفوف و آرایش سنان و سیوف از طرف این، بانداختن توپ و تفتنگ، بسان ازدها و پلنگ، ناثره حرب و جنگ را اشتعال و بزد و خورد و دست و برد اشتغال که گروسی و افشار فرار اختیار نمودند، جنود کردستان از مشاهده این کار لابد و ناچار باشکستگی حال و پریشانی احوال برگشته، جمعی قلیل قتیل و فوجی کثیر دستگیر، بقیه بضابطه و قانون سپاهگری و قاعده و رویه آقا و نوکری همراهی خسروخان وارد سنندج گردیده، محمدپاشا و عساکر روم از آن مکان قدم بیشتر ننهاد و در همان گل زمین<sup>۱</sup> ایستاده از خوف و بیم پادشاه ایران دروادی حیرت سرگردان، از کردار خود خجل و از کار خویش منفعل بودند، بوسائل رسل و رسائل معذرت نامه چه ها نوشته طالب صلح و صلاح<sup>۲</sup> گشته، امراء را با اعزاز و اکرام تمام مرخص و روانه سنندج میسازد و بتجدید مراسم عذرخواهی میپردازد. خسروخان مراتب را بعرض کریمخان رسانیده و او را از واقعه مخبر گردانیده. از استماع این سخن آتش قهرش

---

۱- گل زمین (ترکیب اضافی است) منظور نقطه و محلی معین است.

در ادبیات فارسی و در شمار گویندگان این ترکیب آمده است.

۲- این کلمه بهمین شکل که در نسخه خطی بوده آورده شده است.

بنوعی شعله‌زن گردید که شراره اش به نسرطائر<sup>۱</sup> رسید و دریای غیظش درجوش و بحر غضبش درخروش آمده باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد، صادق‌خان برادرش را با معدودی چند بسمت بصره فرستاده، نظر علیخان‌زند را با جمعی کثیر از راه مندلیج روانه سمت بغداد نموده. ذوالفقار خان خسته را مأمور از طرف سقز و بانه کرده و کلبعلیخان و علیمراد خان را تعیین و از راه سنندج روانه، ورود صادق‌خان به بصره او را مسخر کرده، نظر علیخان نیز آن حوالی را الی شش فرسخی بغداد بحیطه تصرف آورده مجموع راتاخت و تاز و اسیر، اورابه شیراز رسانیده، نهب و غارت بسیار و اموال و اسرای بیشمار نصیب دلیران ظفر شعار گردید. کلبعلیخان و علیمرادخان باتفاق خسروخان و بسمت بابان آورده، محمدپاشا ولایت را گذاشته و تاب مقاومت نداشته فرار اختیار. آن صفحات را الی خرماتو<sup>۲</sup> تاخت و تاراج کرده و اسیر زیاده آورده خسروخان در امر ریاست و حکمرانی مستقل کرده، تا در سال ۱۱۹۳ کریمخان بجوار رحمت حق پیوست. علی مرادخان بجایش نشست در دارالعلم شیراز جنت طراز سکه و خطبه بنام خود بلندآواز ساخت، در همان سال ذوالفقارخان خسته بنای سرکشی گذاشت او را از میان برداشت در امر سلطنت استقلال بهم رسانیده. در سنه ۱۱۹۴ اهالی کردستان بشکایت رفته، علیمرادخان

---

۱- نسرطائر از صور فلکی و از ستارگان است که بصورت عقاب یا شاهین پنداشته‌اند و در اینجا منظور آسمان است.

۲- خرما تو: نام قلعه‌ای نزدیک کردستان که بآن «قلعه مختصر» هم می‌گفته‌اند. حبیب‌السیر می‌نویسد: «وقتی امیر تیمور گورکان از عراق عرب بچنانب دیار بکر در حرکت آمد از کردستان گذشته بقلعه مختصر که آنرا خرما تو گویند رسید.»



خسروخان را معزول و کمزادخان ولدسبحان وردیخان را خلعت والیگری کردستان را داده همان اوان اغتشاش باحوال علیمرادخان بهم رسیده قشون او مجموع کانهم جراد منتشر<sup>۱</sup> از سرش پاشیده و متفرق گردیده خسروخان و رضا قلبی خان برادرش نیز تعاقب کمزادخان وارد سنندج، کمزادخان فرار و خسروخان بعقب اوایلغار، درقریه سرخه توت بایشان دچار مجموع را تاخت و تاراج و کمزادخان با قلبلی پناه ببابان و کرمج برده، محمود پاشای متصرف<sup>۲</sup> بابان مقدم او را گرامی داشته دراین بین محمد پاشا و عمر بیک برادرش رایت مخالفت برافراشته، از خوف او گریزان و پناه بخسروخان آورده محمود پاشا با ارسال فرستادگان ابواب سازگاری و اتفاق مفتوح و طریق مخالفت و نفاق را مسدود نمود که باین تقریب او کمزادخان را روانه کردستان و والی محمد پاشا و عمر بیک را ببابان فرستد هر دو بعهد وفا کرده روانه ساختند، هنگام ورود محمود پاشا هر دو برادر خود را مقتول نمود و خسروخان کمزادخان را نوازش فرمود، جمعی با کمزادخان فرار کرده فوج فوج پناه بدرگاه خسروخان آورده سوای محمد رشید بیک و کیل، توسل بوالی دارالسلام بغداد برده بعد از یکسال، الشجاع بعلمیرادخان آورده جعفر خان برادرش را بجهت قلع و قمع خسروخان روانه کرده، رقم والیگری با اسم رضا قلبیخان صادر گردید. بعد از استماع این خیر خسروخان با معدودی چند، راهی و خود را پیش علیمرادخان انداخت و خان احمدخان ولدش با کوچ و توابع و جمعی از اعزه و اعیان بسمت شهره زور بابان روانه ساخت، هم در آن سال

---

۱- مانند دسته ملخ پراکنده .

۲- متصرف در اصطلاح حکومت عثمانی به والی (استاندار) می گفته اند.

رضاقلیخان از عقب خان احمدخان روانه اورامان و جعفرخان وارد سنندج گردید، لازمه بدرفتاری را بتقدیم رسانید، از آن جهت اهالی کردستان از جان گذشته تمامی مستغرق گشته خان احمدخان بشهره زور نزول و لطف - علیخان و کمزادخان هم بکرمانشاهان پرتو وصول افکنده، رضاقلیخان با رومیه رفته، که در آن اوان امام قلیخان ادعای داشته، بمجرد رسیدن رضاقلیخان لوای حکمرانی برافراشته و خود را مستعد شاهی پنداشته، قدم بمیدان مردی و پای بعرضه دلیری گذاشته، کوس جهان گیری بلند آواز و رایت عزم را در اهتزاز آورد با جمعیت کامل بدفع زندیه کمرهمت را بسته و گوشه کلاه جلادت شکسته رو بسمت اصفهان نهاد. علیمرادخان حرکت کرده، امام قلیخان معاودت نموده، جعفرخان از سنندج فرار، رضا قلیخان وارد سنندج گردید. بعد از هفده روز لطفعلیخان و حضرات باعانت قشون کرمانشاهان و اقوام محمد رشید بیک بسنندج آمده رضا قلیخان در آن اوان زخم‌دار و مجروح چون مشرف بر موت و نزدیک بقوت بود با قالب<sup>۱</sup> روی بگروس نهاد، رخت از سرای فانی بر بست و برحمت ایزدی پیوست. هنگام ورود خسروخان باصفهان شش ماه علیمرادخان باو التفاتی نکرده و تعارفی بجای نیاورده تا گزارش لطفعلیخان و رضاقلیخان بسمعش رسیده بی اختیار خسروخان را طلبید رقم و خلعت ایالت ولایت بدو عنایت و بالتفات بی حد و غایت او را همین منت ساخت و رقم نیابت ایالت با خلعت به جهت خان احمدخان و لدخسروخان فرستاده، هنگام ورود خان احمدخان به سنندج لطفعلیخان اعزه و اعیان پیشواز او را کرده وارد گردید، بنیابت و امر

---

۱- قالب و قالب‌د معرب کالب و کالبد و بمنی شکل و هیکل و پیکر آمده

است و در این جا منظور پیکر بیجان است.

حکمرانی پرداخت، اهالی ولایت را مجموع امیدوار ساخت بعلت کم اوضاعی اهالی کردستان، مال دیوان بعمل نمیآمد. دوباره علیمراد خان جعفر خان را بجهت مطالبه مالیات روانه کردستان ساخت هنگام ورود، آتش جبر و ستم را بجان اهل ولایت انداخت، رعایا و برابرا متفرق گردیده گزارش بعلمیراد خان رسیده، جعفرخان را بحضور طلبیده در سنه ۱۱۹۹ خسرو خان را مرخص کرده وارد سنندج گردید. ولایت را باین طور دید، از اصلاح او عاجز و حواله بتقدیر گردانید، بعد از چهار ماه خیر فوت علیمراد خان رسید. اهالی کردستان حیاتی تازه و سرور بی اندازه یافتند، متفرقان همه بمسکن خود شتافتند فی الجمله معموری بهم رسانید. در سنه ۱۱۹۹ الله قلیخان سراز گریبان خمول، بر آورده بادعای سلطنت اساسه<sup>۱</sup> مرتب کرده هوای تسخیر ممالک بردماغش استیلا یافته، بادغور و بربر و ط<sup>۲</sup> انداخته تسخیر کردستان را افتتاح کار ساخته، جمعی از سپاه رومیه را آراسته و جمعیت کامل از هر ملت و گروه پیراسته، از طایفه محمدرشید بیک هم جمعی معادل او بوده و جمعی کثیر از غربا و اهل ولایت خود را، بامداد آورده بسا توپخانه و زنبورک خانه و نقاره خانه و طبل و علم و جنود زنگنه و رومی و کلهر و سایر طوایف از راه دینور و بطرف کردستان آمده، با لشکر بیشمار و نقاره خانه و توپخانه از سی هزار زیاده طبل سلطنت را نواخته و با نهایت جلال علم جهانگیری را افراخته از دینور گذشته چون خبر آمدن الله قلیخان بسمع خسرو خان رسید از این حرکت پیراهن صبر و

---

۱- شاید منظور ائانه و اثاث یعنی لوازم کار باشد. و اگر مقصود، بنیان و

شالوده و نهاد است بایستی اساس نوشته شده باشد.

۲- دست آن «بروت» بمعنی سبک و شارب است.

شکیبائی درید؛ بسان شیرشزه غریدو گشت چنین کسی را چه حد پادشاهی و اینگونه شخصی را چه مناسب سلطنت و دادخواهی است که اگر مرحمت الهی یاری و بواطن اهل و بیت نبوت (ص) مددکاری نمایند بضرر تیغ آبدار این خوا را از دماغش برون اندازم و خالك کرمانشاهان لگدکوب دلیران شیر شکار سازم. بعد از تصمیم عزیمت و ترتیب جمعیت با جنود قلیل بمدلول «کم من فئته قليلة غلبه فئته كثيره باذن الله» بجناح استعجال در حرکت آمد؛ در يك منزلی نزول کرده از آنجا سپاه خود را بشماره آورده، سیصد نفر سواره داشته ولی هر يك مقابل رستمیل، و جلاد اجل پنداشته. القصة فردای آن، الله قلیخان چون بکثرت سپاه خود مغرور و از قلت لشکر کردستان مسرور بود قابل آن ندانسته که خود بمقاتله و مقابله پردازد. جمعیت کامل را با حضرات کردستانی تعیین و روانه میسازد تا رسیدن خودش بایشان از کردستانی دیاری باقی نگذارند و خسروخان را از مقدمه الجیش سرنگون آرند. بر میرزا یوسف که سر کرده قراول خسروخان بود طایفه زنگنه اسب انداخته صدای «سیمهزم الجمع و یوتون الدبر» بلندآوا ساخته، از غریدن دلیران و کشیدن تیغ مردان و کثرت دخان پدر فرزندانرا نشناخته، زنگنه گریز را اختیار کرده و فرار نموده و رو بدیار خویش گریزان، لشکر از عقب ایشان واها با احوال پریشان «یوم یفر المرمن اخیه» نمودار گردیده، جمعی را از اسب و یراق عاری و بعضی را بذلت و خواری برگردانیده و بحضور خسروخان رسانیده. الله قلیخان ابن خیر را یافته خودش یا جنود بسیار بتعجیل شتافته و بمقاتله پرداخته، هنگام تلاقی نظر تحقیر برجشود کردستان انداخته از کثرت خود و قلت ایشان بسان

---

۱ در کتاب تاریخ اردلان تالیف مستوره هفتصد نفر مذکور است .

قطره در مقابل دریای عمان بسیار حقیر در نظرش جلوه میکند چنان  
تصور مینماید که این قراول است و سپاه در عقب، مکرر استفسار احوال  
کرده گفته همین است، در کمال غرور گفته اگر حقیقت حال چنین است هر  
روز سه مقابل این زوار در کرمانشاهان میشود، از این هشت سپاه چه  
خیزد، اگر همه دریای آتش است و از ستیز و آویزایشان چه انگیزد: اگر همه  
افراسیاب لشگرکش است بزنید و بکشید و بگیرید و بیاورید. طرفین به  
یکدیگر حمله آورده از شلک<sup>۱</sup> زنبورک و تفنگک و عربده توپ برق  
آهنگ، عرصه میدان شبه رنگ و از آوای رعد کوس صفحه جهان به  
دلیران تنگ آمده از شعشه سیف و براق آسمان و روی هوا روشن  
و از خون زنگنه و کلمر معرکه رزم مانند گلشن گلگون گردیده همینکه  
ضرب دست کردستانی را خوردند در میدان احدی از رومیه جان برون  
نبردند، در طرفه العینی مانند شیر گرسنه و پلنگ درنده که بفوج گوزن و  
غنم تازند و بنیاد ایشان را براندازند بقشون کرمانشاهان تاختند و بنیاد  
شان برانداختند. جمعی کثیر کشته تیغ و تیر، جمعی غیر اسیر و دستگیر  
گردیدند، توپخانه و نقاره خانه و زنبورک خانه و خیمه و خرگاه و سراپرده  
و اساسه سلطنت هر چه ترتیب کرده بودند بدست آمد. الله قلیخان رامیرزا  
بیک نامی گوسفند وار ذبح کرده و سرش را بحضور خسروخان آورده قلیلی  
هم از معرکه نیمه جانی بیرون برده احترامه و قاطر و نقد و جنس بسیار و  
و چادر و فرش و رخوت<sup>۲</sup> و لباس بیشمار و اسبهای عربی راهوار نصیب

- 
- ۱ - آواز چند اسلحه که یکبارگی سرد هند. این لغت ترکی است،  
شلیک هم صحیح میباشد و در ادبیات فارسی هر دو آمده است.
- ۲ - رخت بمعنی اثاث و اسباب خانه، واژه‌ای است که بقاعده عربی به  
« رخوت » برون ر کود جمع بسته شده و بهمین شکل در اشعار متقدمین  
و آثار گذشتگان که گاه آمده است.

نسخه  
تاریخ  
۷۰

دلیران ظفرشعار گردید. خسروخان والی خودش يك زرع اكرباس سایبان نداشت تا باهالی برسد، از آنروز همگی مالك خیمه و خرگاه و اساس و اسباب و صاحب قطار و مهار و دواب گردیدند. والی در خیمه الله قلیخان استراحت گزیده سپاه هر يك در چادری بمنتهای راحت رسیده از رنج راه آسوده و خستگی و زحمت چند روزه را فراموش نموده چون بر الله قلیخان ظفر یافته شاهباز عزم را در پرواز و لوای فتح و نصرت را بصوب کرمانشاهان در اهتزاز آورده جلگای کرمانشاهان را مضرب خیام ظفر فرجام کرده از جمله اسرائیکه بدست آوردند قیصرخان کلیائی بود کسی او را گزفته بنزد میرزا احمد وزیر آورده چون ریش او دراز بود فوراً حکم ببردن آن کرده، بعد حضور خسروخان آورده او را نوازش فرمود و مرخص نمود پس از آن گوشمال مخالفان را، پیشنهاد همت ساخته کوس نیکتانی را نواخته حاجی علیخان، عموی الله قلیخان که بنیابت عهد تکیه زده بود از طریق امان درآمده پیشکش لایق در نظر گذارنیده و خزینه و دفتینه و ایلخی و رمه و گله الله قلیخان را بتمامی نثار و ایثار کرده، در آن اثنا میرزا احمد وزیر بعرض میرساند که از این ایلخی بعضی را بجهت سرکار ننگهداری کردن واجب است خسروخان در جواب میفرماید «اگر خداروا میدهد چرا از دست الله قلیخان بیرون میآورد و بسر کار منش میرساند، همین برای نوکرها خوب است» آورد و همه را بخشید، همت بحر خاصیت خسروی التفتاتی بآن نکرد و جمله را بنوکر و سپاهی قسمت نموده

---

۱ - در نسخه خطی کتاب بجای ذرع که بمعنی «گزه» و معادل ۱۶ گره (یا ۱۰۴ سانتی متر است) اشتباهاً کلمه ذرع که بمعنی کشت و برزگری میباشد نوشته شده است و اختلاف معنی این دو لغت در شعر رودکی کاملاً آشکار است: ذرع و زرع از بهارش چو بهشت زرع کشت است و ذرع گوشه کشت

و حاجی علیخان را بحاکم کرمانشاهان قرارداد فرمود ولی سنقر و دینور و سعدآباد و توسرکان<sup>۲</sup> از او وضع کرده، هر بلوکی را یکی از دلاوران مرحمت فرمود، مظفر و منصور بمقر عز و شرف معاودت، جمعیت کاملی در ظل زایش مجتعم گشته، علم بی نیازی برافراخته، منجوق رایت ظفر پیکر را باوج عیوق مرتفع ساخت، ضابط امر و نهیش بحکومت گروس و مگری و خمسه و زنجان هم پرداخت. در سنه ۱۲۰۱ آقا محمدخان قاجار چون کویک طالعهش در عروج بود در استرآباد خروج نمود و جعفرخان زند پابرمعارج سلطنت گذاشته در اصفهان توقف کرد و علم شجاعت برافراشته از استماع حرکت آقا محمدخان افتان و خیزان بسمت فارس گریزان، آقا محمدخان در قلیل ایامی عراق را تمامی بتحت تصرف آورده بعزم ملاقات خسرو خان وارد همدان گردیده، خسرو خان چون حقوق انعام و احسان محمد حسنخان پدر آقا محمدخان چنانچه گزارش آن مرقوم شد منظور داشته با آقا محمدخان ولدش ناسازگاری از مروت بعید میپنداشت و پیش او هم رفتن زهره و یاران داشت چونکه از سطوتش میاندیشید چاره جز کوچیدن ندید. آقا محمدخان بجزوی بنای سازگاری هم گذاشت، نهایت بجزوی پیشکش از خود راضی گردانیده از آنجا عطف عنان بسمت اصفهان کرده. جعفرخان بعد از ورود شیراز جمعیت وافری فراهم آورده لوای همت را بعزم استرداد اصفهان حرکت و اهتزاز، بمجرد شنیدن آوازه آقا محمدخان بسمت مازندران و استرآباد مراجعت، جعفرخان بیجدال و بی نزاع خود را به اصفهان رسانیده و سکه و خطبه شاهی را بنام خود

- 
- ۱- بنام سعدآباد در آن منطقه محلی بنظر نمی رسد و قطعاً منظور اسدآباد است که تابع استان همدان و در مجاورت کنگاور و توسرکان قرار دارد.
  - ۲- درست آن توسرکان است.

بلند آواز گردانیده، اسمعیل خان با صد طمطراق و سواره و تفنگچی قوچاق<sup>۱</sup> و فارسیان فراست پیشه صاحب مزراق و ایل و طوایف بی اندیشه مالک گرز و برز و چماق بسرداری عراق نامزد فرمود و رسیدن بقلمرو، کوس یاغی گری را نواخته و بادعای سلطنت کردن برافراخته، جعفرخان بدفع او در حرکت آمده سه منزل بین ملاقی جمعیت اسمعیل خان راسنگ تفرقه در میان افتاده: یکبارگی روی بگریز نهاده اسمعیل خان پناه بگروس.

در سنه ۱۲۰۲ جعفرخان روی بهمدان آورده از آنجا طالب ملاقات خسروخان یا خان احمدخان ولدش گردیده، خسروخان جواب او را حواله بتیغ تیز و شمشیر خونریز که مصلح کارمرد و نامرد است کرده و بی باکانه با جمعیتی که داشت قدم در رزمگاه دلیری گذاشت بعزم ملاقات او روانه در منزل بهار، سه فرسخی همدان نزول نموده روز دیگر تلافی فریقین واقع، آن دو افواج لشکرو آن دو بحربی پایان در مقابل یکدیگر بانداختن توپ و تفنگ و شلیک زنبورک تیز آهننگ عرصه بر همدگر تنگ کردند، آن صحرای پرانقلاب از جسد کشتگان مالا مال و آیه «ان هذائشی عجاب» شامل حال گردید. اختر بهروزی از مطلع فیروزی دمیدن گرفت و نسیم سعادت و فتح و نصرت درو زیدن آمد. بعد از کشش و کوشش بسیار، زندیه و جنود فارس فرار اختیار، دلیران صف آرا نواخته و خود جعفرخان پناه بتوپ - خانه برده و آنجا را سنگرو مأمن عافیت ساخته بامان آمدند. خسروخان بکلك «احسن العفو عند القدرة» رقم عفو بر احوال او کشید. سبیل مروت بر رویش مفتوح و طریق انصاف از برایش گشاده، از آنجا راهی و روبمملکت

---

۱- قوچاق یا قچاق: با قدرت - توانا - زوردار، از لغات ترکی مغولی

است.



فارس نهاده، توپخانه نقاره خانه و زنبورك و اساسه شاهى با استروقاطر  
بى حد و شمار، خواهى نخواهى نصب دليران نصرت شعار گردید. بعد از  
عزیمت و فرار جعفرخان نواب والى والاشان باز در منزل بهار نزول و  
به آن بوم و برپرتو وصول افکند. بافراختن خیمه و خرگاه و قبه بارگاه  
را باوج مهر و ماه رسانیده چنانچه مهدى بیک شقاقى فتح نامه آن رزم  
و تاریخ آن فتح را برشته نظم درآورده: نظم

موسم دى خسرو بهمین وقار

خیمه برافراخت چو گل در بهار

ز آتش خمپاره اژدر نژاد

باز باآتشکده آتش فتاد

جعفر از آن خسرو مهر اشتمار

شب پره سان کرد فرار اختیار

هاتفى از روی کرم این چنین

گفت «فتحنا لك فتحا مبین»

بعد از تقسیم غنیمت و رخصت اسرا، معاودت بمقر حکمرانى نموده  
از کرمانشاهان السى اصفهان و بروجرد و نهاوند و کزاز و فراهان و  
گلپایگان و خوانسار و سایر بلوکات در تحت تصرف والى قرار گرفت.  
در این اثنا راقم حروف را حکایتى بخاطر رسید که همین مهدى بیک شاعر  
بمحضور والى میآید عرض وجه خرجى میکند والى میگوید «هر چه برات  
مینویسى بیا تا از برات بمهر رسانم» او هم ابتداء برات صد تومان رامینویسد  
پیش خودش فکر میکند زیاده نوشته ام و انعامش تازه بمن رسیده برات  
شصت تومانی را مینویسد باز میگوید خیلی است، برات چهل تومان

مینویسد و هر سه برات را می‌آرد در نظر خسروخان می‌گذرانند یکی از آنها برایش بمهر رساند. والی هر سه برات را مهر میکند، وجه را همان ساعت تمام و کمال می‌گیرد و بمصرف میرساند، چندین کرم و احسان با او کرده یکی این است. بهر حال بعد از مراجعت از فتح جعفرخان، اسمعیل خان زند را که از خوف و بیم گریزان بود با خود آورده و نوازش بسیار با او کرده از اسب و اسباب و قاطر و رختخواب و چادر و فرش و ظروف و نقد و جنس بی‌حساب و سایر مایحتاج باو کرامت می‌فرماید، او را مرخص و روانه مینماید. در عرض راه جمعیتی کامل از اجامرو او باش و ایلات و ترک و قزلباش باو منعقد، متهوران علم ولایت گیری افراخته و بیباکانه بر سر کرمانشاهان تاخته، حاجی علیخان که احیا کرده خسروخان و نهال دست نشان والی و الاثن بود، محاصره ساخته اهالی قلعه گزارش را بخسروخان نگارش و از او طلب استمداد نموده. خسروخان اولاً کسی را نزد اسمعیل خان فرستاده و او را پیغام داده که در تضييع محبت قدیم کوشیدن و از حقوق عنایت و نیکی چشم پوشیدن خود را در معرض تلف انداختن و جان را به تیروطن ملامت هدف ساختن است این کار از برای شما سودی و از این کردار توقع بهبودی نیست از این حرکات در گذر، مفید نیفتاد و قبول نکرد. این معنی بر طبع خسروخان گران آمده با حضار عساکر فرمان داد، رو بسمت کرمانشاهان نهاده رایت نصرت آیت را بدان صوب بر افراخته و تنبیه و تأدیب و گوشمال اسمعیل خان را وجهه همت ساخته، برسیدن دربند، اسمعیل خان زند ترک محاصره کردند روبه بیستون آوردند بانتظار اینکه خسروخان معاودت سازد و باز با مر محاصره و قلعه گیری پردازد، چند روزی در آنجا توقف نموده، خسروخان بعقب او رفت او يك منزل پس

نشست باز مکث میکرد، این منزلی پیش و آن مرحله پس، تا سر بند سیلاخور بهم ملحق، نیران قتال و جدال را افروخته، بانداختن توپ و تفنگ خرمین حیات جمعی را سوخته، و در زدن و شکستن و گرفتن و بستن طرفین دادمردانگی دادند. عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم و رایب والی وزید و بیرق بخت اسمعیلخان نگونسار گردید. سلسله جمعیت مخالفان از هم گسسته باحوال پریشانی و خاطر شکسته بیک بارگی انبزام یافتند و هر یکی بدیاری شتافتند بسیاری از آنها مقتول و جمعی مجروح و زخم‌دار در میدان افتاده با قالب بیروح خیلی اسیر و دستگیر، قلبی نیمه‌جانی بدر برده، رویدار آورده بعد از این فتح و نصرت باز بمقر حکمرانی ولایت عطف عنان فرمودند.

آقا محمدخان قاجار با جمعیت فراوان و سپاه بیپایان و لشکر زیاد بهموس تسخیر کردستان افتاده باز وارد همدان گردید. گزارش بسمع خسروخان، دوباره محض حقوق از سنندج کوچید بوسائل رسل و رسائل ابواب سازگاری باز، بعد از گفت و شنود بسیار و سؤال و جواب دور و دراز، جزوی پیشکشی براه انداخته امان الله خان پسرش و لطفعلیخان عموش را روانه ساخته او را بعنوان رهن با خود برداشته رایب عزم را بصوب تهران برافراشته عطف عنان نموده.

در سنه ۱۲۰۳ لطفعلیخان را با خلع گرانمایه و تشریفات مہر پایه مرخص و قسم‌ها یاد نموده و تعهدات و تأکیدات فرمود که خسروخان یاخان احمدخان ولدش بخاطر جمعی و امیدواری بحضور رسانید جز اینکه با او سازش و بعد از ملاقات نوازش نمایم منظوری دیگر نیست. لطفعلیخان وارد ولایت و بعد از تبلیغ پیغام و رسالت، خسروخان بعزم ملاقات آقا۔

محمدخان برخواست و مجمع کنکاش آراسته و فاذا عزمت و شاورهم فی الامر» بعد از مشورت بر آن قرارداد که امان الله خان ولد خود را با حسنعلیخان ولد لطفعلیخان تدارک دیده فرستاده میرزا احمد وزیر را با آنها روانه ساخته تا موسم بهار خودش نیز رایش بر آن قرار گرفت با تدارک شایان و پیشکش بی پایان بخدمت آقا محمدخان شتابد. در چند روزی اسباب سفر را آماده و براه افتاده بعد از قطع مراحل و طی منازل به پیشگاه حضور رسید، او را با استقبال و اعزاز و اکرام و جلال داخل طهران گردانیده و بزم حضور طلبیده در مجلس خاصش نشانیده هر روز بنوازش او را دلنوازی و بمرحت شایانش سرافرازی داده تا چندی گذشته ناخوشی بمزاج خسروخان عارض گشته، خان احمدخان ولدش در ولایت بنیابت اشتغال داشت و در کمال حکمرانی و استقلال. در آن سال خبر آوردند که طایفه بلباس خدانشناس با جمعیت بیقیاس، بعزم تاخت و تاراج کردستان آمده، خان احمد خان با قلیل جمعیتی بدفع ماده فتنه ایشان حرکت در سالار و هو باتوا بدان طایفه بدخو ملحق بعد از تلاقی بقتال انجامید، پس از زد و خورد بسیار و قتل و کشتن بیشمار بلباس را شکست فاحش داده، اکثری قلیل و اغلبی در میدان، مجروح و ذلیل و جمعی هم دستگیر و اسیر، قلیلی از آنها نیمه جانی را غنیمت داشته بدربرده فرار اختیار کرده، روبگریز نهاده، در اثنای قتال و جدال و فراری آن طایفه بدسکال تیری بر مقتل خان احمدخان خورده در آن مکان بفاصله دوسه ساعت جان بقابض ارواح سپرده از آنجا نعرشش را برداشته بسندج آورده روانه عتبات عالیات ساخته در آنجا مدفون است. اعزه و اعیان چهار بار قاطر از رئوس آن بدعاقتان

---

۱- سارال و اباتو دو بلوک است که بین سندج و سقز واقع میباشد.

بجهت آقا محمدخان فرستاده و خبر قتل خان احمدخان را بدو داده، ناخوشی خسروخان هم رو بتزاید نهاده امید حیات را از او بریده، خلعت ولایت کردستان را بجهت لطفعلیخان روانه گردانیده.

### طراحی گلستان بیان به پیل قلم در اوصاف لطفعلیخان بن سبحانوردیخان.

چون در سنه ۱۲۰۴ لطفعلیخان برمسند ایالت و حکمرانی تکیه داده احسنعلیخان ولد خود را بنزد آغا محمدخان برهن فرستاده و بنای عدل و داد نهاده، الحق امیر عادل و با تمکین و وقار و حاکمی باصدق گفتار که حرف دروغ هیچکس از او نشنیده و وعده خلاف و کذب کس از وی ندیده، خیلی عاقل و کامل و حکم بعدالت کردی و اعمال شایسته بجای آوردی، هر کس را در جای خود شناختی و کار هر کس را بقدر خویش ساختی و علماء و فضلاء را احترام نمودی و اعزه و اعیان را اعزاز و احسان فرمودی. در فصاحت و بلاغت و مردانگی و در شجاعت و جلالت و فرزانگی عدیم المثل، و در قوه تقریر و سخن سنجی فصیح و بلیغ، افعال بسیار حمیده داشتی و کارهای بسیار پسندیده کردی ولی در جود و سخا و بخشش امساک نمودی کمتری اوقات را بتجرع اقداح راح ریحانی و باده ارغوانی قیام فرمودی و جهلا و نادان را بمجلس راه دادی چون درمسند ریاست آرام گرفت قاعده و قانون و روش خسروخان را برهن نزد، بهممان طور براه رفت تا سال ۱۲۰۵ خسروخان از دارد نیارحلت و بسرای عقبی رجعت نمود، مرغ روحش بریاض جنان خرامید از تهران نعلش او را با تخت روان آورده به عتبات عالیاتش برده، در آنجا بخاکش

---

۱- در تاریخ اردلان تألیف مستوره ۱۲۰۵ ذکر شده است.

سپرده. در سنه هزار و دو صد و شش لطفعلیخان بسرداری روانه خوزستان گردید هنگام وصول بآن نواحی بی نزاع و جدال تمامی آن صفحات را بحیطه تصرف آورده، مال دیوان و پیشکش آنها را جمع کرده، حکام آنجا را با جمع روسا و مشایخ ایشان با پیشکش شایان و نقد و جنس بی پایان بدربار آقامحمدخان فرستاده، بعد از تمشیت مهمان آن حدود و اردوگردستان گردید.

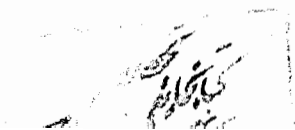
احمد سلطان حاکم بانه و بعضی از اورامی و جمعی اهالی مریوان بنای فتنه و فساد نهاده و بنزد عبدالرحمن پاشای متصرف بابان پیغام فرستاده با اوها خودسازی و با سرحدات بنای دست درازی گذاشته. احمد سلطان رایت مخالفت افراشته و طریق نفاق پیموده و ابواب اطاعت مسدود نموده، سری بخود سری برداشته، خود را کانه افراسیاب ترک پنداشته، پروای از لطفعلیخان نداشته طبل یاغیگری نواخت و گردن مخالفت برافراخت، گزارش بسمع لطفعلیخان رسید اگرچه موسم زمستان و لشگردی غارتگر، بتاب و توان بود با آنکه یک ذرع متجاوز برف در روی زمین بسان سد آهنین بهر دیاری پیوسته گویا سد اسکندری بسرروی یا جوج حوادث بسته، از آن عزم نبرد، افسرده و دل سرد نگشته با جمعی دلیران و فوجی امیران شقه لوای نصرت را بال گشا، و رایت ظفر آیت را بسمت بانه فلکفرسا ساخته، هنگام ورود بقزله دهات محال مریوان که سالهای سال و قرنهای فراوان ویران و خالی السکنه بود و حکام بابان تصرف کرده و آبادی بهم رسانیده و قبل از ورود جنود نصرت نمود فراری و در شهر زور متواری بودند حکم کرد آتش بآنها زدند خان و مان ایشان چنان سوخت که شعله اش بشهر زور رسید. برسیدن بانه احمد سلطان از کثرت خوف و هراس خود را

بعین بلباس انداخت فتحعلی سلطان را بحاکم بانه قرارداد نمود، بعد از تمشیت امور بانه و نظم و نسق آن سرحدات کسی را بنزد عبدالرحمن پاشا روانه، او نیز بلاعذر و بهانه دهات را رد نمود. ولی ابواب دوستی و موافقت را مسدود و سبیل مخالفت را گشود از آن جهت قدغن اکید شد که ایل واحشام شهرزور هر ساله در تابستان بسمت کردستان میآمدند بیلاق نشینی و علف چرانی میکردند احدی من بعد قدم بخاک ولایت کردستان نگذارند خفیه در تابستان دو صد کومه خانوار که باهالی کردستان آشنائی و سابقه و لاحقہ داشته آمده که تابستان را بگذرانند بقیه ایشان که در شهر زور قشلاق گرفته اغنام خود را بدست آنها سپرده با خود آورده اکثر سکنه شهره زور از تاب گرما مرده و قلبلی نیمه جانی از شراره حرارت بیرون برده او هم بعد از مرارت بسیار تلف گردیده تا اینکه گزارشات آمدن آن دو صد خانوار ایل جاف باگله و گوسفند بسیار بسم لطفعلیخان رسید محمد بیک پدر راقم حروف و منوچهر بیک نایب تعیین و مامور گردانیده آن خانوار را بتمامی کوچانیده باگله و گوسفند و دولت<sup>۱</sup> هر چه داشتند بکنار سنندج رسانیده لطفعلیخان جمع خانوارها را به اعزه و اعیان بخشیده هریست خانوار را بیکی و اگذار از آن جمله بیست و پنج باب آنها به پدر راقم حروف که مباشر این امر بود و اگذار و مرحمت نمود همان نتایج آنها بعضی الحمد لله هستند و وجود دارند. در موسم پائیز آن سال حسنعلیخان ولدش که در طهران رهن بود آقا محمد خان او را بسرداری خوزستان تعیین نمود جمعیت و قشون کردستان را با خود برداشته ولوای

---

۱ - ماخوذ از عربی و بمعنی مال و ثروت میباشد و در کردی به حشم

اطلاق میگردد .



اقتدار را برافراشته بخوزستان روانه گردید او نیز بسان پدر نظام آن بوم و بر داده اموال و اسباب و نقد و جنس و آفری بخود و عملجاتش عاید نموده. بعد از تمشیت مهام و رسانیدن خدمت بانجام ، بامال دیوان چندین ساله و پیشکش زیاده و حکام و روسا و مشایخ ایشان و اعزه و اعیان بدربار شاهی آمده. در سنه ۱۲۰۹ هجری لطفعلیخان بمرض فجاء<sup>۱</sup> از دار دنیا رحلت و بسرای جنان خرامید. از اسباب و اساسه بزرگی هر چه داشت همه را گذاشت ، از عالم لباس بغیر از چهار ذرع کرباس چیزی با خود نبرد ، تعزیه و تهنیه میرزا فتح الله خرم<sup>۲</sup> ساخته است این چند بیت از اوست :

تهی شد جام جمشیدی و پر شد کاس کاووسی

نهان شد شوکت دارا عیان شد فراسکندر

پدر چون رفت از پستی ز بعد او بغیروزی

لوای معدلت افراشت فرزند فریدون فر

سپهر اندر غم آن کرد در بر جامه نیلی

شفق از شادی این ریخت در ساغر می احمر

**ایالت حسنعلیخان و ولد لطفعلیخان -** در اوانی که پدرش بجوار

رحمت ایزدی پیوسته حسنعلیخان در رکاب آقا محمد خان بود چون این

خبر بامنای دولت رسیده ، بعرض شاه رسانیدند فوراً حسنعلیخان را

طلبیده اول تعزیت پدر بعد تهنیت ایالت ولایت ، روز دیگر خلعت

---

۱- فحشه (بضم اول) مرك ناگهانی است که همان سکنه میباشد .

۲ - خرم پسر میرزا عبدالله وزیر از شعرا و کردستان است که به دربار

آقا محمد خان قاجار و سپس لطفعلیخان زند راه یافته و وفاتش بسال ۱۲۳۹

ه. ق . میباشد. شرح حال مختصری از او و پاره ای از اشعارش در کتاب حدیقه

امان اللهی ضبط گردیده است.



والیگری و رقم باسم اوصادر ، برودوش تمنی را از خلعت شاهی زیب و زینت داده از حضور شاهی مرخص و رو بولایت کردستان نهاد، وارد سنندج گردید . چون حسنعلیخان درنهان خانه خفا و کنج اختفا و عزلت بایوان عزت و ریاست رسید و در گوشه انزوا برمسند ایالت و تالارولایت خرامید از حکومت بجزنامی بهره ندید ، اگرچه در شجاعت با افراسیاب ترك توام و در مردی ثانی رستم و در سواری بسان برق و باد و در مردانگی اجل را قاتل و مرگ را جلاد بود ولی در فرزانیگی کامل نبود چون مردی وارع و عابد و متقی و حق پرست و زاهد و نیک نفس و پاکراد و نیکو خلق و حمیده صفات بود هرگز حرف لغو بر زبان جاری ننمودی با کثرت خیانت و کم خدمتی کسی را مواخذه نفرمودی بنا بر آن خود سر بدون رخصت دادن آن سرور، امرا و اعیان دخل و تصرف در کار ولایت توانستی نمود. بعبادت پروردگار شب و روز مشغول بود سواى سوای سواری و صید و شکار، رتق و فتق مهام را در کف کفایت محمد رشید بیک انداخت ، خودش کمتری بامور ولایت میپرداخت. در سال ۱۲۱۱ حسنعلیخان با ایل و جمعیت کوردستان عازم گرجستان، بعد از طی منازل و مراحل به ابتدای آذربایجان رسیده سبحان و یردینخان با جمعی اعزه و اعیان بعزم معزولی حسنعلیخان بدربار شاهی آمده تا اینکه جملگی در رکاب آقامحمدخان وارد شوشه، آقامحمدخان شوشه را باز دحام و غلبه تسخیر بعد از چپاول و قتل و غارت، نسوان ایشان را اسیر و خودش با چند نفری خوانین و سرکردگان بشهر رفته و در عمارت جا گرفته . در آن اوان فراشان محرم خلوت سرا آقا محمدخان را مقتول و قشون شاهی را از هم پراکنده کردند هر يك بسمت ولایت و اوطان خویش روی آورده، حسنعلیخان با جمعیتی که داشت بعزم فرار قدم بر حلقه

رکاب گذاشت و بیرون آمده در بالای برج و بار بشلیک تیر و تفنگ مشغول بودند، از قضا گدوله بیای حسنعلیخان خورد تا بزد و خورد چند و زخم داری، افتان و خیزان از قلعه نجات یافتند و روانه راه گردیدند و بهر منزل که رسیده هر کس پی‌نان و آبی می‌شتافت بصدای تفنگ جواب خود را می‌یافت، در عرض راه هر کس تفنگچی و جمعیتی که داشت طمع در حرکت آورده سر راه باو ها گرفته بشلیک تیر و تفنگ جوابشان گفته بهزار ضعف و نفاقت، گرسنگی بسیار کشیده و زحمت و آفری و رنج بیشماری دیده ، خود را بولایت رسانیده سبحانوردیخان و حضرات دیگر چند روز از حسنعلیخان پیش‌تر وارد سنندج گردیده هنگام ورود حسنعلیخان، اوها فرار اختیار و از عبدالرحمن پاشا مدد کار شده او نیز جمعیتی را بابرادر خود بهمراهی و اعانت ایشان روانه، بنزدیکی سنندج رسیده حسنعلیخان با جمعی اعزه و اعیان کوچیده و دوسه منزل رفته بنزدیکی ماهیدشت رسیده. والی بغداد در باب اعانت و استمداد حسنعلیخان در آمده عبدالرحمن پاشا را تعذیر نمود اوها از آنجا بی‌نیل مرام مراجعت، از همان جا امان‌الله خان بسمت طهران رفته حسنعلیخان بمقر ایالت معاودت و وارد سنندج گردید با سبحانوردیخان و حضرات سازش و اوها را آورده نوازش کرده.

در ماه محرم سنه ۱۲۱۲ فتحعلیشاه بر اورنگ سلطنت نشست چون امان‌الله خان را شایسته ریاست میدانست و آثار شجاعت از وی پیدا و اوصاف حمیده از او هویدا، عقل و فضل او را پسندیده بحاکم اسفندآبادش قرارداد گردانیده و در آن سال محمدرشید بیک از دارفانی بسرای جاودانی رحلت نمود. از او چهار پسر یادگار ماند فتحعلی بیک ارشد اولاد او بود محمدزمان بیک بسن از وی کسوچتر بمصاهرت حسنعلیخان مفتخر بود بنا بر آن

حسنعلیخان با او مهر و محبت بیشتر داشت او را بمنصب و کالت سرافرازی و بجای پدر گذاشت اینکار بر مزاج فتحعلی بیک دشوار آمد آزرده خاطر گشته و از ولایت گذشته جمعی از اقارب و اعزّه و اعیان را با خود متفق ساخته خود را بدربار شاهی انداخته، میرزا احمد هم در آن اوان بمرتبّه استیفای شاهی مفتخر و مباهی بود با اوها معاون، شکایت را بشاه عرض کردند چونکه بر مال دیوان افزود و پیشکش را علاوه نموده بر اعلیحضرت شهر یاری فرض کردند که حسنعلیخان را معزول نماید چون در آن اوان امر خراسان را اغتشاشی داشت و فتحعلیشاه باجنود قزلباش عازم آن حدود بود، اگرچه حضرات جملگی از حسنعلیخان هراسان ولی بی اختیار در رکاب شاهی عازم خراسان شدند بعد از ورود به مشهد و انتظام و انساق آن سرحد، معاودت و در موکب شاهی همگی خواهی نخواهی وارد طهران شدند. در آن اوان امان الله خان در آذربایجان بود فتحعلیشاه احضار حضورش نمود هنگام ورود حسنعلیخان را معزول چون بنی اردلانی که شایسته امر ریاست و لایق حکومت ولایت باشد بغیر از امان الله خان نبود او را خلعت و الیگیری داده، حسنعلیخان در فراشخانه مجبوس و محمد زمان بیک و محمد رحیم بیک و نظر علی بیک را نیز در پهلوی حسنعلیخان نشانیده برودش فتحعلی بیک را بخلعت و کالت مزین گردانیده.

### دربیان وقایع زمان والی عالی، امان الله خان ولد خسرو خان و

**گزارش آن -** در سنه ۱۲۱۴ ( هزار و دو بیست و چهارده ) امان الله خان ولد خسرو خان خلعت ولایت پوشیده، امیری عاقل و باذل، سروری عالم و فاضل، از فضل و کمال و هنر آراسته و از شوایب منقصت پیراسته، خالی از نقص و عیوب، عاری از کارهای نامرغوب، در فصاحت و بلاغت و در سخن آفرینی

عديم المثل، در کاردانی افلاطون عصر و در فهم و دانش یگانه، و هر شب و روز اوقات را صرف ریاست نمودی و در منتهای زیرکی و کیاست بودی، دایم المدام مشغول کار و بار خویش بود لحظه خود را غافل نمی نمود، جو دوسخی و کرمش بالاتراز حاتم و مردی و شجاعت و دلیریش بیشتر از رستم، ولی فحاش بود دشنام بسیار گفتمی بزرگ و کوچک را بی جهت بگفتمن فحش بی آبروی کردی، صولت و سطوتش در دلها بسیار بودی و در چشمها عظیم مینمود. بی تقصیری، مقربانرا تعذیب و تأذیب فرمودی اختراع های تازه بر روی کار آورد بسیار مایل بخریدن املاک بود. هر کس خیانت ورزیدی از دستش جان بیرون نمی برد اما دوست و دشمن بقدر کفاف، نان و گذران دادی، باز ماندگان دشمن را گرسنگی نمیداد خیر و حسنات با صراف می کرد. هنرمند را دوست داشتی و کارنا کرده را نگذاشتی چون در امر ریاست و حکمرانی فی الجمله استقلال بی هم رسانید در سنه ۱۲۱۶ حسنعلیخان از طهران فرار کرده و پناه بمیان طایفه بلباس برده با جمعیتی کامل ناشی فرسخی سنندج آمده امان الله خان بجهت دفع فتنه او در حرکت، حسنعلیخان تاب مقاومت را در خود ندیده عنان فرار از دست داده و رو بمیان طایفه بلباس نهاده. در عرض قلیل مدتی چند نفری از اهالی کردستان پیش او مجتمع گشته طمعی را ب حرکت آورده مستعد و آماده، دوباره رو به کردستان نهاده، چون به مریوان رسید امان الله خان با جمعی قلیل خود را بدو رسانید. در کنار دریاچه مریوان تلاقی فریقین واقع، بحرب سیف و ضرب سنان و آواز تفنگ جانستان، غریب خروش با آسمان رسیده و از گرد سم مراکب روی زمین تیره و از

---

۱- منظور مؤلف اسراف بمعنی و لخرجی و تبذیر است.

بوارق تیغ راکب ، چشم کواکب ، خیره بعد از دست و برد و زد و خورد  
بعضی را بر خاک هلاک انداخته و زمره راروانه دیار عدم ساخته، خیلی جوانان  
بیروح و حسنعلیخان هم مجروح، دستگیرش کردند و بحضور امان الله خان  
آوردند بعد از چندی او را روانه دربارشاهی کرده در تهران جان را بجهان  
آفرین سپرده ، گویند بعدم آبادش فرستادند و در سرای آخرش جادادند و  
امان الله خان هنگام ورود دارالایاله بنای تعمیر عمارات قدیمی را نهاده  
مجموع راتعمیر کرد از اول بهتر، آنچه کار کهنه بود نوساخت و بساختن  
عمارات جدید هم پرداخت. ولدان محمد رشید بیک تمنای آنرا داشتند که  
رتق و فتق مهام و قبض و بسط امور خاص و عام را امان الله خان بکلی بکف  
کفایت ایشان گذارد، چون چندی از حکمرانی او گذشت حریف راشناختند  
اسباب معزولی او را در پیش خود آماده ساختند جمعیت کرده و شکایت را  
بدربار شاهی برده ، جمع کردستان با اوها، هم بیعت شدند سوای قلبیلی از  
اشخاص معتبر ، میرزا عبدالکریم و جمعی دیگر کاری پیش نبردند والی  
بعد از آن کمر همت بدفع آنها بسته ، در حضرت شاهی سبقت بسته. محمد  
رحیم بیک و نظر علی بیک را در تهران مرخص و با خود آورده ، در رسیدن  
بو لایت ولدان محمد رشید بیک را گرفته و بقتل رسانیده آنها را ذلیل و  
محمد رحیم بیک را وکیل قرارداد فرمود، در امر حکومت و ریاست استقلالی  
بهم رسانیده اوقات را صرف کشت و زراعت و منافع و مداخل گردانید. الحق  
در همه صفات نادر آفاق بود و در وفور عقل و دانش بعالم طاق و در شبان  
روزی چهار ساعت مایل خواب و استراحت مابقی علی الاتصال مشغول

امرولايت و داد و ستد رعيت و حوالجات و مال ديوان و اخراجات<sup>۱</sup> و منافع املاکات<sup>۲</sup> و جمع و خرج و جوهات خود رازمانی فارغ نداشت .

در سنه ۱۲۱۹ عبدالرحمن پاشای بابان از حکومت معزول و پناه بدرگاه فتحعلیشاه آورده، حسب الامر شاهی مدتی در ستر بسر برده تا اینکه امان الله خان سردار شده بفرموده شاه ، عبدالرحمن پاشا را با خود برده در بابان او را نصب حکومت نماید، از آن طرف علی پاشای والی بغداد ، سلیمان پاشای کمپارا بسرعسگری با جمعیت زیاده از عشایر اعراب و گرجی و رومی و غربا و بومی زیاده از سی هزار نفر با عانت بابان فرستاده مجموع باتفاق پیشدستی کرده محل معرکه رزم را بجلگای مریوان آورده، رسیدن والی با عبدالرحمن پاشا بکنار دریاچه مریوان، کمپا و عساکر روم و جنود بابان سراسیمه و دست پاچه و حیران هر دو مقابل هم صف کشیدند و آداب رزم و پیکار را بجای آوردند دریای لشکر در غلیان و آن دو بحر عسکر در هیجان، میمنه و میسره آراستند از طرفین اذان محمدی برخواست بعد از تسویه صفوف ، دست بر کمر سنان و قبضه سیوف محکم کرده ، کوس رزم سازی را در آواز و رایت آیت « نصر من الله و فتح قریب » را در اهتزاز آورده از بوارق تیغ و سنان و شرار شلیک تفنگ جانستان و شقه شمشیر ، صورت « یوم تأتي السماء بدخان مبین » آشکار ، از ترقاترک عمود و گرزگران و

- 
- ۱ - اخراجات بمعنی هزینه زندگی و سعدی هم در گلستان آورده است :
- .... همه شب در مناجات و سحر در دعای حاجات وهم روز در بند اخراجات .
- ۲ - املاکات جمع نادرست املاک . ناظم الاطباء در کتاب لغت خود مینویسد ؛ «استعمالی عامیانه است» مولف در اینجا قطعاً بمنظور رعایت توازن وهم آهنکی کلمات آورده است .

شیمه<sup>۱</sup> و صیحه<sup>۲</sup> مرکبان و غریوکوس و نعره نامی جوانان صورت قیامت پدیدار و نمونه « ان زلزلة الساعة شتى عجيب » نمودار گردید. از زرد و خورد جانبین مردان شیرافکن از مرکب هستی بديار عدم رفتند و از دست و برد طرفین، دلیران تهمتن افراسیاب نبرد، در دیار فنا غرق گشتند تا اینکه نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت نصرت آیت امان الله خان وزید، عساکر روم و قشون آن مرزوبوم بکلی منهدم گردید و جمعی فراوان بقتل رسید و خیلی از ایشان دستگیر گردید مگر قلبی نیم جانی بدر برده و به بغداد رو آورده از جمله گرفتاران که پاپاشای سر عسکر با چند نفری معتبر در آن پیکار، روانه دربار فتحعلی شاه گردانیده و عبدالرحمن پاشا را بیابان رسانیده منصوب<sup>۳</sup> ساخته، عطف عنان بصوب کردستان و انوار ضیاء مرحمت را برام و در، ولایت انداخته و که پاپاشا بعد از ورود به پیشگاه حضور شاهی او را بنوازشات شایان مفتخر و مباهی فرموده مرخص کرد و روانه بغدادش نمود بعد از قلبی بسیف وزارت بغداد که والی دارالسلام است فائز گردید. در سنه ۱۲۲۲ خان احمد خان ولد رضا قلبیخان و محمد قلبیخان و محمد رحیم بیک و کیل و نظر علی بیک با جمعی دیگر اعزه و اعیان متفق القول متعهد و کفیل شدند که تدبیری اندیشیده غفلتاً والی را بقتل رسانیده. والی را از این واقعه آگاه ساخته اولاً به تنبیه خان احمد خان پرداخته او را به طپانچه سیلی و تیغ زبان آزار کرده و تنبیه و تأدیب فرموده :

«جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان»

آنچه زخم زبان کند با مرد زخم شمشیر جان ستان نکند

۱- شیمه؛ بانك اسب. ۲- صیحه؛ بانك شدید. فریاد- صدای بلند.

۳- در نسخه خطی سهواً «منسوب» نوشته شده است.

باقی رفقای او را بجزای اعمال گرفتار نموده یعنی بدیسار هدم فرستاده . در سنه ۱۲۲۴ وزیر بغداد از دولت عثمانی فرمانלו شده سرش را بدربار قیصری بردند از انقلاب روم و اغتشاش بابان و کرماج والی شهر - زورراتخت<sup>۱</sup> و تاراج کرده ، عبدالرحمن پاشا از این جهت سرسرکشی درآورده باوالی واهالی ایران ابواب مخالفت و نفاق رامفتوح و طریق موافقت و وفاق رامسدود نمود ، بااهالی روم بنای خود ساختن و طرح نو انداختن نهاده و پیشکش هرساله را بایران نداده ، شاهزاده محمد علی میرزا با جمعیت کرمانشاهان و امان الله خان والی باجنود کردستان برسر عبدالرحمن پاشا رفتند . ورود ایشان بشهر زور بعد از چندی عبدالرحمن پاشا ، خالد پاشا را گریزانده بیرون تاخت و با شاهزاده محمد علی میرزا طرح موافقت و صداقت و ارادت انداخت و طریق موافقت رامسدود ساخت عبدالله پاشای والی بغداد با جمعیتی وافر برسر عبدالرحمن پاشا آمده این هم بمقابله و مقاتله شتافته، بعد از زد و خوردی چند هزیمت یافته ، روی از بابان برتافته، روی امیدواری بدربار محمد علی میرزا آورد . دوباره وزیر بغداد خالد پاشا را بحاکم بابان قرارداد کرد ، باز شاهزاده باجنود کرمانشاهان و والی باجنود کردستان عبدالرحمن پاشا را برداشته و بنای چپاول و تاخت و تاراج را گذاشته از ذهاب الی شش فرسخی بغداد بآتش نهب و غارت سوختند و نایره شراره تاراج افروختند خالد پاشا را اخراج و عبدالرحمن پاشا را باز حاکم کرماج<sup>۲</sup> کردند ، شاهزاده و والی تشریف

---

۱ - تخت سهواست و درست آن «تاخت» بمعنی حمله - هجوم - غارت - چپاول و تاراج در لغت نامه ها آمده است ولی در کردی بطور مخفف تخت هم میگویند .

۲ - کرماج در اینجا منظور اطراف بابان است .



بمقر حکمرانی آوردند. در سنه ۱۲۳۰ (هزاردویست و سی) سید محمود شیخ الاسلام با ولدش و محمد زمان بیک ایشک آقاسی<sup>۱</sup> با ولدش و جمعی اعزه و اعیان از والی گریزان و محمد قلیخان هم رفیق ایشان بود پناه بدربار شاهی برده، شاه را از خود آزرده و خویش را افسرده و کاری را پیش نبرده. محمد قلیخان عازم شیراز، بعد از چندی در آنجا برحمت ایزدی پیوست و جمعی را نابینا به کردستان آورده و بعضی را هم بیدار عدم روانه کرده، سوای میرزا اسماعیل ولد میرزا یوسف را نوازش نمود. در همان سال پادشاه جمجاه حرم محترم خود را که سرو نازخانم اسم داشت گرجیه بود بوالی مرحمت فرمود اسبابی که در آن سرکار عالی مقدار بهم رسانده بود شاه از چشم پوشید و همگی را بخودش وا گذاشت فرمود. علاوه بر آن قریب چهار پنج هزار تومان نیز با عطا شده و همه بهم قریب ده هزار تومان نقداً، جنساً، مال و اسباب داشته بوالی رسید و داخل پرده نشینان حرم سرکار والی گردید و اسم او را تغییر داده به قبارز خانم ملقب ساخت. در سال هزار و دویست و سی چهار محمد حسنخان ولدش از پدر روگردان، ابتدا بکرمانشاهان رفته و از آنجا راه گرمسیر پیش گرفته و در میان ایل کردستان گذران نموده تا موسم بهار والی بسبب آوردن ایل و راندن او در حرکت آمده وارد خانقین گردیده محمد حسن خان را گذاشته و ایل را برداشته بشادی آباد<sup>۲</sup> رسانیده از آنجا محمد حسنخان با جمعیتی که داشت بنا بر خود نمائی گذاشت و در مقابل اردوی والی صف کشید،

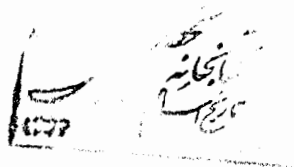
۱ - ایشک آقاسی یا ایغیک آقاسی رئیس دبار پادشاه و نیز داروغه

دیوانخانه بوده است.

۲ - در جنوب سفندج و نزدیک روانسر واقع و اکنون جزء استان

کرمانشاهان میباشد.

۹۰



والی نیز با جمعیتی که حاضر بودند رو بروی او زواله ، امر بنزاع و جدال انجامید، از طرفین بنای قتال و جدال نهادند . جوانان دلاور در آن معرکه پرشور و شر سربباد فنا دادند . چندین مردان نامی در میدان رو بدیار عدم نهادند از زخم تیرو ضرب تفنگ در آن پهن دشت دلیران چند درگذشت . محمد حسنخان نیز در آن ستیز و آویز زخم گلوله مهلکی خورده دستگیر و بقیه لشگریانش هزیمت اختیار و در کرمانشاهان قرار گرفته محمد حسنخان را مجروح بشهر آورده ، بعد از چند روزی جان بقابض ارواح سپرده .

در سنه ۱۲۳۵ نواب جمجاه پادشاه عالم پناه فتحعلیشاه ، مهد علیا و ستر کبری آفتاب سایه پرور حفظ الهی ، در ناسفته درج دو دمان شاهی ، صبیبه طیبه خلیف - الصدق خود را نامزد تابنده هلال آسمان شوکت و اجلال و تازه نهال بوستان عظمت و اقبال ، اختر برج ولایت ، و گوهر درج هدایت ، خسرو خان ولد امان الله خان والی و الاثان ساخت . طرفین بتدارک جشن و عروسی و طوی و سوره سرور پرداخت ، تدارکات شایان و اسباب فراوان ، بازیگرهای چندین و آتش بازی رنگین ، تخت روان با قبه های طلا و چهار اطراف آن مزین بلعل و یاقوت و نردبان از نقره خام و اسباب قاطران تخت بالتمام از طلا و نقره و جل زر بفت و سایر آلات و اسباب طلا و مینا و جواهر ، چه گویم قلم از تحریر اوصافش عاجز و زبان از تقریر بیانش قاصر ، ولی معلوم است که دختر پادشاه ایران بجهت قره العین والی کردستان ، عروس آن و داماد این ، پدر زن چنان و پدر داماد چنین ، عیان است چگونه بوده ، ضرور بتحریر و تقریر نیست . خلاصه قران السعدین و اجتماع النیرین حاصل ، دویگانه گوهر درج خوبی

۱ - طوی بروزن خوبی کلمه ای است ترکی و بمعنی عروسی است .

و دو بلند اختر برج محبوبی بوصال یکدیگر واصل.

القصه در سنه ۱۲۳۶ عبدالله پاشای وزیر بغداد بقتل رسید و داود پاشا بدستیاری محمدعلی میرزا وزیر بغداد گردید، عبدالرحمن پاشا هم بسرای آخرت رخت کشید. محمود پاشای ولد عبدالرحمن پاشا باعانت و امر محمدعلی میرزا متصرف بابان گردید با داود پاشا بنای سازگاری نهاد. وزیر هم کهیار با جمعیت زیاد بمعاونت او فرستاد. شاهزاده محمدعلی میرزا از سمت او امان و والی والا شأن از طرف مریوان متوجه قلع و قمع رومی و بابان بوده هنگام ملاقی، کهیا و عساکروم هزیمت اختیار و محمود پاشا بسمت دیگر فرار، کهیا بعد از ورود بکرکوک مراجعت کرده بتزد محمدعلی میرزا روی التجا آورده از آنجا بعزیمت تسخیر بغداد کوچ بر کوچ، ناشش فرسخی رسید در آنجا بمضرب خیام ظفر فرجام قبه بارگاه را باوج مهر و ماه رسانید، چون اجل دامن حیاتش کشید و آفتاب عمرش بزوال رسید در آن مکان مریض گشت، معاودت کرده در راه درگذشت. در سنه ۱۲۳۶ محمدحسین میرزا ولدش در کرمانشاهان قائم مقام او گردید بعد از چندی محمود پاشا عبدالله پاشا را گریزانید خودش در بابان حکمران گردید. ایلات احشامی شهرزور که بدستور سابق هر ساله بتابستان بعنوان بیلاق نشینی و علف چریدن بمریوان و آنجاها میآیند بنای ضرروزیان بمردم رسانیدن نهاده و اهالی از این بابت قهر و خشم را در دل جاداده غفلتاً چهار اطراف اوهارا محاصره داده، بیکبار سواره و پیاده بمیان احشامی افتاده، در نهب و غارت و قتل و اسر و مرارت بمیان اوها ریخته و با اوها در آویخته، جمعی کثیر مقتول و بقیه را بمرحمت عفو کرده از جان امان یافتند تاکنار سلیمانی تاخت و تاز شد. در آنجا ناخوشی و با بمیان اردوی والی

افشاده بی اختیار مراجعت کرده، کوتاهی سخن، وقایع ایام امان الله خان بسیار و گزارش او بی شمار است. هر گاه بتفصیل آن پردازد باید کتاب مطولتی سازد و در این اوراق همه جا کمیت خامه را در میدان اختصار ایلغار داده. اکنون بشرح بعضی از ابنیه آن پرداخت. ظاهر آن مناسب نباشد که عمارت و قلعه سلیمان خان را بتمامی تعمیر نمود علاوه تعمیر اوتاغهای چند، تحتانی و فوقانی مضاعف او گردانید. در جنب آن دلگشائی ساخته مثلش در آفاق کس ندیده و با تمام خلوتسرائی پرداخته که شبیه او هیچ شونده نشنیده باتالارهای تمام آئینه دور و اوتاغهای پاکیزه و ارسی‌های<sup>۱</sup> سه دربی و چهار دربی و پنج دربی متعدد و طنابی<sup>۲</sup> و حوضخانه و بالاخانه و قلم دانی و شکم دریده و شاه نشین و سراسیر<sup>۳</sup> و باغچه و جداول و دریاچه که مثلش در عالم ناپیدا و پل و مساجد و مدارس و اسواق و میدان و مسجد جامع موسوم بدار الاحسان بایکجفت گلدسته و دو ایوان مشرقی و جنوبی و حجره‌های چند و سایر عماراتش از اندرون و برون، علاوه فردوسیه و عمارت خسرویه که دو رویه مرتب داده و سه مرتبه بنانهاده با چندین اوتاغ تحتانی و فوقانی و نقش و آئینه و نگار آن بسان ارژنگ و مانی<sup>۴</sup> و

۱- منسوب بروسیه است و سابق بدرب اطاقهای بزرگ که بطور عمودی بسته و باز میشده (بر خلاف درهای معمولی که بطرف راست و چپ باز میشود) اطلاق میگرددیده است.

۲- طنابی یا طنابی باطاقهایی گفته میشده که در ایوان بزرگ قرار داشته است.

۳- قطعاً منظور مؤلف از سراسیر «سرسرا» میباشد که عبارت از راهرو مسقف وسیع است که چند اطاق را بهم متصل میسازد.

۴- منظور ارژنگ مانی است.

چارباغ و عمارتی علاوه سایر باغات با تمام رسانیده که تعریفش نمیتوان کرد که زیاده از این بطول میانجامد .

مقصود کاخ و صفه و ایوان نگاشتن

کاشانه‌های سربقک بفرراشتن

دانی که چیست تا بمراد خود اندرو

یکروزه، دوستی بتوان شاد داشتن

ورنه چگونه مردم عاقل بنا کند

در خاک ، خانه که بیاید گذاشتن

چنانچه رفت و همه را گذاشت بجز جامه کفن چیزی با خود برنداشت .

در سنه ۱۲۴۰ پیک تیزدو اجل بسروقتش رسید مریض گردید علت‌های چند

بر آن خردمند مسلط و غالب ، سربربستر بیماری نهاده ، روز بروز

ناخوشیش زیاده از زیاده میشد . چهره سرخ‌رنگش گاهی و احوالش در

تباهی، دست طبیب از دامن معالجه کوتاهی، تا اینکه بحکم الهی ، مرغ

روحش از قفس قالب برکنگره عرش پرواز کرد و امرحق را بجای آورد .

خسروخان ولدش بر ولایت عهد تکیه زد .

پدر چون رفت از دنیا بسوی جنت اعلی

بجایش آمد و بنشست فرزند فریدون فر

تمبی شد جام جمشیدی و پرشد کاس کاوسی

نهبان شد شوکت دارا عیان شد فر اسکندر

قدم بیرون نهاد از تختگاه سلطنت هرمز

بتخت خسروی شد عالم آرا خسرو دیگر

سپهر اندر غم آن کرد دربر جامه نیلی

شفق از شادی این، ریخت در ساغر می احمر

کوکب بخت آن در غروب و اختر طالع این در طلوع تا گذارش

بعرض عتبه علیه شاهی وسده سنیه پادشاهی رسید .

### رایت افزای علم قلم در بیان اوصاف نواب افتخارالولایة

**خسروخان** - رقم ایالت ولایت را بنام نامی و اسم سامی مهر سپهر شوکت و اجلال ، بدر افلاک عظمت و اقبال و در دریای شجاعت و برتری ، کوکب برج جلالت و سروری ، گل بوستان جلالت و جهاننداری ، ماه آسمان مجدت و بختیاری ، گوهر صدف عز و علا ، لعل درج مجد و اعتلا ، مظهر قدرت الهی ، مخلص خاندان حضرت ختمی پناهی ، مظهر سعادات نامتناهی ، تربیت یافته مرحمت شاهی ، خسرو خان خلف الصدق مرحوم امان الله خان ادام الله عمره و دولته الی مدید الزمان مرقوم و ضادر و برجای پدر از مسند ایالت بپهرو گردید . مقرر حکمرانی از وجودش زیب و زیور گرفت و فلکش بصد هزار زبان مبارک بادگفت . الحق امیری است در وجود و بخشش کمینه چاکرش معنی او حاتم و عدیم المثل در سخا و کرم . در عقل و فضل و کمال بی مثل و مانند و در فصاحت و بلاغت بی شبه و پیوند ، در سخن آفرینی و مجلس آرائی یگانه آفاق و در شجاعت و مردانگی در عالم طاق ، در قوه تقریر و طلاقت لسان بینظیر حقیقت ، ثانی ندارد و در تحریر که در نستعلیق نویسی خط نسخ بر قطعه میر عماد کشیده و در شکسته و ثلث ، غبار بر دیده میر علی خطاط پاشیده ، در ادب و شرم و حیا اولیای عصر و در سواری و مردی و مردانگی و تیراندازی افراسیاب

---

۱- معن بن زائده شیبانی شخصی معروف از عرب که مشهور بکرامت

و سخاوت بود ، است .

دهر، درغزل سرائی و شعردانی کمینه شاگردش سعدی و حافظ شیرازی و  
 درنظم و نثر و نکته دانی کمترین مزدورش فردوسی و فخر رازی، در منشیگری  
 خط بطلان بر صفحه منشآت میرزا مهدی خان کشیده و در لفاظی و سخن -  
 بردازی اوراق و صاف را خاموش گردانیده . خلاصه در همت و بخشندگی  
 بر امکه را از حال خود خجل و حاتم را از افعال خود منفعل ساخته . فضایی  
 روزگار از طبع و قیادت مستفید، مسائل دینی و دور و نزدیک از نوال عمیمش  
 بهره اندوز فواید دنیویه . اهالی کردستان از جودش خورسند و تمامی  
 اردلان از خوان احسانش بهره مند ، وجود مسعودش بکمالات صوری و  
 معنوی آراسته و ذات مقدسش از ذایل عیوبات اُپراسته و در فنون سروری  
 یگانه و در آداب مملکت داری فرزانه، بهر وصف جمیل که خوانیش موصوف  
 و بهر خلق نیکو که خواهیش معروف ، از سحاب کرمش کشت و زار اعلی  
 و ادنی سبز و خرم و از معدن سخایش فقر و فاقه در زاویه عدم ، الحق گنج  
 نهانی بود که ایزد بفضل خویش او را ظاهر ساخت و جواهر پنهانی بود  
 تا بحال کسی او را نمیشناخت « ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و هی عباده » .  
 امروز هر که او را دیده از احوال خود شرمسار گردیده، میگوید اگر آدم  
 این است من کیستم و فهم و کمال چنین است من چیستم . چون در تالار  
 دوروی حکمرانی نشست دست بذل و عطا گشود و پای فتنه را بر بست  
 اهالی کردستان راهریک علی قدر مرا تبهم بعتای خلاع و نقود برودش  
 تمنا و جیب آمال هر یک رامزین و مشحون فرمود . آنچه مرحوم پدرش  
 اندوخته و جمع کرده بود همه را بخشید و آنچه الحال بدستش میآید فوراً

---

۱ - این ترکیب که جمع جمع است نادرست میباشد .

میبخشد. حقیقت احوال دریای عمان در کف سخایش پادر گل و کنوز جمیع پادشاهان در دست عطایش از حال خود خجل، اگر يك کرور نقد در پیش رویش آرند بعد از یک ساعت دیناری از او نمیگذارند همه را میبخشد. واقعی، لذت حکومت را بردی و اعمال شایسته بجا آوردی. بعلاوه دختر شاه جمجاه هر جا دختر مه پیکر سراغ کردی همه را ب عقد نکاح آوردی و پسران ماه طلعت را پیش خدمت خاصه قرارداد کردی، اغلب مشغول عیش و عشرت و خوش گذرانی و مدام مایل تجرع اقداح راح ریحانی و کشیدن بادۀ ارغوانی از دست ساقیان سیمن ساق ماهرو و گلچهرگان حوری نژاد عنبرین گیسو بالخان خوش و اصوات دلکش روح را از جسد شمنوندگان برقص آرند و فی الحقیقه اهالی کردستان از انعام و احسان آن سرور عالی مکان خرسند و شادمان و اعلی و ادنی از خوان برو امتنانش بهره مند و کامران، دور و نزدیک را بانواع عاطفت نواخته و خورد و بزرگ را از جود و بخشش دلخوش ساخته. نقصی در کار آن سرور دارا درایت است که لذت ذلت را نچشیده و بی چیزی و تنگدستی را در خود ندیده و گرنه امروز اخلاق حمیده اش و اوصاف پسندیده اش در روی زمین از جمیع شاهزادگان و خوانین امتیاز دارد و هر يك از برادرانش که با او خیانت ورزیده و خصومت کرده بر روی ایشان نیاورده و همه را عفو فرموده علاوه بر آن، همه را ندیم بزم حضور ساخته و پرتوالتفات بر احوال او ها انداخته، اوهارا بطعام های لذیذ و شراب نبیذ، هم کاسه و کاس خود ساخت. دیگر اینکه بسیار رحیم دل است که از جرایم زود میگذرد و کریم نفس است حرف لغو بر زبان نمیآرد و فحش نمیگوید و دزد قطع الطریق را گوشمال



بسزا می‌دهد یعنی بجز قتل و آویزان کردن کاری دیگر امر نمی‌کند مگر کمتری اوهارا بقطع دست و پا امر کند و از خیانت و جرم سپاهی و رعیت چشم می‌پوشد و در صدد نیکنامی میکوشد و علماء و فضلاء و اهل عمامه را بسیار معزز و محترم دارد که همه آنها را از کنج زاویه عزلت بذروه مرتبه عمارت عزت رسانید، جمله راترقی وافر داده مالک قطار و مهپار گردانید و در غریب نوازی طریق افراط را بمرتبه پیش گرفته، غربا را از اقارب خویش و از اهل ولایت بیش رعایت و منظور نظر لطف و عنایت دارد فقرا را از سئوال بی‌نصیب نمی‌گرداند بلکه جیب و دامن او را مالا- مال و او را خرم و خوشحال می‌سازد و بخیریدن املاک بسیار مایل و راغب است چنانچه الحال نصف بیشتر ولایت، املاک آن سرور دارا درایت است چون بمصاهرت پادشاهی مفتخر و مباهی است و در سلك شاهزادگان محسوب است هر وقت بعزم تفرج و شکار یا بجهت انتظام اموری بهر دیار رود همینکه پارا ببلقعه رکاب گذاشت<sup>۱</sup>

\*\*\*

زاده آتش غلا و شراره بلا بنوعی مشتعل و افروخته که دل‌های خور دو بزرگ از حسرت‌نان در کانون سینه سوخته جانها از شدت گرسنگی بیتاب و مردم با کل المیته راضی گشته او هم نایاب، دل در تنور سینه از کثرت جوع کباب و جان

---

۱ - متأسفانه در اینجا موضوع قطع و بی‌ارتباط شده است. بنا بر این تصور میرود که صفحه یا صفحاتی از کتاب افتاده و چون نسخه ای که در اختیار است منحصر می‌باشد لذا مقابله و تعیین مطالب و میزان افتادگی آن میسر نگردید ولی با تفحص و بررسی که بعمل آمد بنظر می‌رسد مطالب مهمی که به بیان احوال و کمال کلام لطمه‌ای وارد سازد ساقط نشده است.

از عدم قوت و نایافتن قوت در اضطراب. طفلان از حدت ضعف و نیاقتن خوردنی دیده پر آب، هر یکی بکوهی روی نهادند و بپوست خوردن درختان افتادند، بعضی دل بمردن نهاده و جمعی بعلف خوردن مرگ را جواب داده، اجاق مطبخها کور و آتش خاندانها بی نور گردید از نان بجز نامی و از گندم بغیر از نشانی باقی نماند. شوره محشر آشکار و فرع اکبر نمودار گردید، مردم بکلی قطع امید از حیات خود کرده نزدیک بود هر یک ببلادی روی آورده کار بجائی رسید نان، وجود آب حیات بهم رسانید و دانه گندم عزیز تر از جان گردید، صغیر و کبیر بیاد نان جان میدادند و بر ناو پیر در فکر طعام دل بمردن نهادند. نواب والی و الاشان درب انبارات<sup>۱</sup> را گشوده و ابواب انعام و احسان را مفتوح نمود، هر کس را بقدر حال گندم تقسیم و بشماره عیال بعاماً عموماً تسلیم نموده، گویا جهانی تازه بر پا کرد و کردستان را بتمامی احیا کرد. همه را باعث حیات و اهالی کردستان را از مردن نجات داده، ندای «ونجیناه من عذاب غلیظ» در عالم افتاده، صبح فیروزی از شام غم نمایان و ضیای بهروزی از غمام ماتم عیان گردید. اگرچه در این بین وقایعی چند از آن فیروزمند بوقوع پیوسته سفرها کرد و نیک نامیها بعمل آورد، طولی دارد بتفصیل همگی آنها پردازد ولی از سفر بابان مختصری را بیان میسازد.

تبیین این مقال آنکه محمود پاشا متصرف بابان بود و سلیمان پاشای برادرش با او طریق مخالفت پیمود و اسباب موافقت مسدود نمود جمیعتی را فراهم آورده و محمود پاشا را از ولایت بابان اخراج کرده خودش حاکم بابان و کرماج گردید. محمود پاشا پناه

۱ - انبار از لغات پهلوی است و این ترکیب نادرست است.

بدرگاه شاهی برده و از شاهزادگان دادخواهی کرده و از والی طلب استمداد نموده، حسب الامر شاه والی و الاجاه بسرداری روم و انتظام و انتساق آن مرز و بوم معین و معلوم گردید. نواب افتخار الولات حسب اشاره شاهی، به سرداری ولایات روم مفتخر و مباحی گردید. بعد از توکل بمرحمت الهی و توسل بخاندان حضرت رسالت پناهی، با جمعیت لشکر و سپاهی از سنندج راهی و بعزم استرداد بابان و دادخواهی آن سامان باتدارک شایان و جنود بی پایان باسراپرده و دیوان خانه و پس خانه و پیش خانه، نقاره خانه در جلو مشغول نواختن و زنبورک و طویخانه<sup>۱</sup> پیش رو بشلیک انداختن، غریو کوس روئین و وطنطنه سپاه نصرت قرین و دبدبه جیوش پرتیش<sup>۲</sup> و کین، لوله و شورش بروی زمین و غلغله و غوغا بچرخ برین انداخت. رایات ظفر آیات رابعزم ولایت گیری شقه گشا ساخت و لوای فتح و نصرت را بقلعه گیری آن سمت بر افراخت که فلك با هزاران چشم در او حیران و زبان دوست و دشمن ماشاء الله خوان بود، خودش بسان رستم و اسفندیار بر مرکب جلادت سوار، باشوکت کسری و جم و سپاه کرد و عجم، منزل بمنزل شهرزور را مضرب خیام ظفر فرجام نصرت توأم ساخت، صیت شجاعت و جلادت را بعالم انداخت؛

کس این رسم و آئین و شوکت نداشت ز شاهان کسی این شجاعت نداشت  
 سلیمان پاشا چون تاب مقاومت از خود مسلوب دید مغلوب گردید.  
 والی، محمود پاشا را در جایش نشانید. بعد از انتظام آن دیار لوای ظفر  
 شعار رابعزم تسخیر سایر بلاد روم در اهتزاز و همای عزم را بجهت قلعه

۱ - در زبان ترکی توپ را با این رسم الخط «طوب» نویسند.

۲ - طیش : خشم و غضب ..

گیری آن مرز و بوم در پرواز آورد که فوراً جنود و باهجوم آورد، ناخوشی صعب داخل معسکر گردید. در شبانه روزی سیصد، چهار صد نفر متجاوز جان بقابض ارواح سپرده، از دست پیک اجل جان برون نبرده. نواب والی لابد و ناچار محمود پاشا را گذاشته و دست از تسخیر سایر ولایت باز داشته عطف عنان بصوب کردستان. در عرض راه چند نفر از نزدیکان سرکار و دلیران شیرشکار از مرکب هستی برخاک نیستی افتادند بفاصله ده قدم بیست نفر بدیار عدم رونهادند. یکدفعه ناخوشی بمزاج نواب والی والاشان رسید باهمان علت وارد گردید، بدارالایاله نزول و بولایت پرتو وصول افکند، بعد از زمانی ممتد به حکمت بالغه لطف ایزد سرمد و معالجه افلاطون زمانی و جالینوس العصری میرزا محمد حکیم باشی بصحت مبدل گردید. عمانا گذشتن این نوع خطر جز لطف ایزد داور و قوت اقبال آن سرور محملی نمیداند. در شهر و بلاد نیز قلبی بدرد و با تلف، ولی دعای صاحب نفسان زود بهدف رسید و مستجاب گردید دفع شد. محمد صادق خان برادرش که سابق در جوانی حاکم بود او را متهم کرده معزول نمود باز در این ایام او را بحاکم جوانرود و ایل جاف قرارداد فرمود. در همین سال که سنه هزار و دو صد و چهل و شش باشد جنود ناخوشی طاعون بهر دیاری روی آورد عالمی رامسخر، بهر دیاری که روی نهادی نصف متجاوز آن دیار را بعدم آباد فرستادی. اگر چه کردستان از خیلی ولایتها بهتر و عدد امواتش از جاهای دیگر کمتر ولی آن روزی که ناخوشی طاعون در گرفت هر کس بحال خویش «انا لله و انا الیه راجعون» گفت بنای کوچیدن نهاده هاتف غیبی فتوی «ارض الله واسعه فتمهاجر و افینها» داده اگر چه بمدلول «لن - ینفعکم الفرزان فررتم من الموت» از دست مرگ رستن و از سرای «کل

نفس ذائقة الموت» برون جستن خلاف فرموده خدا و رسول بفحواى «ولاتلقوا بايديكم الى التهلكه» خود را بدست خود بدام مرك انداختن و باختيار خود جان را هلاك ساختن خلاف قانون و عادت است. بمضمون صدق مشحون «ان يريدون الا فراراً» باعث نجات «ونجيناها من الغم و كذلك ينجى المومنين» موجب رستگارى از بليات باشد «كانهم جراد منتشر» پراکنده گشته «ليس فى دار غيره ديار» را بر در و ديوار نوشته، نداى «يوم لا ينفع مال ولا بنون» بعالم انداخته و آواز «يوم يفرء المرء من اخيه و امه و ابويه» در جهان ظاهر ساخته سنك تفرقه در ميان افتاده هريك بديارى روى نهاده ابواب نجات را بروى خویش بسته «عسى ان يكون من المصلحين» بوقوع پيوسته، عمارات و سراى نواب والى و مساكن اهالى از ديار خالى گرديد. هر جمعى بديارى روى آورده و هر خانه در گوشه جاي کرده هريك بدره رفته و هر كس در كوهى آرام گرفته، بازار صحبت كساد و ناخوشى طاعون روى بازديد نهاد، راهها مسدود و كسى را قرار و آرام نبود.

فلك خورد انقلاب سال طاعون جهان در اضطراب سال طاعون رخ مه، قير گون خورشيد تيره شبه رنگ آفتاب، سال طاعون قيامت بر ندارد سر، هر آن كس بدیده دیده خواب سال طاعون بشست از زندگانی دست اگر خورد كسى يك جرعه آب سال طاعون چو از پير خرد تاريخ جستم بگفتاز اضطراب سال طاعون چهره آفتاب از نوازل بلا بى نور و روز روشن تيره تر از شب ديچور و قران النحسين در آن اوان اتفاق افتاد. در عين قران النحسين از ابتدا طلوع آفتاب تا ظهر خورشيد بسان منكسف و ماهتاب در شب

بی نور مثل منخسف بدین نظم و نسق من الفلق الی الشفق<sup>۱</sup> اوضاع آسمان گذران و دیده ها روز و شب از بیم و تشویش نگران شد استوار در هدف جان سپهرم مرک پیک قضا بداد بتن های پیام مرک اندر فکنده باده فانی بیجام مرک والی مسند ولایت را گذاشت و عملجات و اهالی حرم را برداشت از کوه آر بیدر<sup>۲</sup> نزول و در کانی شفا پرتو وصول افکند و سایر مردم هر یک بمأمنی روی آوردند و توبه و انابت را وارد زبان کردند، رجال و نسوان هر یک در موضعی ایستادند و دل بر قضای مبرم آسمانی نهادند تا اینکه تابستان بانتهای رسید «امن انجینا من هذه لیکونن من الشا کرین» رطب اللسان گردید نسیم عنایت از مهیب<sup>۳</sup> الهی وزید صبح امید در میان ظلمت شام غم نمایان و ضیاء نجات از حجاب غمام ماتم عیان گردید. ندای «فانجیناه و اهلنا من الکرب العظیم» بگوش جهانیان رسید بکلی نجات یافتند، همگی بخانه و دیار خود شتافتند. ابتدای نوازل این بلا از پانزدهم ذیحجه سنه ۱۲۴۶ بود تاماه جمادی الاول که ابتدا تا انتهای پنج ماه طول کشید<sup>۴</sup> نعوذ بالله منه و زمستان گذشته آنسال چنان بود که برف قلیلی از آسمان بارید ولی باران با فراطو هوادر نهایت اعتدال، چنانچه کسی را بآتش احتیاج

- ۱ - الفسق در متن نسخه خطی آمده که اشتباه است .
- ۲ - در نسخه موجوده کوه آر بیدر نوشته شده است ولی آر بیدر یا آر بیدر و آویر گویند که شهر سندج در دامنه آن بنا شده است .
- ۳ - بروزن محل - جای وزیدن باد .
- ۴ - در تاریخ اردلان تألیف مستوره آمده است که مرض طاعون از اواخر سال ۱۲۴۶ که مصادف با فصل بهار بود شیوع یافت و تا محرم ۱۲۴۷ بمدت سه ماه دوام داشته است .

نبود و آبها یخ نبسته ، درابتدای دلو درختها سبز و خرم پربرك و بار و شكوفه نمودار گردید. سال دیگرش بخلاف گذشته شدت سرما و كشت برف در زمستان بمرتبه بود كه چهار ماه راه ها مسدود و وزغال يكبار يك تومان بخريد و فروش ميرفت ، هر چه وصف سرماي آن زمستان نويسم باز كم است و در اين بين **بهرام بيك ايل ييكي جوانرود ايل جاف** كه شيرزيان را روباهي ميشمرد و پيل دمان را پشه حساب نميكرد بضر ب پنجه مي فشرد ، هژبر از بيمش ناپيدا در غياب اژدر از خوفش زهره آب ميشد دست تطاول از جيب دليري دزاز و بماهي دشت و شهر زور عربستان چپاول انداز گشته و بنای تاخت و تاز نواحي گذاشته خود را ثانی رستم پنداشته و عالم را كان لم يكن انگاشته ، پرده از روی كار برداشته کسی را در مقابل خود نمیدید از احوال خود اشتباهی حاصل نموده چنان تصور مینمود مجموع خار دشت و كوهسار بدست قدرت اوتيز و تيغ بهمن و اسفندبار بزور بازوی او خونريز است گویا كه سام نريمان كمينه شاگردش بود و يا افراسياب ترك چاكر دست پرورش ، قارن<sup>۱</sup> رزم خواه را پيش چشم نمیاورد و تهمتن يل را بمرحساب نميكرد. گردن خود سري برافراخت و كار را با والی و الاشان يکرو ساخت بجزوی ماليات و پيشكشی محصل را براه میانداخت و بغارت و چپاول اطراف ميبرد ااخت. تا اينكه از دادن جزوی مال ديوان هم تمرد مینمود ايل و طوايف خود را زمستان بگر مسير عربستان بر رسم قشلاق نشینی ميبرد و تا بستان بسرحدا ت ييلاق نشینی بجای می آورد و عرب را چپاول و عجم را غارت و پنجه به پنجه شير زدن باعث مرارت نمیدانست.

---

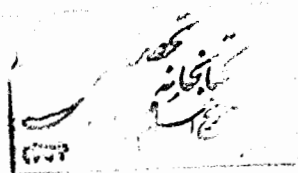
۱ - قارن بر وزن حاتم پسر بر زمهر از دلاوران و بهادران ایرانی بزمان

بهرام گور بوده است (نقل از شاهنامه)

لروكلهر راتاخت وتاز وباطراف وجوانب دست تطاول دراز کرده تا اینکه  
 آتش قهروالی والاشان بنوعی افروخته، از شراره اش خرمن ماهتاب سوخته،  
 شعله اش بکاه کشان رسید و مشعل کواکب را توده خاکستر گردانید. کمر  
 همت را بدفع بهرام بیک بسته، رشته نجاتش از هر طرف گسسته. بهرام  
 بیک راه نجات را بن بست و آن سرور گردن فراز را قویدست دانست، خود  
 را با ایل وتوابع بقلعه زنجیر کشید و خود را منسوب بمحمد حسین  
 میرزا گردانید و احشام وطوایف را بکلهر و گوران چسبانید. والی والاشان  
 از هیچ کدام پروائی نداشت عزم همت را برای قید و حبس او گماشت عاقبت  
 بکمند اقتدارش کشان کشان بدرج دولت سراکشانید و زهر سلاسل و  
 اغلالش در کاس سیات چشانید. هنگام ورود سگی راهم گردن او گردانید  
 بعد از زمانی قلیل عفو خطاپوش نواب افتخارالولیات مدلول «والکاظمین  
 الغیظ والعافین عن الناس» شامل حال او گشته و در عفو لذتی است که در  
 انتقام نیست از خطاهای او بکلی گذشته او را بخلفت گرانمایه سرافراز و  
 به تشریفات لایقش ممتاز فرمود، دوباره بایل بیگی جاف وجوانرودش  
 برقرار ساخت. الحال غاشیه اطاعت و بندگی را پیرایه برودش و حلقه  
 چاکری وجان سپاری زینت گردن و گوش ساخته.

عفوکن عفو زانکه پیش کریم      لذت عفو ز انتقام به است

«پایان»





توضیح برای خوانندگان گرامی که مایل به ادامه  
مطالعه تاریخ اردلان میباشند

پایان کتاب مقارن با سال ۱۲۴۹ هجری قمری است که خسرو خان والی (بعدا بناکام معروف شد) هنوز در حیات بوده است لذا برای بقیه شرح حال خسرو خان باید بمانند دیگر از جمله کتاب تاریخ اردلان تألیف فاضله و شاعر مشهور ماه شرف خانم مستوره اردلان که زوجه آن مرحوم بوده و وقایع بعد از آن زمان را تا اواخر سال ۱۲۶۳ خود و سپس تا سال ۱۲۶۷ کم مشارالیهما (میرزا عبدالله منشی باشی) برشته تحریر آورده و با مقدمه و تحشیه محققانه مرحوم ناصر آزاد پور چاپ و منتشر شده است مراجعه شود.

سوی تاریخ مزبور از جمله کتب دیگری که تاریخ خاندان اردلان و تاریخ کردستان را پس از آن زمان روشن و مبین میکند عبارت است از: حدیقه ناصری تألیف صادق الملك و تحفه ناصریه تألیف میرزا شکرالله فخرالکتاب و چند کتب دیگر.

و اما تاریخی که از اکثر این مآخذ و نیز منابع دیگر استفاده کرده و مؤخر بر همه آنهاست تاریخ کرد و کردستان تألیف مرحوم آیت الله مردوخ میباشد که درباره کردستان و ولایه آن مشروحاً تدوین یافته و در حدود سال ۱۳۳۲ شمسی اولین چاپ آن در دو جلد منتشر شده است و در دسترس می باشد.

کانون خانوادگی اردلان

چاپخانه زندگی - تلفن ۳۰۶۳۸۲

۱۰۶

۱۳۷۴

کتابخانه  
تاریخ